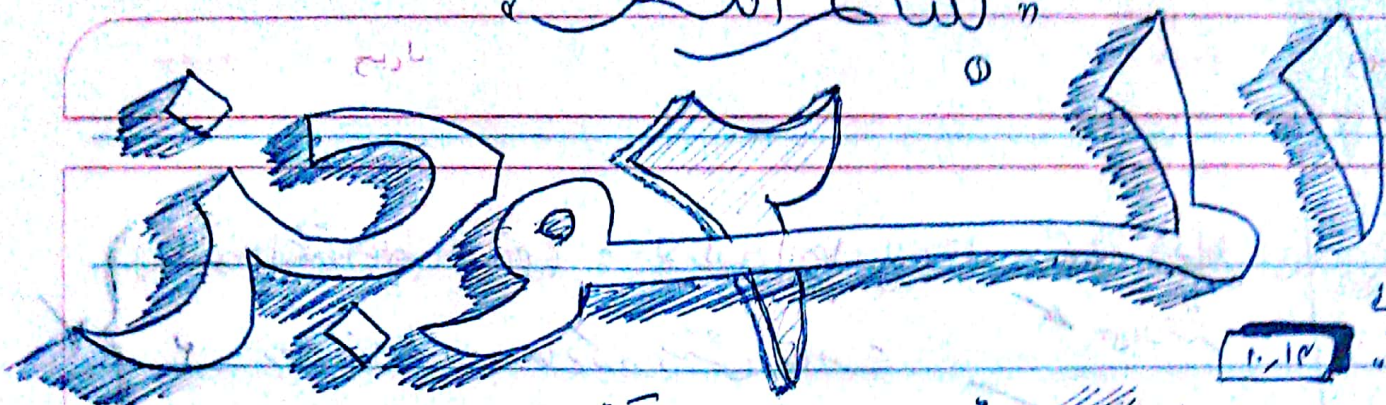


بسم الله الرحمن الرحيم

بارج



۱۰/۱۲

نهی مولوی تشریحی ابدان فاسدیت

دلیل : در سه حالت اول که تحریر فاسد نبود ، تترتیر (راحت) ،
 به طریق اولی فاسدیت ، در قسم آخر هم که مکمل اثرات
 مسبب مکرده است ، مافوقیت بر فاسدیت !
 معامله را انجام
 عده
 حد الترتیب
 مکرر می انجام
 دارد

نهی ارشاد به فساد

قطعاً فاسد است
 که با معتود پیر اردوباج بنسبت

نهی دائر بین مولوی و ارشاد به فساد

فاسد است
 که آن بی تردید توفیت مفروش

دلیل : زیرا قبل از انجام معامله با نهی مذکور هنوز نقد صورت نگرفته بود
 بعد از انجام معامله با نهی شک داریم در نقل ، استحقاق عدم نمود
 نهی ارشاد
 است بر
 فاسد است

موصوف : دلیل جابر این که ارشاد در است ، ظاهر عرفی است

عرف در تردد ، ارشاد به فساد می دهند

۱- اَلْحَمْدُ (صلیہ السلام) : لَا یَلِیْسُ الرَّجُلُ بِسَاطِرٍ وَلَا وَدَّ أَنْ یَغْزَرَ یَحْمَدُ

۲- رجل نماز بخواند در حال که در دستش طلا است

۳- در مکر بندش مُلید آهنا است

نمر از محمد

تذکره

استخوان : بعضی زوایات آهنگ را بجز الصنغ

و دایره و به خاطر عمر و عرق آنرا بجز تنفیه

به نقره

۷- کسر زخات را که عبارت است خودی به حدی در حال که احام نمر کرده از این کاره

۷- آب برایش نمر طارد و آلود و صحت گرفت (به نثر عبارت)

۷- با خاک غصبر تنجم کرد (نثر و صفت مضائق صفت گرفته [اجتماع از نثر])

۷- گوش کردن به اذان زن با = استخوان : اگر دیگر مبارک نماز خود را اذان

به نثر آیه کفایت از اذان فرد می کند؟

نگوید : این اذان نگویند و نگویند

کند، کفایت از اذان خود می کند

(به نثر عبارت)

۷- وجوب گفتن صلاه هنگام برکت حال که به عمر و عرق آنرا نذر (نثر به نثر عبارت)

✓ نیمی از ~~گرفتن~~ دست چپ باریک در نماز. (نیمه نصف مفارق تعلق گرفته)

✓ نهار روزگرفتن روز آخر شعبانی به نیت رمضان. (به نفس عبادت)

✓ نهار انجام حج و عمره با نیت واحد (قرآن) ← (به نفس مفارق)

لکه [اگر جدا جدا بگیریم، اولاً هیچ، دوم نیمی نفس عبادت

تعلق گرفته است]

✓ شرط لزوم و کسب در مضاربیه ایر. (معامله منفی خدا)

نیم ارتقاء

۱۰، ۱۴

* معامله جائز: در آغوش خنجر جائز است (مضاربیه و حبه)

* لازم: نفع جائز نیست (نفع، بیع)

موسیقی و آنچه از آئینی

جدا شود

آواز: از صخره جدا شود

اگر یقین به

طوب باشد

حرام است

(اجماع)

طوب: ~~آواز~~

آن را

به وجه آورد (حالت آن را)

تغییر کند، خود به خود یا

را نشان دهد

حکم الله اگر موسیقی آن

منقبض کند بغیر مخروم

کند، حقیقتاً مکسر معلوم

نیت

علامتین یعنی که اربع نظرات

ما در موسیقی دارد و او هم پذیرفته است

== ^{منه} بعضی نیت ^{منه} است؟ تغییر مملکت است ^{منه} بر جم اعتبار از جم اینها حرام و لغو.

== بعضی دیگر: فقط جامع طرب و اینها حرام است.

آیا طرب نسبی است؟ > در افراد فرق دارد <

خیر! طرب نوعی مملکت است بعضی این

بالمعنی اگر طرب هیچکس
مطرب نبود و قتل طرب من

موسیقی شایسته اینها در نوع مردم را
دارد و حتی اگر در من مطرب نبود، باز حرام

است.

باز بعضی حرام است.

هلای طرب زحان است یا مکان؟



مثلاً: در تهران مطرب نیست و در قم هست.

یا فارس مطرب بود و اصفهان مطرب نیست.

هلای
ذات

زحان و مکان شایسته چیزی را عوض نمی کند

اگر نیت طرب است اگر چه در تهران باشد باز حرام است

> اگر چه تاثیر را عوض می کند و مملکت تاثیر نیست! <

موسیقی است.

اگر نیت طرب نداشت و از آن لذت می‌برد؟

❑ صلاک طرب لذت نیت (در خلاف نگاه به نامحرم)

که بانی نحو اگر دوست
داشته نگاهت ادامه
پیدا کند، این مهوت
است و نگاه حرام!

حنلی از مواقع نمی‌شود
تشنه‌ی دادرش نیت
را وحی شود صدای

ربیه: اگر احتمال بدهر
اگر نگاه کن، دوست
داشته باشی که باز نگاه
را ادامه دهی!

مشکوک

بسیار به نظر علماء دارد
که در ذیل آمده:

که بدون اختلاف
همه می‌گویند

نگاه به ربه
حرام است

① بعضی: صدای که از آلات مخصوصه طرب خارج می‌شود حرام است.

❑ (غالباً برابر طرب هستند)

❑ بعضی: هر صدایی که از دستگاه صوتی خارج می‌شود حرام است.

❑ (۴) امام: فقط سبب طرب حرام است.

❑ (۵) صدای شک و جیغ ماضی ندارد.

❑ بعضی: هر صدایی که از دستگاه صوتی خارج می‌شود حرام است.

(یعنی دف، سننور، تنبک، دایره)

❑ صداهایی که از دستگاه صوتی خارج می‌شود حرام نیست.

غنا  حقیقتاً بحث مجمل است و نفس معداً مقدر است

آواز که مناسب مجاز فحش و لعب باشد (یعنی)

اگر خنده ساز بخواند که قطعه و نوازش میخورد

معجز خداست

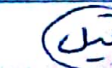
آواز و تفریق

کشد  ^(قید) ترفیق الصوت (تذکره کلام خدا)

کلی  شکل میخورد چون حرف اگر مناسب بود باز حرام است

 ^(قید) ترجیع الصوت (چهار صد)

 ^(قید) نفس مناسب شرط است حواه ترجیع و ترفیق باشد و خواه نه!

 ^(قید) ترجیع و ترفیق معاً

اگر موسیقی در نفس

مطرب باشد و در

خط این صدا

شود و در این حالت ممکن

است آواز که غنا نیست

و موسیقی که مطرب نیست

بهم میزنند غنا و هم مطرب

اگر مناسب مجاز باشد که همه و گوشت حرام

اگر مناسب نبود این چهار قول پدید می آید

فقط استماع حرام است

(استماع حرام نیست)

چهار مطرب

چهار غنا

فرق بین صدار زن و مرد سنت و فرق بین جمع خوان و تک خوان سنت

مگر اینکه صدار زن، تحرک گفته باشد که از یک جهت دیگر حرام شود.

معنی: تغیر زبان جبار

زنجی در سبب عدم ابطال ندارد. (نهایت حد سبب عدم نبود)

(مفتوی)

معنی: حرمت محتوای قائلند. اگر محتوای متبذل بود، حرام می شود.

احتمالاً منظور این است که جنس معنوی ضابط لهود و لعب است.

مجاز داشتن

ارث و یا

فنا شدن آن

رطبی به مطرب

بودن یا نبودن

ندارد.

نوار کمر بر تارانه الزر تفتن است

معنی ضابط مجاز لهود و لعب است.

هر خلاف قانونی حرام نیست.

فقط خلاف معتد به حرام است.

در سائید که خداداد اجتهاد دارد، تأثیر به حیث اندازه که الیتم ترک کند (ناتو

آخی هست)، همچنین رحم که اعم بر ناسخ است، تأثیر است، بنابر عبارت پیدا کند.

تغیر فرد برادر خود نیز بعد نیت کفر بگوید حرام است (بعد نیت حرام باشد)



در قسم حلالش اگر به حرام
نیافتند حرام نیت!

تعظیم و تقاضای غنا و
مطرب حرام است

نکاه مرد به غرض صورت و کفین زن مکمل

اعمال

حرام است مطلقاً به فتاویٰ حقه

حکم که در گوید

انکاح نذر

و اگر از اجتناب

نکاح است

حکم که از دفتر

ایلی نه بوده باشد

نکاه مرد به صورت و کفین باریب حرام است

نکاه مرد به غرض صورت و کفین بدون ریب حرام است

خون
کلیه نیت
۱۶۱

نکاه زن به مو و بدن مرد حرام است

ولو بدون ریب باریب (موی سر)

اعمال
کلیه نیت

نکاه زن به غرض صورت و کفین باریب حرام است

بدون ریب حرام است

خون
کلیه نیت

قاعده

نکاه باریب

حرام است ولو

بدون ریب

ریباً نکاح که احتمال به حر اگر

نکاه خود در سهوت تحرک بود

خون سهوت

دست داشتن به ادرار نگاه

فاضل
زنجانی

بعضی: نگاه زن به مقداری که غالباً مرد باز می‌گذارد اشکال ندارد بدون ریب

(اما) نگاه به روس یا هم حکم کفین را دارد. (مستبعد)

آقایان که نگاه به وجه و کفین را بدون ریب جایزه داشته و زنا است که اگر این رزیت نداشته باشد (ولوانگشته) در آن صورت بدون ریب هم حرام است.

آیا ابرو جدا شدن حرام است مستقیم حرف ابرو جدا شدن اگر ریب باشد (پراکنده است) لیکته جدا شدن

شاید صدور زن اگر ریب باشد

حرام است (خوف از شهوت)

اختلاف زن و مرد (با هم کارگشته)

در صورتیکه هیچکدام از این حرفها نیست

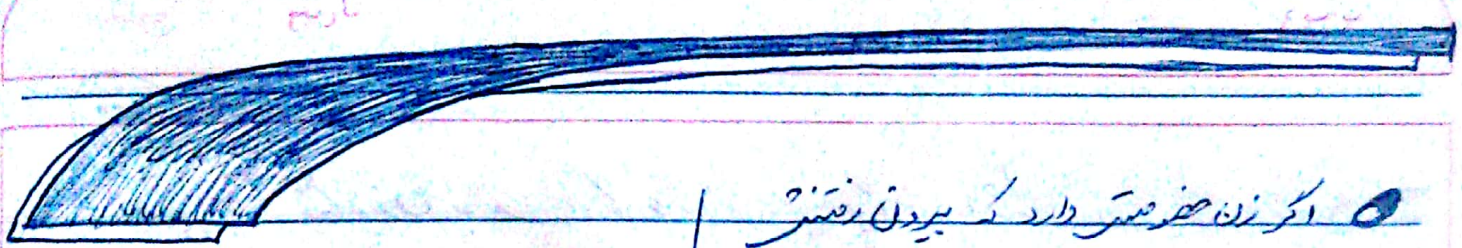
نیاید، مانع ندارد.

و همچنین است بجز صدور مرد

آقایان بجهت اختلاف دائم را حرام داشته (مستبعد باشند)

اگر زن یقین داشت مرد بیرونش ناختم به او نگاه نکند و خودش به کر نگاه نکند

و تواند مرد ، ولی باید حواص بود که اگر به فتنه نیافته



• اگر زن محرمه دارد که بیرون رفتن
 بکنده ایجاد کند یا باید بیرون برود
 و یا با پوشیده و کذا برابر مرد

جزء دوم اصول

۱۱

منطوق : آنچه شگم به آن تصریح می کنند

مدلول جمله

مفهوم : آنچه شگم اراده کرده و نگفته (منظور است)

منطوق قول متکلم است . < شگم جبر انظار برابر آن ندارد >
 مفهوم از " " فهمیده می شود . < و تواند انظار کند >



اگر تا ساعت ۱۰ آمدیم ، به مسافرت می رویم < منطوق >
 اگر نیامدیم نمی رویم < مفهوم >

اگر کر گفت دلالت منظوری از باب مسامحه است ، زیرا این
 مدلول است نه حوز دلالت !

بسی

آنچه که حاجبی گفته است :

[خیر آقا ! منظور آنرا این است

منطوق : مادل علی الذلظ عن محل الذلظ
 مفهوم : غیره

که دلالت موثر است و یک دلالت
 است که مادل به منظوری مکررانه و دیگر دلالت

که مادل به مفهوم مکررانه : (اینرا حاج صریح است) [تعریف خوب است]

منطوق : لفظ به حد ذاتہ برآں دلالت کے لئے بکوفہ اگر حامل آن است
 مفہوم : « برآں دلالت کے لئے لفظ حامل آن نیست »

مصنف

منطوق صریح (مدلول مطابقی) خارج لازم
 غیر صریح « تفسیری و التزامی »

اگر کلام حامل آن نباشد یا صادق نیست یا صحیح اقتضاء
 « کلام فاعل ربط می شود » تنبیہ
 برخلاف دو مورد قبل، اصلاً مقید شگم آن نیست اشاره
 و کلاماً مکمل دال بر آن است.

اقتضاء : رُفِعَ عَنِ امْتِ ... الخَطَا وَالسَّيِّئَاتِ < مواخذة الخطأ والسيئان > (مدق)

وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ ... < اهل القرية > (صحیح عقلاً)

اعْتَقَ عَبْدُكَ ... < ملكي > (صحیح شرعاً)

تنبیہ : سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ : هَدَيْتُ وَأَهْلَيْتُ ... اعْتَقَ رَقَبَةً < وقوع علت لغز است >

در تمام مثال و جوابی همین حالت است!

اشاره : كَلَّمَ جُلَّاءَ وَمُضَالَةَ ثَلَاثُونَ نَحْوًا < اهل آبتن شرف است >

وَالْوَالِدَاتُ يُرْغَبْنَ ... حَوَائِصُ كَالْمَتْنِ بدون مقید

بحث ما در باب مفاهیم و ثبوت مفهوم است نه محبت آن است
 < اگر مفهوم داشته باشد قطعاً محبت است >

چون ظهور عرف
 محبت دارد و
 مفهوم عزیزتر
 عرف ... !

لین محبت
 صغری
 است نه کبری !

صغری شرط مفهوم دارد
 کبری مفهوم محبت است

اذا سلمت اكرم

مفهوم
 مخالف < در ایجاب و سلب با منطوق تساوت دارد >
 موافق < در ایجاب و سلب با منطوق یکسان است >

لا تغل بها افت

در مفهوم موافقت تراعی نیست

مفهوم موافقت
 همیشه به صورت
 قیاس اولویت
 است !

مفهوم موافقت = قیاس اولویت = لحن خطاب

اگر انتفاء شرط ملازم ارتقاع موضوع حکم باشد

بدون اصل

مفهوم ندارد

این رزقیت و لدا فاخته

اصلاً

بهر

آمره

است

تا

موضوع

را

ایجاد

نشد

اسکاذنا : مصنف خطا کرده است ، موضوع

در این میان خدا است و حکم با وجوب

و نیز مصنف حکم را خدا و موضوع را

رزق گرفته است ، در مورد تنبه

هم موضوع نجارت یا عدم نجاست است !

مصنف موضوع را محمول ضلعه گفته است !

شرط

وصف

غایه

حصر

عدد

لقب

۱۱، ۱۲

بسم الله

منطوق : تحقق جزاء عند تحقق شرط

مفهوم : انتفاء جزاء عند انتفاء شرط

آنها را که منتهی به مفهوم شرط شده اند
به شرط را ادعا کرده اند که شرط

دارد ، پس مفهوم دارد

① شرطی انتفائی نباشد (نرمید)

② مقدم علت تمام بار تأثیر دارد

③ علت مخفی

انضراف حیجیدام را اثبات نکرند ← ع فاته اطلاق ؛ عرف انحصار را
زیرا نه کثرت استعمال در آن
داریم و نه فرد اکمل مطرح است!

پس اگر کلام بدون قید
بود، سه شرط را حتماً دارد!

وضع → لزوم بود

وضع → علت فاعله

اطلاق → انحصار

ن
نخوا
اذا خفی الجذران فقصی / دیوار را دیدی، کامل

ن
نخوا
اذا عتد الشرط واتحد الجزاء :
اذا خفی الاذان فقصی / اذان را شنیدی، کامل

تعارض

دیوار را می بیند | اذان را نمی شنود

مفهوم | مفهوم

کامل بخوان ↔ قصر بخوان

اشبه مفهوم یک با منطوق

دیگر تعارض دارد پس

باید یکی را ساقط کنیم

مفهوم
اگر منطوق را ساقط کنیم، خود به خود مفهوم هم ساقط می شود
" مفهوم را " ، منطوق به جا خود هست

پس مفهوم باید ساقط شده باشد

برای سقوط معلوم باید ← سقوط شرط (۲) : شرط ها علت نامیده می شوند
 یکی از شرایط سگانه سقوط
 بلکه با جماعت علت نامیده می شود

اذا خفي الجدران في خفي الاذان فقص

باید و در راه داریم

دو شرط دوم افضل است

سقوط شرط (۳) : شرط علت مخفی نامیده می شود

اذا خفي الجدران او خفي الاذان فقص

استثنا

زیرا شرط (۵) سقوط شرط (۴) مندرج است، اگر علت نامیده باشد

سیر اصلاً در غیر از اعضا نمی شود، سقوط می شود زیرا که شرط سیر از سقوط دو شرط است

مطلبی

سقوط شرط (۵) لطفاً به ظهور حرکت از روایات متنبه می فرمایند

معنی علت حرکت متنبه می شود و این با ظهور عرفی منافات ندارد

۱۱/۱۸

چند سبب و يك جزء واحد : ① جنب شدن غلین !

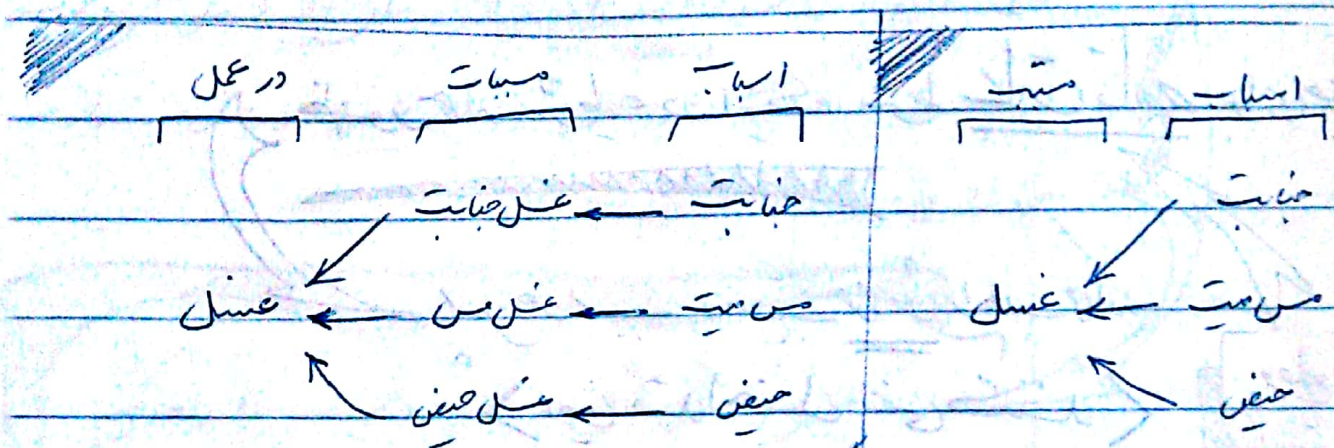
② مس میت کردن غلین !

③ اگر حائض شدی غلین !

۱ آیا قداخل اسباب داریم ؟

۲ آیا قداخل مسببات داریم ؟ < اگر قابل به قداخل اسباب ندیم >

مسئله: اگر قاتل به داخل اسباب نماند؛ آیا قاتل به داخل مسببات هست؟



در چنین حالاتی که تکرار
مسبب مقدور نباشد
مقطعا قاتل به داخل اسباب
حسین (اصلاً این بحث
در اینجا مطرح نمی شود)

اسباب مسببات
اگر قاتل بود قتل
" مرتد شد قتل
در کافر عربی بود قتل

استدلال: اگر چه در این موارد و...

اقوال در داخل اسباب:

عدم داخل مطلقاً
داخل مطلقاً

تفصیل

داخل اسباب را مطرح کرد
عذر در داخل مسببات است
ولی چون به اثر است اصلاً بحث
داخل اسباب هم مطرح نمی شود!

اولین کسی بود که
در احوال شیخ افشاری
قدس سرور کرد!

تکرار بول اگر از جنس و اصل و اندام داخل
نوم و بول " " جنس نبوده عدم داخل

۱- دلیل قائلین بعدم التداخل:

ظهور جمله شرطیه در اینکه شرط علت تامه برای خواست

بر مریب، متب عزیزی را طلب می کند.

یعنی تداخل نمی کنند

وضع شده است برای علت تامه

۲- دلیل قائلین به تداخل:

احکام متعلق به طبایع اند.

طبیعت واحد غسل متعلق چند وجوب می شود.

اجتماع مثیلین محتجج است (حیث حکم متعلق در یک شیء جمع شود).

بر اسباب باید تداخل نمایند.

تداخل می کنند

[بر مریب که از اسباب]

علت نامعنه می شود.

و جمیعاً علت تامه می شوند، چگونه این بیدار

المتناع اجتماع مثیلین در ذوات است نه صفات!

حاصل شده که جنابیت که تا حال علت تامه غرض بر دلاله چون من می بینم که، جنابیت علت نامعنه غرض بر دلاله

مصنف : من جواب ندادند که را انگیزه می دهم که ، ظهور شرط در علت تا حدی بود که از وضع ثابت شده قریب واقع می شود ببار انکه متعلق اگر واجب غیر هم است ، جنابت و وجوب را می برد روی غسل و من نسبت و وجوب خود را می برد روی غسل آخری .

چرا ؟
ما به جابر انکه مثل ما یلین به داخل وجوب را واحد کنیم
ما آیم متعلق را چندتا کنیم تا اجتماع مسلمین رخ ندهد
مصنف : این کار

را نمیکنیم تا دست از ظهور شرط در علت تا حدی برداریم !
[مگر غسل تا غسل آخری]

در جمیع تحقیقات ؟ [= استخوان : اجتماع مسلمین از محبت اگر حقیقت است ، اینجا بحث اعتباری است ، مسلمین اینجا جمع می شوند ، این خلط حقیقت به اعتبار است ، سر اصله اجتماع مسلمین نیست !]
استخوان : علاوه بر این
طبیعت که قابل تکرار
نیست ، هر اثری گفتن
متعلق را متعدد نمی کند !

تداخل در مسیبات
آثار صیغه فقره شاد در خلط تا نه فقه است که
شروع به آسید میزدن است که از علاج
گیران بوده است .
و اما در آنجا که گفته اند که اگر کسی را که

معنی: بندگی علیه قائل به عدم تداخل مسیبت

مستم

- زیرا تداخل یا
- عدم تداخل
- مسیبت
- مربوط به مقام
- عمل است
- و ربطی به
- معنای مجله
- شکل ندارد

به تعداد مسیبت و امثال می طلبد.

طایفه جمیع دینداران چون عجم و غیره
در تداخل یا عدم تداخل جمیع
ظهوری ندارد.

ربطی به عالم قلم ندارد.

لین و مراجع به اصول علی

می کنیم

احتمال

چون در اصل تعلیف الزام

شک ندارد برائت جاری نمی شود

اگر اقصیه ممکن نبود فراغ تخمیر می ریتم

اگر در دامن بین محدودین رخ دهد

چون اقصیه ممکن است، اقصیه جاری می شود

املا حرام و واجب

عدم تداخل

استعمال قلم فراغ قلم می طلبد

(21) (61)

الحرم العادل

الحرم العالم



اگر عالم عادل را

محمد قاضی بہ بدایہ ضعیف

حردو را

Uw

غزوہ الم

۱- لکھنا

حضرات واحد ہائے امتیاز

اصلاً هزار واحدیت!

کفایت از جمیع می کند.

[تَبَيَّنَ لَهُمْ كَيْدُ الشَّيْطَانِ أَنَّهُمْ يُخَوَّلُونَ] -

کتابت از جمیع می کند.

تد عن بیت؟ جمع است

کاپر (ص ۱۰۱) : عام فہم مطلق ص ۱۰۱

کے امتداد میں

از، جمع فی کد

ج: یک دیگر، انحصار دارند

سید اکبر، عم و جہ مرصوق

و اگر به خاطر عمل سینه، غلام

உயர்நீதிமன்றம்

۳۴ اینجند است.

مس: اگر مرد و زن پیش از زنا شود؟	استخوان: بعضی مواقع عده گزیده داخل ابدان
تنبیه و تنبیض و تنفر و ارتعاش	و اما در حد و دایره کتبه ابدان و سیات و غیر
یک حاکم به اگر غیبت کرد	از ابدان تنها بود اعم از حد و است و در اگر
تا زمان به یک عالم به	با هم آورده خاص و گزیده بعضی خود را
از میان زمان به عالم حاضر به	
ج: فصل بدین بود	استخوان: به حاکم از زکات که سهم می رسد
یا قریب و سهم عالم حاضر را	اگر مایل به داخل سیات با هم باز کرد
و کثرت از حد و کثرت	سهم و گزیده فقط و در مایل تنها داخل سیات

مس: پس تعلیق از هر ۱۶۰ من	بخاط حاکم یک سهم و دهم دیگر
مثال به است	یک فرد و دهم دیگر به دو اعتبار
ج: هم اگر تعلیق را اتفاق به فقر	استخوان: وقتی دو خیار با هم جمع کنند حد و سیات
و اتفاق به هر یک به هر حد	تبدیل به حدت ناعده جزا حد و فقر از هم
در حد اتفاق گزیده که عداقت	حد و نفع حد که سابقا نبود به نفع
عده	باقی هر چنان حد و خیار دیگر هم سابقا نبود

تمام (د) و اول حاکم حرام است ولی کفاره ندارد (سبب است)

مفهوم وصف

درجه اول و صغیر، عوصوف محکوم به حکم

است عند ثبوت وصف؛

که مفهوم: عند انتفاء وصف، حکم منتفی است.

منطوق: ثبوت الحكم عند ثبوت الوصف

مفهوم: انتفاء الحكم عند انتفاء الوصف

أكرم العالم المتقى

دلالت دارد بر آنکه!

لا تکرّم العالم غیر المتقى

وصف ← اعم از ثبوت ثبوتی است

هر چیزی که دایره موصوف

را تنگ نماید، مثل قيد

[بر مبراهم که وصف

است!]

اگر موصوف ذکر نشده

باشد

این جاء کم فاسق...

هر قیدی

که

معمد باشد

بر

موصوفی

بر: بر مبراهم وصف است

ج: این وصف منظور آنرا

حتمه که حکم منتفی از آنرا

غایت و هم قید عزمه آنرا

را که مستند بحث نکرده ایم را

مفهوم است

مفهوم لقب است و

از این بحث خارج.

وصف باید اخص و طلق از موصوف باشد

موصوف ← موصوف

تا بعد از انتفاء وصف، موصوف باقی باشد.

انتفاء وصف تمام انتفاء موصوف است.

وصف → موصوف

بعضی مواقع داخل

محل است

بعضی مواقع بیرون

فی القم الساعی رکاة

از بیابانی می رود

ساعی

قم معلوفه

شتر معلوفه

بنا بر معنی

موصوف بنابر این است

استخوان، استخوان از صفت است، این یک کلمه صوفیه است یا نه

در علم طب سواد و لحد صوفیه محذوف است، هر دو صفت

حذف می شود که استخوان

احترازیه القیود : اگر قیدی بیاید، می نمایند که قیود دیگر موجود نیست.

اگر این قاعده اصل باشد پس اصل در وصف
مفهوم داشته خواهد بود

معنی اگر قید
مقتضی رتبت
قید فاعلی
حاکم بر حکم
و عیب در
اکرام او
نیست!

اشکال : پس چرا در مفهوم وصف اختلاف شده؟
مصنف : ما از احترازیت معیار دیگر داریم!

احترازیت : حکم، مقتضی به این وصف است

در مورد اشکال اگر قید دیگر باشد حکم باشد یا نباشد، این قاعده ساقط است

اجماع
مطلق محل بر
مقتضی می شود

استدلال : این دلیل احترازی نمی تواند

به آن گنجد، مصنف

بار خود را احتراز بر دیت

کرده، پس قیود احترازی

به معیار مستعمل نیست!

اگر مطلق در حکم وجود داشت و نیز

قیدی ذکر شود، حکم بر مطلق حمل نمی شود

بلکه بر مطلق همراه آن می شود

هستند که : کل مطلق بر مبنای جمله و معنی که آن معنی است ؟

مصنف : اصلاً بطلی ندارد !

وصف مفهوم ندارد

زامد : الإنسان الصالح ناطق

توصیفی : الإنسان الطاهر یفعل

عالمی : الإنسان المقاتم یبغی

احتمالی : الإنسان العالم آخره

مفهومی : الإنسان العالم آخره فقط

فرا میبود شیخ نوع

هستند ، یکبار آنرا

که قدر مفهومی باشد

اگر باید وال بر

مفهوم است !

در غرض از اینست که مفید بود

در عهد سوره حدیث یا طریقه

بجای

۱۱/۲۵

مصنف : این هم وقت در

قرآن آمده و در حدیث

کم از آنکه مفهوم دارد

البته آن هم باقی نیست !

* یعنی : نیست گوشت را ذاختن ، معطل کردن

[اینها هم جزو این است] استخوان، قید زانده در مقام ۶ - عبت نیست و زیاد هم رخا و هندو فوایا دارد

مهر که اینها است و یکدیگر بر می خورند

مادر زوجه به صرف عقد الی الابد حرم می شود.

[بسته می شود]

دختر " بعد از دخول حرم می شود.

[بعد از این وقت]

از این وقت و بعد از این وقت

تفصیل در حق و حقیقت = مصنف: محمد اومید حدائق ظهورش در قید احراری است

مستحق است از حق و از حقش

عقد و از این وقت

مفهوم غایب

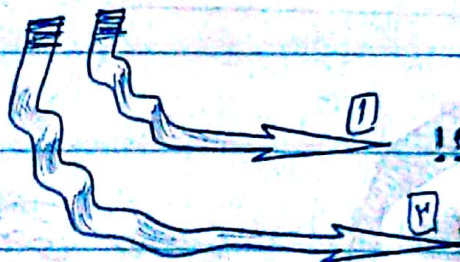
۱۱/۲۶

بسم الله

صفت و شایسته و بی حد حاضری

(در حق و حقیقت)

و در حق و حقیقت حق و حقیقت [و ما غسلوا و جوهکم و ایدیکم الی الملاقه]



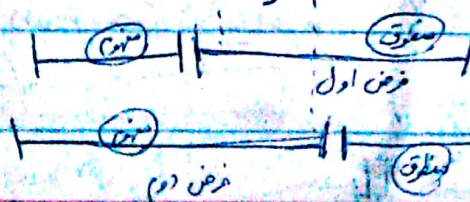
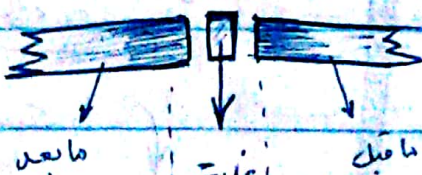
اگر در 1 غافل

نیم که در حق و حقیقت

نیت در 2 محب

نیت که غایب هم در

مفهوم هست یا خیر!



آیا غایب در حکم معنی هست؟! 1

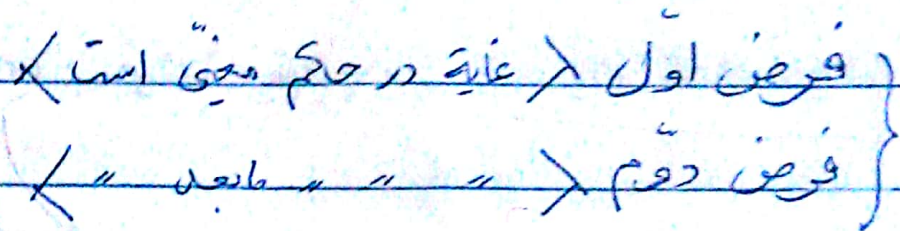
آیا غایب مفهوم دارد؟! 2

بسم الله و شایسته و بی حد حاضری

عقد و از این وقت

مجلس

مجلس



(10) 761

in

8
Curt
8

Cine

تفصیل

جميع دلائل في مقدمه

اگر عادت مند ہے

publi-

میتا بوند

منقول است:

وکل سے ملے

علائقہ حق تعالیٰ

من حرام و حرام

قطب خوارزم

== مصنف: اگر دیں بتا دے مارا نندو منید، سر حیدر غانڈی جیج
دلا تر نندو و حیدر مجمل می شود به اصول شمس و احقر

اگر اراده غایت حتی بود باید

جاءه بانورده عاطفه ناصبه والّا قطعاً

فایده در معنی است !

• مات الناس حتى الأسماء •

ثانياً

1. استقامت (Stability)

آیة ولایت دارد بر علم خود فرود آید ۱۹

بار علم به نجاست

مفهوم داشتن غایت

طهارت

جهت ثانی

« کل شیء لایة حلال حتی تعلم أنه حرام »

(اجماع)

مفهوم دارد (قطعا)

غایة حکم باشد

(مست)

مفهوم دارد

غایة موضوع حکم باشد

به خط تبار عرفی

« مسر من الصورة الى الكوفة »

سیر

وصول به کوفه

مفهوم و هم حصر

۱۱، ۳۰

بسیار

حصر: محصور شدن یک یا چند موضوع در یک حکم

در ادبیات افاده صراحتی اداه با
شخصات اثبات می شود باید در اصول
مآخذ را ثابت کرد.

۱۱ الا استثنایه

۱۲ ایضا

۱۳ بل اضرایه

۱۴ تقدیم مؤخر

۱۵ تعریف مسند الیه با ال

نمی بینی اثبات و بالعکس!؟

بله

نهایتا در عرفی

مستثنای دیگری غیر از
مستثنای مذکور، از شش من
خارج نشده است

قابل به مفهومند!

آنجا که می گویند هست

ثالثاً = این مفهوم بود یا منطوق؟

سر: اگر قائل مصنف باشد

است بر عینه لغات را از

بی عدالت استوار کرده؛

چ: تنصیه منطوق کرده است

معنی عرف به دست آورده

سر: شکار باج از عرف است

نه اشک حق بگویم عرف به

چ: معنی به

چ: منظور ایشان این است که

درست و بی حد و مرز بود

لغات دیگر همین به در اصل آمده است

سنجیده است و اشعار و جملات است اگر

ترجمه هم معنی را نشان می دهد که در یک بند هر دو

این حرف غصیل حاصل است

سر: این مفهوم اخلاص را که فعل کل و آن

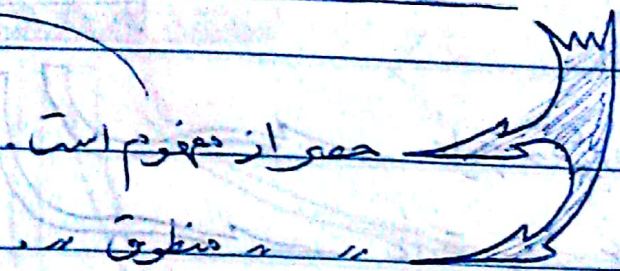
است و ش: دل مصداق هم بود

چ: از منظر نقطه نظر و استنزام اعتقاد

واجب تعبیر را بر حواله و لغت و معانی و لغت

اگر چه از دل و دهان به هر جهت از او به کسب

بخاری است و در مورد آن کافی نیست



التزامی
مطابق

= مصنف: فرقی نمی کند که از

کدام فهمیده می شود و اثر عین می دهد!

= مسئله: در تصانیف اثر دارد و در منطوق قوت دارد

سر: اگر از منطوق بداند ما قائل می شویم و افضل است!

= مصنف: خیر، استدلالت که منطوق قوی تر از مفهوم باشد

۲۱ اینها:

بنا بر عرفی

لغویان و حدیثی آورده اند

و بعضی لغوی را حجت می دانند

۳۱ دلیل:

حصر نیست

عظمت

تأکید

ردع

حصر

زیرا منظور فقط می گوید، زیرا می باشد
در برخی گوید، مگر چنانکه آمده است آن هم
سستی باشد این را هم در نظر بگیرد

۴) تقدیم :

حصی

۵) ال :

و نموده

۱۲/۲

مفهوم عدد

سر: آخر بحث در مفهوم و منظور آن

کردیم در اداسه قدیم که کار است :

ح: فقط در آن موردی که از این

انتفاء حکم عند انتفاء آن عدد

بعضی گفته اند از آن

حصی است مطلق گفته شود، زیرا تصریح

نموده اند که در هر دو وقتیه اگر

تفاوت در بابیه حکم حصی را از معنی

محمیده است (بدون استثناء)

در عدد ۴ احتمال دارد :

① در جانب زیاده و نقیصه لا بشرط

② لا بشرط

③ زیاده لا بشرط و نقیصه بشرط لا

④ زیاده بشرط لا و نقیصه لا بشرط

اگر قصد داریم استقار کثیر نمی کنیم

دو وقتیه غایب است واجب است

مقدار کم سبب و بیش طول اندک و عموماً

جنب حقیقت آید بخواند

اگر قرینه نباشد کدام است !؟

ح: احتمال نظر نکنه، منظور من معکوس است که بجز نظر نکرده

①



اشارة

و مثبت حکم

②



اشارة

و منفي حکم

③



اشارة

④



اشارة

اصفاء

عدد مشهور دارد بعضی عند عدم قرینه

مفسر ⑤ استنباط می شود

اتقنا

تبادر عرفی

حکم و بعد حیثیت

حالت نرسد بیکدیگر

معدود

* و خطه و این

مقام ثبوت چند حالت است

و مقام اثبات فقط یک حالت

موضوع مشق

با بدایه عابد

مفهوم لقب

اتقاء حکم عند اتقاء موضوع

(سلب حکم از غیر این موضوع)

وقتی گفتیم

وصف مفهوم ندارد اولی لقب مفهوم

ندارد

کون بر عین ضمیمه

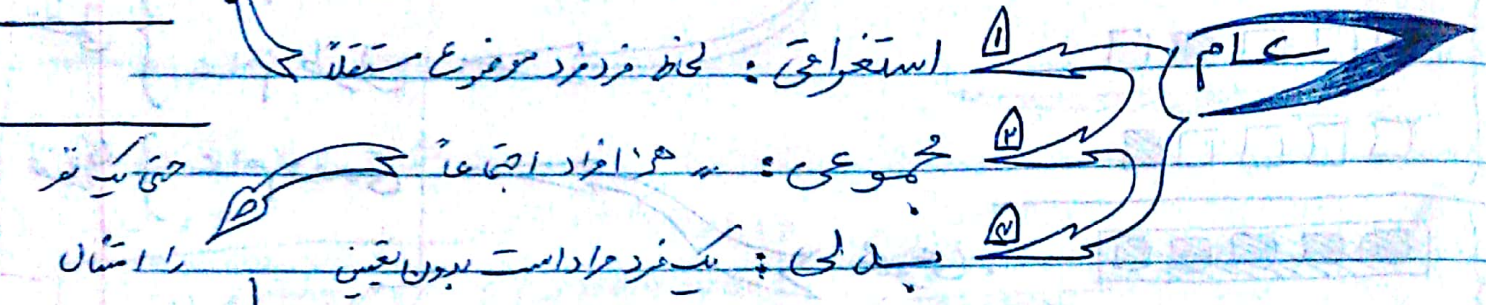
عام: حکم تمام افراد موضوع را شامل شود

خاص: حکم تمام افراد موضوع را شامل نشود

به تعداد افراد است

صورت گزیده و حکم

یک یا از آن



حتی یک نفر

را اشغال

نقشه هیچ است

فراشته از

مقطع بعد از

افراد، فقط یک

اشغال کرده

حرف را اشغال کنی، اشغال صحت گرفته و تمام شده، عدس بدل است

۱. اکرم کل العلماء - اکرام هر کدام یک اشغال است

۲. اکرم مجموع العلماء - اکرام همه، یک اشغال است

۳. اکرم عالماً [أهم كان] - اکرام یکی کافی است

* بجهالت: با نفراده

و استقلال

استفاده از خود غرض، حکم را عام نامیده

در آن یک تعریف خود را عام

گفته است، از خود خواسته حکم را عام تعریف کنیم نه حکم را!

نکته در سیاق نفی، نفی طبیعت می کند

نفی طبیعت سه گونه است:

① عدم وجود : لا وجود له

② عدم صفة : لا صفة له

③ عدم کمال : لا کمال له

استثنا : محذوف مضارع این است

که آن بر مفرد اصل این

است که استعراق است اگرچه

این براد مستقیم باشد باید نه

بیارد !

منظور از اطلاق ، انفراد بدون قرینه است

وصف : این سه دلیل مردودند

پس دال بر عدم نیست

ادلت عدم مفرد با آن

صفت جمع بر این آید : الدنار الصفر

استناد بر این آید : الا انسان نفی خبره الا الذین

قام تعریف است و معنی

ال بدون قرینه ظهور در تعریف دارد

تذکره قرینه عطفه بر عدم است

نکته (عطف)

زیرا اسم تنها زمانه می تواند معرفه

نمود که کل واحد مقهور شود !

[همان بنابر نویسنده اظهار شنوا اگر شود صفت ظاهر شود و بگویند

در تمام text box اگر میزنند به سه درگاه استقامت ساز

بهر بگویند در هر سه صفت در طاعت و بندگی و توبه

در هر سه ستون از نوشته اند و در هر سه را میگویند !

پس : یک زخمی معرفه باشد :

ج : آن از محل کسب خارج است

و مریض معین نیست

رد بر ① : در این دو فصل غم با قرینه معنی شده است
رد بر ② :

رد بر ③ : این یک وقت عقد است و عرف که به این
دعا تعلق عقد نوحه ندارد.

بر بر در الإعتدال نمی شود جایی را پیدا کرد که لام تعریف باشد و

هم غرض معین شده باشد بدون تعیین باشد، همیشه اثر به فرد خاص دارد.

حج : اینجا هم معنی شده است

الحکم کل العالم العادل

۱۲، ۷

و آن تعریف نیست زیرا

معنی معتقد است اگر

آن تعریف بود فرد معین

مراد است !

کلمه ای که وضع برای عام شده
اگر تخصیص بخورد حقیقت است !

جواز (تخصیص) (حقیقت) (مستند)

جواز

حقیقت

تفصیل

مخصص متصل

حقیقت

مخصص عقد (لبن)

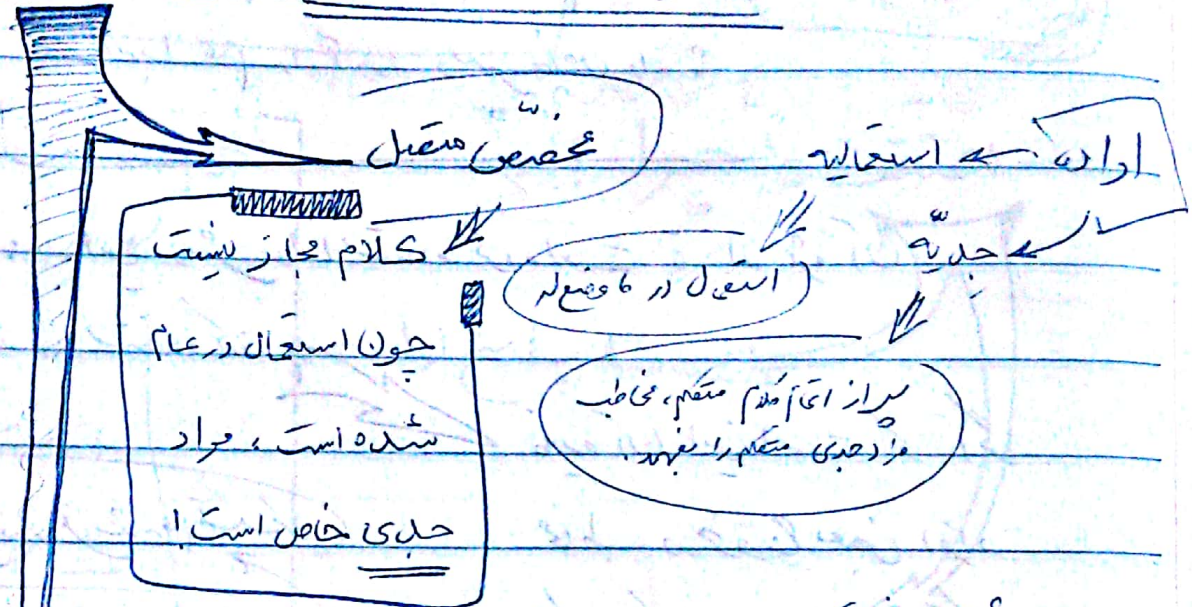
(قرینه مستند)

مخصص منفصل

مجاز

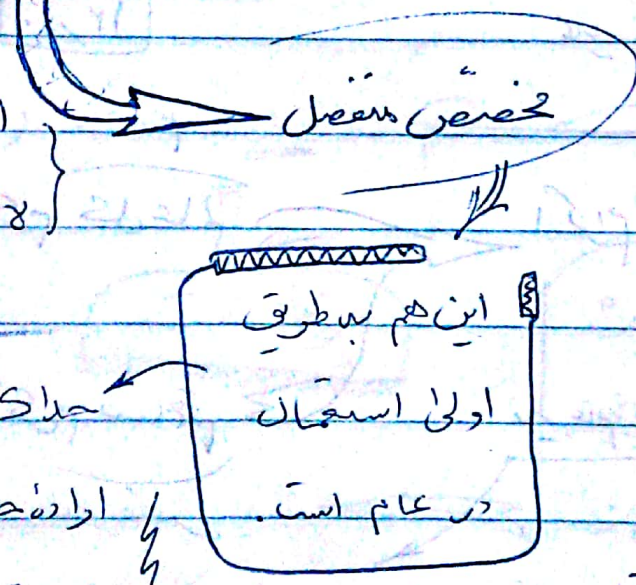
مصنف : حقیقت است مطلقاً دلیل

من (در اینجا) چرا اینطور؟
 بگویم و معقول عالم عام
 است؟
 ج: این خلاف ظاهر
 است و دروغ است
 که معقول فقط عالم است



[حرف، شیخ الاسلام است]
 تو هم پس بر امده بجان من
 چون نام الفاخر که در جان من
 حمله استعمال در ماضی در زمان
 و فقط مراد هر فرق است

اکرم کل عالم
 لا تُکرّم منّا قهّم که مراد منته



حد اکثر این است که
 اداره جدید خلاف ظاهر
 بوده است و یا اداره جدید
 تغییر کرده است!

حقیقت ادعائیه

استدلال: فقط این از این حرف بازده
 زیرا این قابل به حقیقت آمده است
 (بدن نگاه) عزیز امده بجان من!

سوال: چرا متکلم از همان ابتدا حکم را در خاص جاری نکرد و
ابتدا عام را آورد و سپس خاص را؟

جواب: این روش را استفاده کرده است تا از ثرو آن
استفاده کند

فایده آن این است که اگر

مخاطب در خروج بعضی افراد

حکک کرد بتواند به عام تمسک

اگر از ابتدا خاص را آورده باشد به عام تمسک نکند

۱۲۱۰

تبعاً

غایب

عام

اکرام عالم غیر فاسق واجب است

اکرم کل عالم

فایده عام مشروط الفسق است

لانکم مشاقم

خاص

وقت مجتهدان صادر شد، فایده داخل است در عموم - اگرچه، پس مجتهد هم مشاق را خارج کرد، چون

یقیناً فایده به فسق فایده پس خارج نمی شود و اگر کسی واجب می شود.

در فرد مشرک به عام واجب می شود

اگر فایده مستقلاً بود

در نزد مشرک به عمومیت رجوع نمی شود

اگر قصد مقصد بود

اکرم العلماء العدول

یعنی چون از اول حکم

روی عدل عادل

رفته است مثل نزد

زید می خورد چون عدل او

مشرک است!

صفت چرا؟!

پاسخ اول:

پاسخ دوم:

اکرم کل عالم از عالم فقط عدول را اطلاق می کنیم (الاستعمال)

سر مجاز است

وقتی کل در موضوع به استعمال نرود

و مجاز بود پس علماء عدول در تحت

آن باقی ماند که شامل زید نمی شود.

زیرا اگر زید قطعی العدا له هم بود

مشکوک بشر نمی آمد، زیرا اگر علی عدول

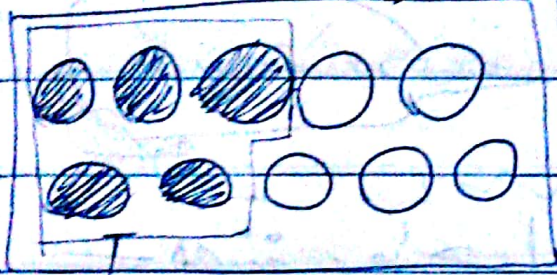
شامل زید نشود در آن حال مجاز است، و اگر

سر: این باب خاص مختص مقصد است

هم شامل زید نبود، باز مجاز است (زیرا عالم گفته است) و از

طرفین مراتب مجاز تفاوت نیست و سر خروج زید ضرری نمی زند!

عام



مختص

استدلال: استدلال معنی خوب نیست

چون اسم مفرد آورد باید

هم صورت اول را در جواب

هگفت، معنی جمله میسر

مرد است بنی فرد قطعی و غرض

مفردک

در تمام مصادیق

مختص خود حجت دارد؟

آن اصولی هم که حجت مجاز

را در غرض مفردک کرده اند چون

در تمام حالات مختص متصل قائل به مجازند

و یا دقت مصنف قائل به حقیقت است احوال بنای

حجت از مجاز بر کرد این حرف عالمان نیست

احتمال ورود مختص

حجت از بنیانه

سقط می شود؟

مصنف: دو مبنا داریم:

اگر قائل به مجاز باشیم

مجاز است در بعضی با تمام

مجاز است

باید بگیریم که قائل

تمام باقی می شود

حقیقت شود نه مجاز

این حجت است

□ آیا اجمال مفہوم میں مخصوص، عام و انجمل می کند؟!

ویرود محققین قلم است

وے در معنوم آن شک دایم

استدلال صحیح انصاف و در رد قول محقق در تفسیر کلمه:

« هذا كلام يفعله به الشكلى »

(کاروانز و ده بان خند)

بمقتضی در رد قول این ادیس می گوید:

» به افتخار که در طوطی عمرت نه از دست

۳۔ خارج زندہ انگوٹھے سے کھینچ لیتا۔

۲۰ اجمالاً مخصوصاً

دائرس اقل و اکثر است.

دائرہ میں جہاں میں ہے

الحرم كل عام الا وسيد

زیرین مخروط ← ← ←

بعضی قائلند که ایند اقرب موار رحمہ از اسب

حقیقت اوست نسبت به مجازات و توبه

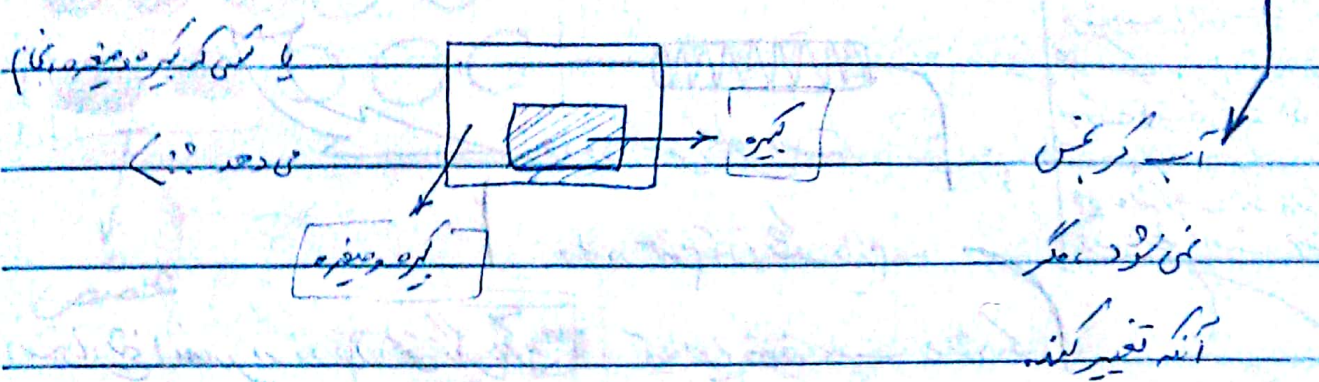
مستند بر بازم طلم بمل نیست و آن اوب مجازا

عمر برکت هست!

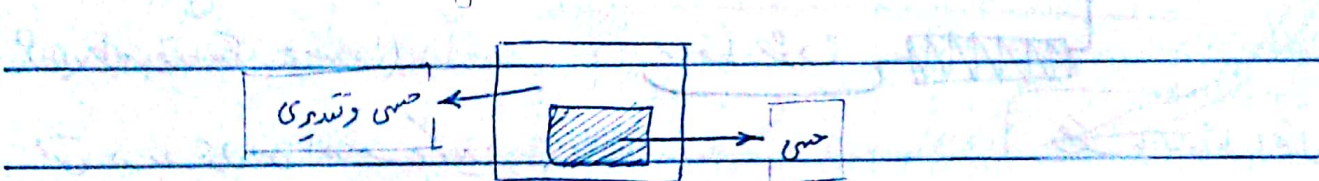
۱۰۰ (شماره پنجم)

لس صرف احتمال کلام را فحش می کند

اگر چه کل عام لا اله الا الله



مؤمن تغییر محل است (تغییر حسی ملاک است یا تغییر حسی و تقدیری)



حل نزاع

آیا اجمال به عام سرایت می کند؟!

- | | |
|---------------------------------------|---|
| اگر گفتیم | } |
| فرد ملوک | |
| عام حجت | |
| بیت یعنی | |
| اجمال به عام | |
| اکنون که حجت روشن شد، حجت در | } |
| چهار مقام مطرح می شود | |
| زیرا اجمال یا دلترا اقل و اکثر هست | |
| یا نسبت دلترا دلترا یا محض متصل است و | |
| یا متصل | } |
| | |

۱۵، ۱۶



مختص متصل دأثر بین اعل و اکثر

ترتیب کبریه یا مغیره

ترتیب کبریه

أكرم كل عالم الا المتناق

یقیناً خاص در مرتب

استدفا: آنچه که میگویم

اقل کبریه حجت است

اقل

اگر اعداد فرض بود زنت آ

اقل

را عددی که، اعم مانع است

یقیناً عام در خصوص مرتب کبریه حجت نیست

به قدرت و به آنچه که رنگ طبیعی

آب تغییر کرده است، مثلاً آب

یقیناً خاص در خصوص مرتب مغیره حجت نیست

مطهر تر از که ظرف زنت آ

عوض نموده ام بجز در طایفه

چون یقین نداریم
و حجت خاص
نقطه در قدر
متیقن خود است

آیا عام نیز در خصوص مرتب مغیره

حجت نیست؟!

عینه قولان

حجت نیست، اجماع ظاهر به عام برایت کرده است

مصنف

حجت است، ... نه نکرده است

دلیل مصنف: مختص متصل در حکم یک حکم است

[این با منبر مصنف تفاوت

بعد از اتمام حکم ظهور آشکار می شود

را که قابل به عدم مجانب بود

پس اصلاً عام در اکثر حجت نشد تا بعد

عین عام متصل گرفته و ظاهر

در بقایا شک شود و استصحاب

فقط اراده جدید را معرفی کرده اند]

= استدفا: ظهور غیر اراده جبر

موضوع عام، علم غیر خاص است، و از مشکوک معلوم نیست بودن یا نبودن در موضوع!

۲

فحص متصل غیر دائر بین اقل و اکثر

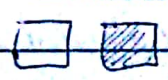
زید بن کبر

(زید بن عمرو ح)

اکرم کل عالم الا زید

قطعا نه

نہ صحت دس کر در



بیان شد اینجام در طول زیدین در

عام شد داریم بر عام در هیچکدام حی نیست

سودنا حکم : عام غیر زید

۳

فحص متصل دائر بین اقل و اکثر

صحت : عبارت پایانی حکم

اول ، ظہری تشکیل

اکرم کل عالم
لا تکریم مشاق العلماء

حی شود که تمام علم را

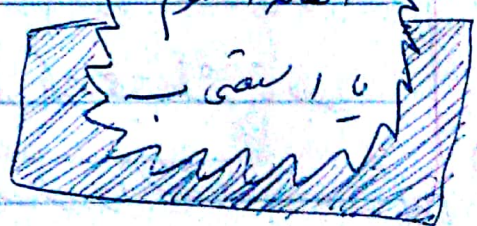
شامل می شود، پس وقت بروز بعد

فتا را خارج کرد، ترکیب بکره علقه خارج شد

ترکیب صغیره شک در خروج داریم ، حکم می شود به
بقا ، ترکیب صغیره در تحت عام

اصالة العزم

یا ا سق ب



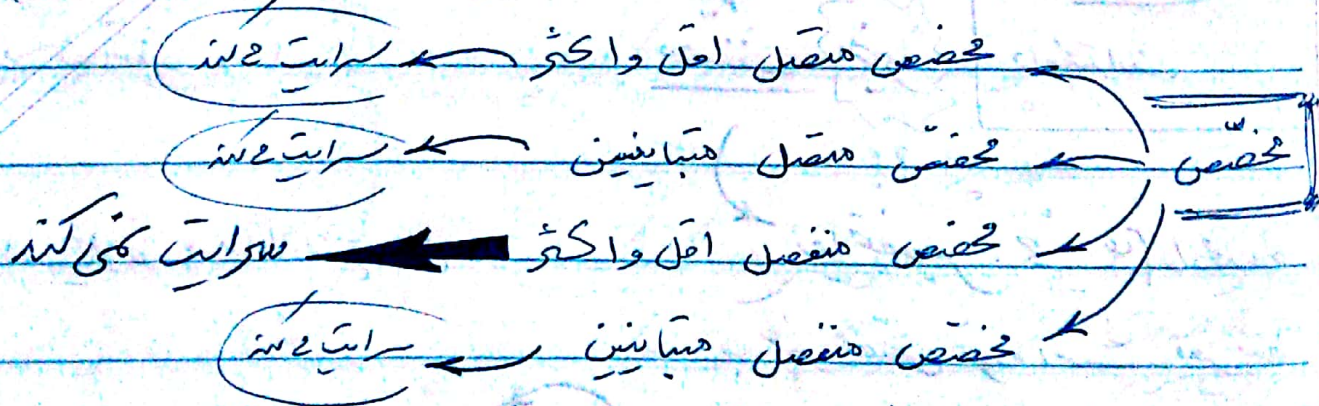
۴۰ مختص متفصل غیر دائر بین اقل واکثر -

اکرم کل عالم
لا تکرم زیداً

چون یقین داریم بلاخره یک زید خارج
شده است، پس علم اجمال، استقامت
را از محبت می اندازد.

استقامت: دوماً لیوان یک قطعه
پیرام در حکم دایم محبت نیست
نخستین و در در یک

در عدد ۳ علم اجمال نداریم چون قدر صفت داریم.	و بعد از در یک بوده اند، استقامت ظاهر می شود و علم اجمال مستقیم اجتناب از هر دو است!
--	---



هرگز اگر من وجوب یافته از اقل واکثر و نه
متباینین [فکر نکنید که اقل واکثر گفته اند]
علم این امر به دلیل بر سر جمع و دو مورد ۵ و ۶
[اجمال بر سر جمع بر سر دو مورد ۵ و ۶]

استدلال: هر چه در مقدار مستقر بودیم اگر در مصداق محقق شد کردیم؟

بلکه این خبری خاص است مصداق غیر مستثنی را

مثلاً حضرت رسول (ص) فرموده اند: «علی الید ما احدثت»

آن مقدار که هر دو دسته اختلاف قبول دارند

حتی تودی

(آدم بنده هست) گفت که مثلاً فارس؟

بسیر محقق آمده در بدامینه را خارج کرده است

چون ترک؟ خونه گفت که آه و سرینه

اگر فرد مشکوک بود که این است یا چیز آیه و تراخ قضا

فارس با خونه قدرشین نیست؟ فارس؟

به ایم نزد؟

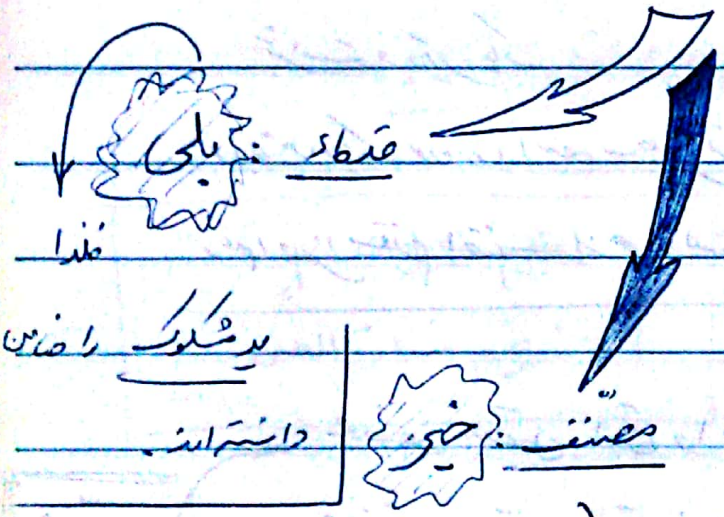
هر دو تن هر روز می آمدند و در

ترک و سرینه فارس که خونه منتظر ترک و سرینه

را ترک می دادند، نتیجه این ترک و سرینه

قرارداد را هر دو طرف قبول دادند خونه این

می شود قدرشین.



استدلال: سلطان داشته جهان نزد آنحضرت، حجت عام را محدود

به غیر محقق نموده است. یعنی منتظر

سوال: پس چرا همه مشکوک را ضامن دانستند؟

حفظاً یقین به عدم اقامت می توانا به

جواب: از این باب نیست، به خاطر قاعده

عام تمتک نمود! (یعنی فرد مشکوک

حکایت است که طبع هر عمل معقنی فساد است مگر

نه عام است نه خاص و بلکه مجهول است

صحت بسیار عارض شود و سر فرد مشکوک فاسد

است ملاحظه بر مان غیر در ضامن است

مسئله عقلایان است
 که آنچه در کلامشان
 و حکمشان دخی دارد و
 نمایند و کلامشان نام باشد

اگر شک کردیم

در اینکه قیدی

هست یا نه

می گویم نیست و

ایلا می آورد!

من دون محض و تحقیق از قید محض

خارج از کلام، حرف آنان را می پذیریم

مصنف: و لا می توانیم دولت و خلاف

عرف است، ابتدا عام را می آورند

سپس بجزیه که و محقق را ذکر می نمایند

قوانین شرعی چی؟

حرا؟

مصل عرف است؟

مصل دولت؟

دولت مختلف دارد یک است

ابتدا به نظر تمام مصلحت کم

عام بود و بعد متوجه شدند که در

بعضی از مصلحت ظاهر و لذا در عمل

به قوانین دولت عمل به عام مصلحت محض جاز نیست

مصنف: مصل قوانین دولت است!

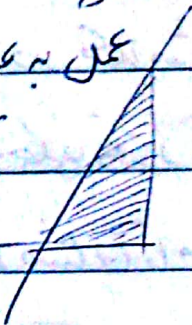
که حکم را مختلف ترانه داشته باشد

مصل آنکه بار ثبوت فواید بسیار ذکر شود

[چونستند است و عرف من
 که رایج است اگر منتهی فتوا
 می تواند در عام پیش از
 قید است بود! آنجا که
 قید اول باشد
 مصلحت از عام
 اول است]

صلاً : علمی در قرآن بود  هر در شروع باید قبل از

اقدام صادق (ع) محقق آن را ذکر کند : عمل به عام محقق را حجت

[این هم حرف سخاوت است]  کرد

اقدام صادق (ع) را از منکر  مراد محقق از

نیز چون حضرت امان (ع) محقق شغل است

کننده و به نام خود  مراد این نیست که بدون

با تفسیر که از تفسیر باشد * در مکتب : می محقق از محقق عام حجت

باز مرد آن نام است نسبت به مراد این است

نیز شده بعضی (ع) حجت بوده  که عام حجت است در عموم حال

بسیار باشد به محقق از محقق [در رسم] و توفیق عرف محقق از

نماسته اند : [در رسم] و توفیق عرف محقق از

هم از یک تفسیر بیشتر است که باشد عموم را بگیرد و آن خاص است با

[اصلاً حجت را عرف مطاع کرده است] اندک تفسیر عام و رسم آیا در این

با این است که رسم که دفتر یک حکم حجت از آن سفوف شده است و از هر دو

(ع) در حجت و رسم به تفسیر از رسم یا چون آن را در حجت و رسم

نکته در رسم آن دارم و با این که در رسم ظاهر را تفسیر و رسم جمع علیه است (ع) [در رسم]

نکته در رسم آن دارم و با این که در رسم ظاهر را تفسیر و رسم جمع علیه است (ع) [در رسم]

نکته در رسم آن دارم و با این که در رسم ظاهر را تفسیر و رسم جمع علیه است (ع) [در رسم]

پس از عام صغری ذکر شده است آیا رجوع آن به عام است
که فقط بعض عام را راجع است
(با آن چه کنیم؟!)

یا بگویم بین صغری و رجوع

مطابقت نیست؟!؟

و المطلقات بتخصیص

* قیود : اشتراك

بالتخصیص ثلاثه قیود

نقل است بین

و بعزلت حق برده حق

حقیق و کذب

پس چه کنیم؟!؟

در حال که می دانیم

نوع عام مطلقه احق

نیستند به رجوع و بلکه

قطر سحران مطلق است

به طلاق رجعی احق اند!

۱ بگویم از المطلقات فقط طلاق رجعی اراده

تصرف در عام

شده بود بر حکم بتخصیص هم فقط ببار آن حصر بوده است

تصرف در صغری

بعون مطلق رجعی و

باشن احق هستند مجازا

۲ بگویم بین صغری و رجوع مطابقتی لحاظ نشده است

۳ بگویم اسناد مجازی است

= التفریق : تصرف در صغری به صغری این نیست

که صغری به جمیع بازگردد به صغری عدم

مطابقت است

همه را گفته ، بعضی اراده کرده

عدم تصرف

تصرف در اسناد

عدم مطابقت غیر با وجع

دارد بلاغت استخدام

نامند

عدم تقرّف مطلقاً

صفت : بگویم در اناده استعمالیه جمیع

افراد اراده شده است .

سری مصنف که قانونی بنویسد

غیر اراده استعمال را عرض کرده

ج : بله اراده استعمال را عرض کرده ام .

به قرینه متفصله می فهمیم که اراده جدید

اصطلاح از اراده استعمالیه است .

= استقنا : راست راستر قول

چگونه بهتر است ؟!

اگر عام منطوق باشد

و خاص مفهوم ، باز هم

خاص اعموی است ؟!

تعریف : اقوی است ، خاص همیشه اقوی از عام است

تعریف : خیر : زیرا منطوق اقوی از مفهوم است

سه نوع مفهوم :

إصْطِرَبَ كُلُّ مَنْ فِي الدَّارِ < عام >

لا تَقُلْ لِلْوَالِدَيْنِ إِفْسًا ← لا تَقْصِرْهُمَا < خاص >

① مفهوم صراحت

② فی لغت متصل

③ متصل

[جمله آورده آمد و اُفْسَل

كُلُّ مَرْتَدٍّ قَدْ تَرَدَّدَ] [

مفهوم مواعق : اقل کل موقت (عام) قطعاً تخصیص می زند
لا فعل بها فی لا تصریحاً (خاص)

مفهوم مخالف متصل : ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَاءٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾

دلیل (عام)

«إِنْ جَاءَكُمْ عَادِلٌ بِنَاءٍ لَا تَبَيَّنُوا» (خاص)

تا یقین نکرده اید بلکه تحقیق کنید (خبر عادل هم یقین آور نیست)

مصنوع : مجمل است در هر مورد

باید به حضور همه حاضران و غیره

مشهوره : اگر قرینه نباشد

تخصیص می زند

«زیرا علت تخصیص خاص بودن است نه ظاهر بودن»

دست یافت

مفهوم مخالف متصل : ﴿مَاذَا الْبَرُّ وَاسِعٌ لَا يَنْجِبُهُ شَيْءٌ﴾ (عام ۱)
﴿حَتَّى آتَاكَ الْمَادُّ ظَهُورًا لَا يَنْجِبُهُ شَيْءٌ﴾ (عام ۲)

(خاص)

على الاجماع تخصیص می زند

اذا كان الماد اذا كان الماء ليس بقدر كثر لم ينجبه شيء

بقدر كثر فهو ينجب

کلمه در مفهوم مخالف مصنف حالت کثر بیان نکرده

~~خبر واحد~~
کتاب < عام > را

~~خبر واحد~~
< خاص >

آیا تخصیص می‌زنند؟!

کتاب < خاص > خبر متواتر < خاص >
کتاب < عام > خبر < عام >
را تخصیص می‌زنند را تخصیص می‌زنند

اقوال

خبر واحد < خاص >
خبر < عام >
را تخصیص می‌زنند

عدم جواز مطلقاً
جواز مطلقاً (متأخرین)
تفصیل

مصنف: تا از دو جهت مجزئ و کثیر

① آیا خبر واحد می‌تواند

مجموعات قرآن را تبیین کند؟

② آیا خبر واحد می‌تواند

مطلقات قرآن را تبیین کند؟

اگر عام کتاب عتبه به واسطه

مختص شود (کتاب یا قرائت) تخصیص

خبر واحد به خبر واحد می‌تواند

دوباره تخصیص می‌دهد

جهت اولی : ————— مصنف : می تواند قاطعاً ، زیرا قرآن در عدد

اصل شریع است نه

جهت ثانی : ————— مصنف : ماطر خان را

تفصیل مطلب و این کار را

به عهد سنت زبانه است

در درس خارج

————— متأخرین : جاری است !

گفته ایم

اگر قائل به آن نسوم

سیر املا نقی سنت

کرده ایم



۳ اگر نتواند این

۲ سیره اصحاب از

قدیم بر این بوده که

ماوی است با عدم

عمومات قرآن را به واسطه خبر واحد

عجبت خبر واحد چون همیشه

تخصیری زدند < سه مثال می آورد >

خبر واحد مقابل یک عام گفته است

﴿ یُوصِیْکُمُ اللّٰهُ فِیْ اَوْلَادِکُمْ لِلَّذِیْ

چون ظن ، یقین را تخصیری زدند

هَلْ خَطَّ الْاُنْثٰی

« لَا مَوْرَثَ لِلْعَالِی » < خاص >

﴿ اٰھَلٌ لَّکُمْ مَّا وَّرَا ذٰلَکُمْ ﴾

« اِنَّ الْمَرَاةَ لَا تَرُوْجُ عَلٰی عَمَّاتِهَا وَخَالَاتِهَا »

آینه را با رخصت با حلیت برابر والد و زوجه

————— مصنف : ریل ۱۷ ادعای حدیث

در تواتر است و غیر قابل تردید است

مستند : بر فرض تخصیص کتاب به خبر واحد صحیح باشد، ولیکن
شیخ کتاب به خبر واحد قطعاً صحیح نیست (مترجم)
متواتر آن هم محتمل است!

اهل سنت (علیهم السلام) : تخصیص را که هیچ

شیخ کتاب را هم با

خبر واحد حاضر می دانست!

صدور در مقابل آیه اوست

در گوشه، وارث اتر و صیت هم

بود، بیگانه از اوست، چیزی نمی داند!

۱۴۲۴

لکچر

چند عام نیست سر هم

و یک استثناء بعد از آنها

به نام این کار را کرده اند

خط غلط است!

استثناء هم را تخصیص می زنند

یا فقط آخری را؟! ~~تخصیص~~

« اذهب عند العلماء و

اسلم علیهم و اگر مهم، الا فساد هم »

اقوال

مصنف هیچ دلیل اقامه نمی کند

جمع محل

جمله اخیر فقط

محل (بدون ظهور) : باید دنبال قرائن باشیم

تفصیل

[مقدر گفته این محبت

نور دیده باشد و باقی

هر زمانه را به هر کردار

در زمانه استند و حق

راجع به آخر باشد و میرفت

عام نفوذ و محبت نفس است

اگر موضوع فقط در جمله اول

ذکر شود در بانه جمله ضمیر

باید ← جمع

اگر موضوع در جمله اول

ذکر شود یا لا اقل در

جمله آخر تکرار شود

چون رجوع استند

به عقد الرفع است

آن در جمله اول

است و ضمیر هم

به آن عام مختص

راجع به سینه

محل تخصیص خبری

اگر هیچ قرینا نباشد

و حاصل به اجمال بودیم

قدر متیقن را می گیریم که

جمله آخر است و لرد

ماتیل آن محل است

جمله اخیر

الفاظ : نتیجه حرف مصنف

همین قول به اجمال می شود چون در

همینجا را تعیین کنیم این اجمال را مانع شده ایم

سبب زبانی حاضر است

چنانچه این هم عقد است مدللیم

زمانه مقدر باشد که در آنجا وضع

ندیده است انتظار آخر بر منظر

جمله آخر

نسخ

نعمًا و ازاله

اصطلاحاً و رفع الحکم الشرعی بدلیل شرعی

مناظر علی وجه اولاده لیکن ثابتاً

نسخ تخصیص در زمان است

معنی مانع از استمرار حکم است

نسخ در احکام وضعی (انسانی)

رفع حکم در واقع است به

خاطر رشد و منم خطا و لغو در

احکام الهی دفع حکم است

و در واقع بیان به بیان رسیدن

غایت و رسیدن بیان زمان

حکم است چه خاطر مصلحت

فرق نسخ و تخصیص

در تخصیص یک حصه به حسب

اراده جدی از تحت حکم خارج

می شود ، اگر چه در اراده استغالی

داخل بوده است

بر همین علت تخصیص باید قبل از

رسیدن وقت عمل وارد شود ، زیرا

تخصیص بعد از عمل قبیح است ، ولی

اگر فاسخ بآید باید بعد از وقت

عمل به حکم وارد شود

تخصیص در

افراد است ولی

نسخ همان تخصیص در ازمان

است

مطلق : ما دلّ علی شائع فی جنسه .

لفظ ————— سرحدی نه هو لفظ دالّ علی الماهیه بما هی هی .

مصنف : این تعریف سی را نه کر

اطلاق و تقید عارض بر لفظی هوند مطلق : کون اللفظ من

چه حکم به آن متعلق بود و چه نه بود ، در جائیکه
در اصول بحث از حکم است ، پس این بحث ارباب است .
حيث المعنى ، عام
الموضوع للحكم بلا
لحاظ عین .

در اطلاق گفته بودن موضوع شرط نیست
پس نه تواند خبر نه هم باشد ، (مقتضای تخصیص)

✓ اطلاق و تقید از امور اضافیه است ✓ اطلاق از عدایل عقیده
یعنی ممکن است حکم از یک جهت مطلق است نه لفظیه ، پس بخش
باشد و از جهت دیگر مقید نه در بحث الفاظ استطرادی
است .

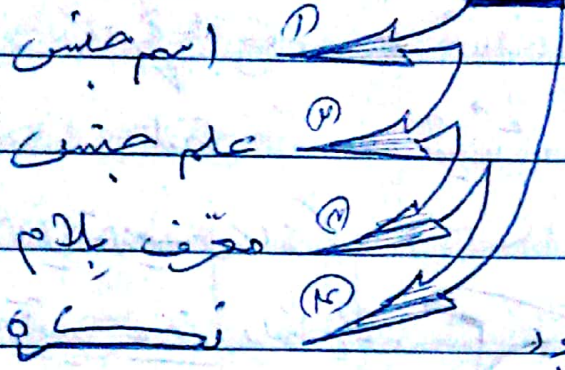
مصنف : پس با این تعریف ما دیگر هر لفظی تواند مطلق باشد و هر طبق تعریف

مشهور فقط بعضی الفاظ تواند اطلاق داشته باشند ، پس مشهور

ناگزیند الفاظ مطلق را معرفی نمایند ما نیز به تتبع آنرا می آوریم .

جاءه : ملخ

الفاظ مطلق



تا قبل از سلطان العلماء

اسم جنس مطلق بود

به صورت لا بشرط مثنی

لا بشرط

لا بشرط

مثنی

بعد از سلطان العلماء

اسم جنس مطلق است

به صورت لا بشرط مثنی

اطلاق در آن بشرط مله است

مثنی به قید اطلاق است

وضع مثنی اسم جنس به صورت

کاملاً مخالف از قید ، و افنع بسیار

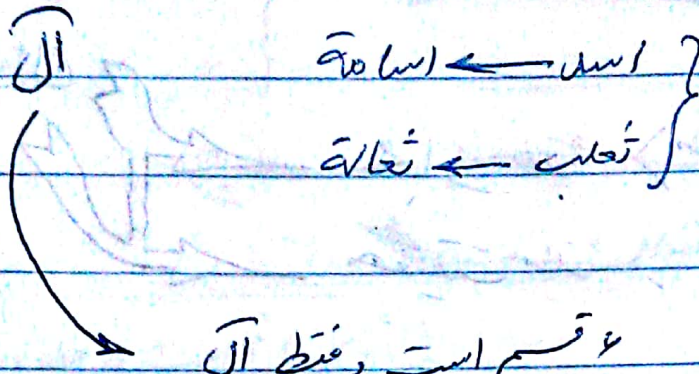
حکمی می گویند که بتوانند ماهیت مخالف را

مثنی نمایند ، و افنع عرب قدرت این کار را نداشته است ،

علیاً وضع و یا اجناس به صورت مثنی است ، نه تعینی

البته باید هم لا بشرط مثنی است

علم جنس : اسمی است که از حفظ مترادف اسم جنس است و بی به صورت معرفه استعمال می شود.



سر به سر به علم جنس

در سطر مترادف است چون

بر مثنی اطلاق نمی شود!

چون نه در مثنی م استعمال

می شود به سیر معین م

اسماء می گویند اقوال در وضع نکره :

فرد مرد بین افراد

فرد منته

استفاد : معجزه اسما است

طبیعت مقید به وحدت

مصنف

مصنف : فرد مردی تواند باشد

زیرا اتصال امر که به فرد مرد شده باشد

محکم نیست زیرا تا نمی پذیرد اقتضای سید از مردم خارج شود!

فرد منته هم می پذیرد طبیعت و حد است به عبارتی دیگر بیان شده!



آیا مطلق بعد از تعقید مجاز است ؟



اقوال

عجاز مطلقاً > مستند قبل از سلب (الصد)

حقیقت مطلقاً > " بعد از " <

«⁸ شریک⁸ حکمت⁸»



معنی : در هر صورت هر لحاظ در معانی

خودش اسفند شده است ،

قابل به لا بشرط غیر هم اگر باشیم

باز مجاز نخواهد بود

۱ متکلم در مقام بیان عام دارد

۲ عدم نقب قرینه بر صید

۳ قدر متیقن موجود نباشد

چرا قرینه ضعیف و غیر متیقن

اصل اینجاست که (زیرا به تنه قرینه اطلاق متعانه است)

هر متکلم در مقام بیان عام

مراد خویش است ، مگر خلاف آن ثابت نشود

اگر مطلق و معیند عسافی بودند چه کنیم؟

<مطلق>

اذا استيقظت اشرب لبناً
اشرب لبناً حلواً

<معیند>

<عجل به معیند>

الاج

عجل مطلق بر معیند (ترجیح حلوا)

عجل معیند بر استیجاب (غذا فاضل)

<عجل به مطلق>

آنچه راجع است در خطابات قانونی
راه حل اول را انجام می دهند

عجل به بین

مراد متکلم عجل باشد

ظاهری دارد که دلالت می کند بر مقصود متکلم

لفظ

عجل

فصل (عجل و عجل فاعله دانسته شود)

اجال صلام اسباب فرادانی

دارد، چند گونه ذکر می گردد

برفت

اجال مفردات جمله مثل الیحد در آیه

در متعلق حکم مخدوف مثل آیه

حلیه انعام (اکل یا بیع)

تعدد صلام بین ادعا و حقیقت مثل

« لا صدقة الا بغیر وجه الدعاء »

اجال از اوصاف شئی است

حکمی است تردقیقه دیگر معین
باشد

(توضیح)

✓ نص : هو ما لا يحتمل سوى معنى واحد (هیچ معنای خلاف آن پذیرفتنی نیست)

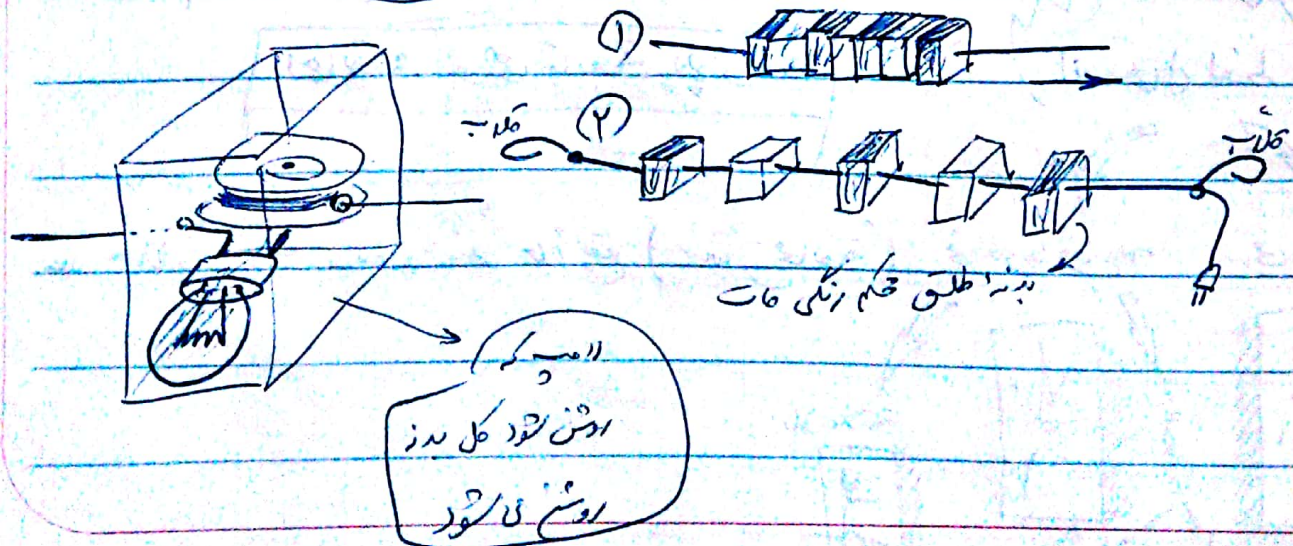
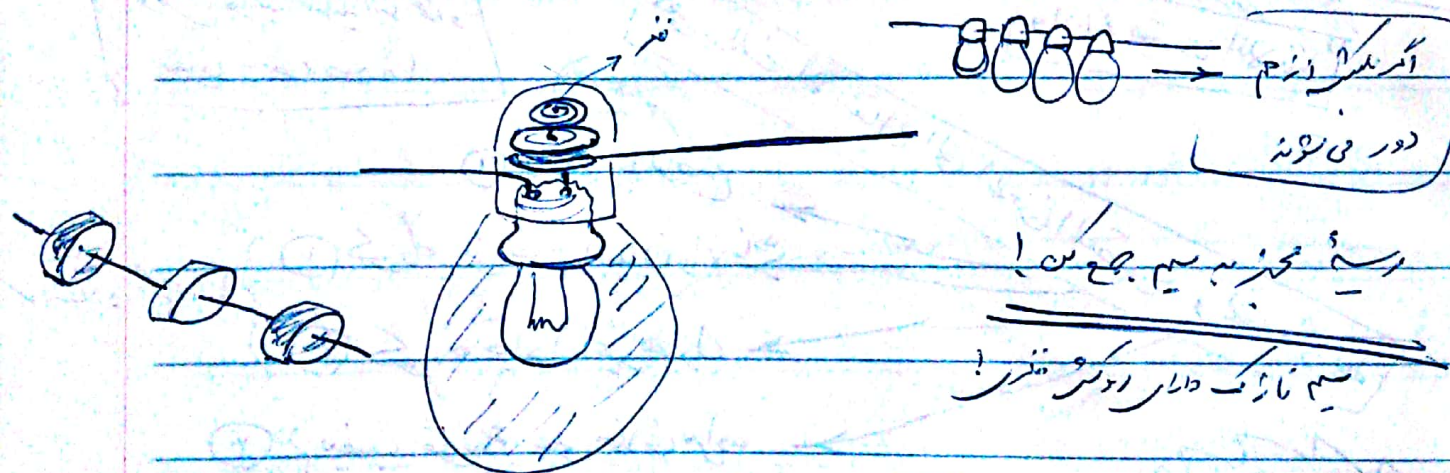
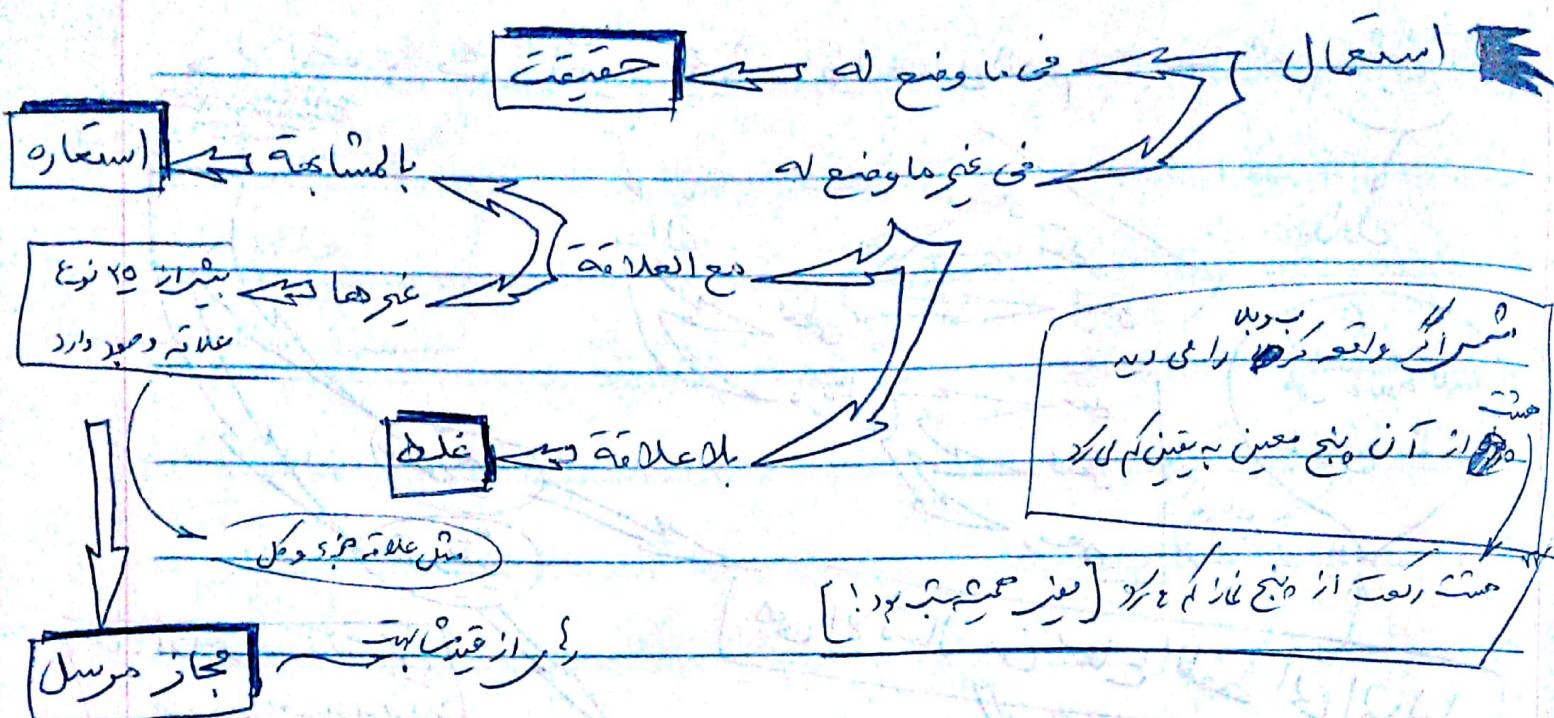
✓ ظاهر : ما يتبادر منه معنى خاص (اگر کسر معنای دیگر بگوید قابل پذیرفتن است)

✓ محکم : هو أم الكتاب (سرجع اینها فی فهم المتسابه)
 (آیات که یکی معنای مقطوع دارد و بزرگ و تفصیل در شیخ و تفسیر دارد)

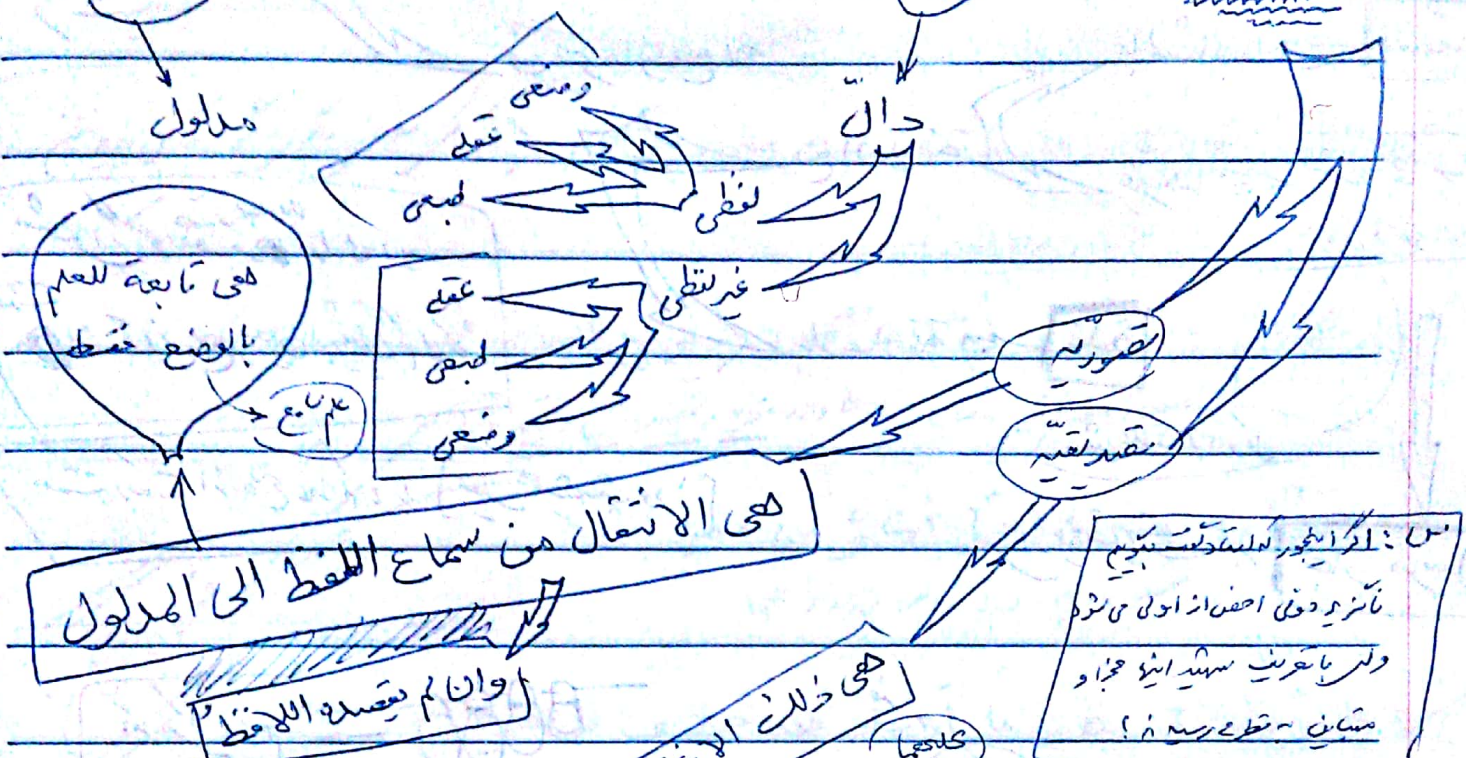
✓ متسابه : ما احتمل أكثر من معنى
 (یا هیچ معنای به ذهن نمی آید (الم))

✓ مؤول : هو ما أريد منه خلاف ظاهره

ادامد دستر دیگر
 زرد رنگ



دلالة: كون الشيء بحيث اذا حصل العلم به حصل العلم بشيء آخر

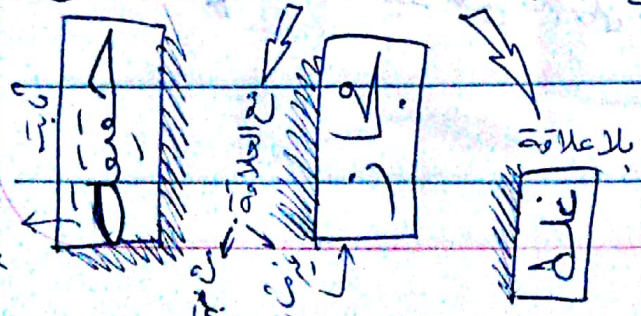


- ① العلم بالوضع
- ② كونه في مقام البيان والامانة
- ③ كونه جاداً غير هازل
- ④ لم يصب قربة على خلاف مراده

استدراكه ان!

احالة: وهي تابعة للإرادة

خلافاً: وهو من نوعه (بمعنى مخالفة) في غوماً وضعه في ما وضعه



بِسْمِ اللَّهِ الموجز

استدلالی

۱۱ را

بسم الله

ان شفیعت اطعم فتیراً
 ان شفیعت اطعم فتیراً مؤلفاً

مفید
 مفید

عدم کفایت اطعم مطلق غیر
 کفایت اطعم

تأنی

حکمی واحد در دو جمله مجزا ذکر شود
 در یک موضوع باشد و دیگری بدو
 می‌ذکر شود، و گویند:

مطلق و مفید متأنی

شرط بروز تأنی:

۱. وحدت در حکم
۲. وحدت در سبب

مقرضه که رابط است
 مکرر این است که رسته از
 معنی به قریب از کائنات
 منتهی شود، پس کجا اندیشه؟
 آن مملو از خاکستر و رطوبت
 مشربین روح نفس با جسم
 اطلاعات آنجا برادر است و شون
 و تاج از این مملو به بدن
 منتقل شود، ان شاء الله باشد خدا

در غیر این شرایط اصلاً تأنی نیست که نیاز باشد
 یک بردگی محل شود.

مثال: یوم فعلن عصم (ع) بدو قرینه مجمل است:
 اباحه، استجاب، وجوب

کبر خاکی از قریب که در فعلن وجود چون آنجا
 من انتقال خداوند شفاعت به روح نفس است: +

در احوال و گوشت مجمل می‌شود بر اباحه

یا استجاب
 یا استجاب
 یا استجاب

موت محصوم: حرام، مکروه، مباح

سر: کرامت هم در آن است

محصوم (سر نه)

ج: نه

هفرد (اجمال لفظ)

متعلق محذوف حکم

دانش ادعا و حقیقت

(اغراق)

اجمال

[چانه - چین و خواجه

تشریح کند تا جادو باشد عمل مکرری

را انجام دهد تا هم جهت آخر نزل

اصلاً داشته شود و البته این مکرر

دگر بر خود محصوم (مکرر نیست) [

= التذکره: هر کجا احکام متعلق به اشیاء خارجی است

اجمال در متعلق محذوف رخ می دهد

زیراً قطعاً متعلق محذوف باید باشد که فعل

از افعال ماضی است

سر: آیا ترک مستحب مباح است

ج: خیر نه مگر آنکه به موجب دیگر

تعارض داشته باشد!

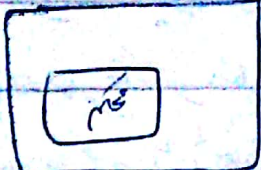
[بغیر محصوم (بیمه) مستحب است

زینا و کینه؟] [

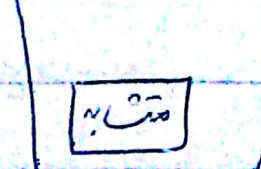
[پرسیدم: این کار را انجام

نی دهم، بلکه بگویند!]

نفس



محل



لا صلوة الا بطهرون ← نفی حقیقت صلوة

لا صلوة الا بفاتحة الكتاب ← نفی صحت

لا صلوة الا فی المسجد ← نفی محل

المسجد

روز آخر با طبیعت

جزء دوم الموجز

[تا به حال بیشتر آنچه از المرحوم در حقایق
عمر فراز حدیث بود، یعنی آنچه در حدیث
عمر از حدیث بود، در المرحوم که با آن مراد بود
در حدیث این حدیث بود که حدیث دارد است،
آنکه حدیث بیشتر در حدیث المرحوم و در حدیث
(چون از حدیث حدیث) و حدیث حدیث
مکمل است (چون از حدیث حدیث) و حدیث حدیث
و این حدیث که با حدیث حدیث حدیث
آنچه را که حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

از این به بعد بحث کروی است

بحث کروی بحث
از حقیقت کروی است

تا به حال تمام
مباحث مغزوی
بود.

۱۳۰

نسخه

کتاب
سنت
عقل
اجماع

مجموع در حقیقت

۱۳۱

* تجزیه : مخالفت قطع کردن و بعد

همینکه اندک قطع خلاف واقع بود

* قطع : قوری به حرجی قطع میدانی کند

علم اصول

راحمی رسیدن به
مجموع در حقیقت

حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

اصول است

آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

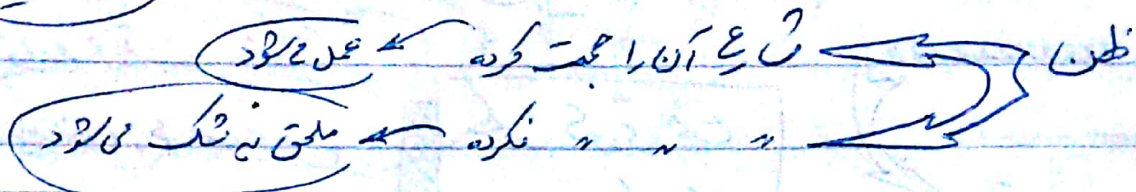
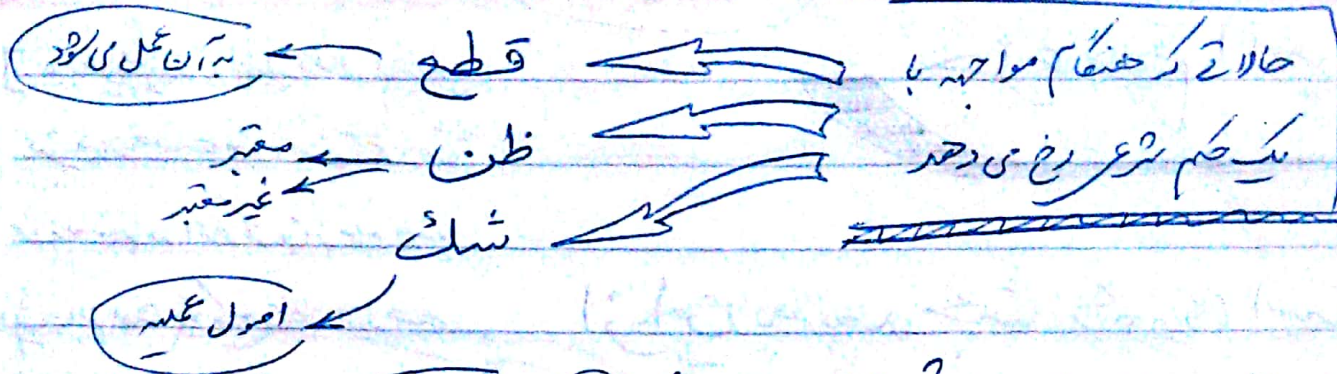
بعد از حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

مستقر بر حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

بحث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
آثار حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث



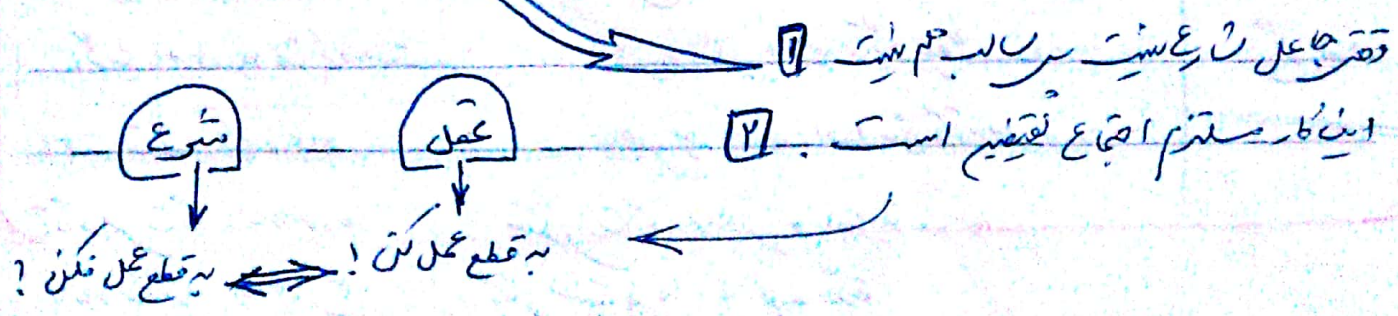
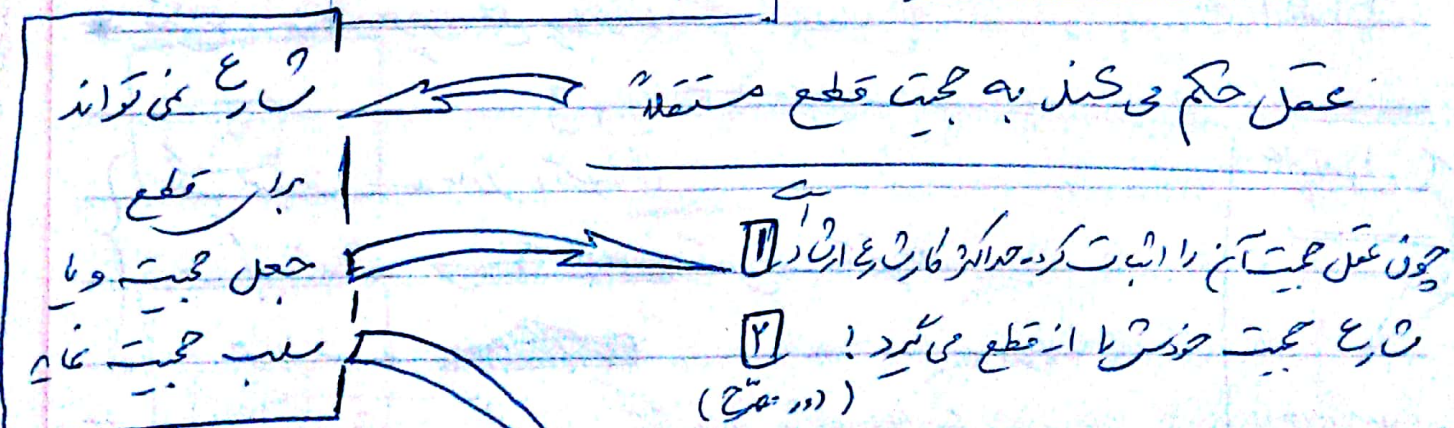
قطع

حجت قطع ذاتی است

و حجت ظن عرضی

آنچه صحت و مغذرت دارد

صحت احتیاج مولی به عید	صحت احتیاج عید به مولی
هنگام مطابقت قطع با واقع	هنگام عدم مطابقت قطع با واقع
عند عدم اشیان	واقع عند اشیان قطع



۳

سلب حجت از قطع یا باریک قطعی است یا ظنی

یک قصه خود متناقض خواهد شد

یا ظن معتبر است یا غیر معتبر

حجت نیست

لازمه این است که قطع در مرحله ای بین تر از ظن قرار گیرد

۲، ۴

متمم

در واقع ظن حجت خود را قطعاً از یک

دلیل قطعاً اقرار کرده است پس باید در غیر

مصرح باشد قصیدار خود متناقض بوده و آه [قطع : انکشاف واقع

ولو عند القاطع چون ممکن است واقعاً ضعیف نباشد

سر دلیل خود قطع ما عقلاً به اینکه قطع حجت است
آیا سبب دوری شود ؟
ج : یا سبب را سبب دور در یک - بحوث

آورد است

حجت و منجزیت و محذرت

ولی چون آنکه واقع

ظن ناقص است پس

اصل اولیه آن عدم

حجت است پس

می تواند حکم کند به حجت

معضی ظنون

فروق قطع با ظن : در حجت قطع نیاز به جبراً نقص

از کسرت راع نیست چون نقص

ندارد زیرا آنکه فقر نام است

سر دلیل : راع باید با یک

دلیل قطع یک معضه فاضله از

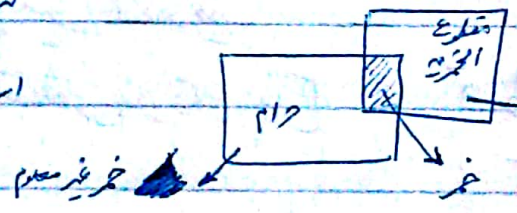
قطع را سلب حجت کند مثلاً با قولی که خبر خواند

در حجت نیست ؟



عقلی : عقل مستقلاً حکم بر حجت چیزی کرده باشد .
 منطقی : حد وسط در قیاس ، واسطه در ثبوت اکبر بر اصغر در شریعت
 اصولی : عدم استقلال در حجت و نیاز به تقیم شرعی .

هَذَا مَقْطُوعُ الْحَرَمَةِ } قلع حجگاه حجت منطقی واقع نمی شود
 كَيْ مَقْطُوعُ الْحَرَمَةِ حَرَامٌ } زیرا در این حالت همیشه کبریا کاذب
 است ، زیرا بین مصنوع و محمول در
 کبریا (اوسط داکتر) عام و خاص من و جم
 است !



۲-
 لیست



نهادت دو نوع اول
 وای شرعی حجت قرار داده : در باب موضوعات : « ما نهادت در حجت این خبر است »
 در باب احصاء : « در باب مرجع دایم مذکور حرام است »

غالب اصولیین : ظن معتبر هم در باب احصاء معتبر است
 و هم در باب موضوعات .

« إِنَّ كُلَّ مَا هُوَ بِالْعَرَضِ لَا يَبْدُو وَأَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ »

فقط در باب علت
و معلول

۱- لکھنا

استدلال: در غیر باب عمل معلول این قاعده

۱. سازه نفوذ

حق تعالیٰ مولیٰ را اظہار کردن

(نقۂ عمل معصیت عمی لود) لغت

۱۵

* خبری: حواست پیدا کردن

(الف، ح و ز)

اصطلاحاً : مخالف قطعى كـ

مطابق واقع نیست.

معنی لغوی

معنی اصطلاحی

Високо

نفس مخالفه با قطع

نفس فعل صورت گرفته

== استخوان: آمار صاحب مقبول اگر

بِاتِّفَاقِ مَجْلِسِ مُعَلِّمِیْنِ اِسْلَامِ اِنْجِلِیْزِ

دار عقده است که ندارد ۲

== ۴۴ فصل : منظوم فقہ

واجب نوشتن است

سین سن عید

قول ۱۱ : حرمت < السحق عموبت >

قول ۲: عدم حرمت < عدم استحقاق عقوبت >

قَوْل [۳] : تفصیل

علم حق

حکم و انقضای حجب بوده قطع به حجت گردیم

مصطفیٰ

حرمت

استادنا: این حرف سوم ضمه خارج از گود

۱۳ متر صاحب حضور تفصیل

است چون عیب در تخلف از قطع

قابل و شوم در زمین و اصل کتبی

است و بین واجب و غیر واجب

و غیر آن، بلکه بین عقوبت و غیر

در این معنی تفاوت نیست!

عقوبت خارج

حوزه دارد و اینجا عمل نیست

دلیل قول ۱: اگر ما بگویم عقوبت ندارد

تخلف هم کت عقوبت خارج حوزه

لازم می آید که عقوبت به

دارد ولی قیافه آن!

اعری خارج از دایره اختیار تعلقی میگردد



مثل آنچه که دوست با اختیار مایع مقلود الحزبه اراده کردند، آنجا که میگوید

حجاب طایفه اخوانی

و یک آب، در اختیار حرد مثل م رفتار کرده، در غیر اختیار تفاوت داشتند

است که بعد امداد عقوبت

از یک عقوبت نبود و یک نشود یعنی مخالفت به او را اختیار معنی گرفته!

میزبانی فعل نیست! شکل

واقع فعل همان عتاب



و جدان بهادری می دهد که حقد

است، به حقد فعل مستقیم

حرمیت مولی و مخالفت با او عتاب

حقن گرفته است، آنچه می

می آورد

که ما اشتباهه فعل را اینجا

استدلال نکرده اید، عتاب امر و عتاب است

و هیچ وجهی ندارد عتاب

مستقیم در واقع حذافه ما را حذف

مصنف: عدم حرمت تحرک دلیل نمی خواهد

کرده است، یعنی در من روزه

همینکه ما دلیل حرمتی همارا

کرده عذر را

رد کردیم، اصل عدم (براست)

عدم حرمت را ثابت می کند

۱۱

جواب مصنف : به : از طرف دیگر وارد می شود و می گویم می گویم

آن یکی را عقاب می گویند به خاطر او خارج

از اختیار نه اینکه این یکی را عقاب می گویند

به خاطر او خارج از اختیار !

[قول ما که مستوفی کنیم تا به سود بالین حرف می زنیم]

که وقت و با حق داریم که دو نفر با این میزنند مساوی

نیستند ، یک نفر بخورد و بقیه ضایع ، زحمت می کشیم

یک نفر خدمت بخورم به خاطر تحف که میخورم و با تر

دیگر بخورم و آدرس با خدمت بگویم ضایع است

خیانت کرده حجت داد خدمت تا تحف کشیم : عرف

تلف بین این دو فرق می کند اگر غدا بقتل و بوج

به فعل می رود و مقصد تحف ، عقاب این دو یکسان است

در مصداق تفاوت در حد که این یک عقاب است

بهر مقصد خدمت دارد در عقاب : [

۲۲

به : به : حاکم قبول داریم

که بگذرد از علم مخالفت

با مولی استحقاق عقاب

و آورد ، ولی به نظر ما

به صرف یک محضیت ،

نمی گویند به حد مولا

آمده است .

حاکم حجت مولا

نسبت چه برسد به مقصد حجت !

۱۱

آنها به که مخالفت مولا را

حرام می دانند ، بگوید به اینجا

و بگوید که آیا نفس فصل ۳

مستقله حرام هست یا خیر !

بغیر شرب خمر دو حرام انجام داده

یک

مصنف : قول [۳] هم که از توابع قول [۱]

است ، با رد سخن آخر ، این

هم رد می شود !

ولی ما که قائل به حجت آخر ندیم قطعاً

نفس شرب الخمر حرام می شود و شرب الای حرام نیست

[در آن عده که شرب هم باز]
 عامی = مخالفت قطع + شرب الخمر

مخالفت عدل است - زیرا
 حرامی = مخالفت قطع + شرب الماء
 قطعاً حلال

از اقیانوس است، پیر نمیشود
 = استند: اصلاً مصنف که خطای عین
 قائل و دو حرام لزوم، قطعاً که

حرام است و حال و مخالفت را
 عرود به بحث که دو قسم تقسیم
 حرام و دانیم که در این صورت با

مفسد تمام حرکات را مختلف بود
 قائل که است که قائل به حرمت مخالفت است فلذا
 از قرب الخمر بحث که نه، ایشان یا بنام بحث شرفض

بدانیم (بیر بود و گفت که نه) پس
 را امر آورد و یا اگر آورد باج شرب الخمر آورد
 مانع حرکت و عدلیت میدهد از !!

یا قسری را مانع عدلیت و حرام
 نه بحث را و مختلف بود اگر حرام باشد
 نه شرب الماء !!!

تحت عنوان مستقلاً است که حرمت
 مانع عدلیت است و ... !!
 [این به ذهن من آمده بود، و قرائت داشت شرفض من دهنم
 در شرب الخمر و گفته بود و قرائت در شرب الماء گفت من نجی
 کردم که چرا این طریقه را نگویم در چنین مسئله، بدیهه است
 که بحث مخالف است !!]

متر: حلال کند
 واجب است

انجام دهد
 بعد سینه حرام
 بوجه !

عمل مطابق قطع خلاف واقع
 < مقابل تجرّی >

اصدا

< مقابل تجرّی >

استدلال:

قول اول

دلیل صاحب غفول: واجب را در خارج انجام داده اگر در عین این امر، حرام باشد دیگر آنچه او در نظر نداشته که باطل است.

قطع طریق:

الحرام

موضوعی:

مقطوع الحرام

استدلال: تفاوت این دو

این است که در قطع موضوعی، شارع می تواند قطع را محدود کند، یعنی حکم را در نوع خاص از قطع ببرد و فقط آن را ممنوع نماید.

برخلاف قطع طریق که در آن شارع نمی تواند قطع را محدود کند، بلکه از هر راهی بنبوت موضوع (محرک بودن این مایع) حاصل شد، حکم محمول می شود.

استدلال: این دلیل اشتباه است، زیرا وجوب به نفس منقطع نگرفته و جهت به قصد مخالفت.

[جمع مقید را می بینیم، گفت آنکه با قصد مخالفت و تخریب شدن با موله ترب خمر کند، در کتاب می شود به خاطر مخالفت که به خاطر حکم در یک وجه می شود. می بیند، ترب که قطع می نماید (الدوکی) را که پس گفته اند تفاوت بین این دو که حکم از محقق مخالفت (در صحت که) با محقق مخالفت و باطل، فائز از مسک دانسته، در سوال بعد که مقایسه بین دو عاصیه می شود. در اندیشه و تدبیر می بیند که است کرده بود گفت می تواند.

شارع حجت را از قطع نگرفته است بلکه یک قطع خاصی را انتخاب کرده است.

سر (حاضر): در آن حکم می تواند، چون می تواند بگوید: الحرام اذا قطعت به عن الحسین ج: آنجا که حکم در مطلق پذیرفته است!

این است، و این رد به منبع حق محسوب می شود و دلیل است که به یک عقاب است! و به این تفاوت می بیند!

قطع طریقی : قطعی که طریق رسیدن به ثبوت موضوع است .
 # قطع موضوعی : « موضوع خود حکم است . »

✓ اگر قطع حاصل کردی به زنا

« از راه چشم » شهادت

جائی است .

سر : [من سوال جانر را در متن تراکم

جواب را هم نگذاشتم من در مورد ادل

م که کاره قیود مندرج در معصوم را بیاورد

قطع را دانی معصوم را که حاصل است []

✓ اگر محقق - اثر مرله ادلأ اربعه -

حکم عملی را یافت می تواند منتقا

دهد . (البته وجوب عمل بر چند شرط است

چون در عمل خودش قطع در معصوم افتاده

سر : مثالی داریم که قطع را با بعض

صحت کرده بارها در قطع معصوم

ج : به سوال داریم البته طریقه اینها است .

[در روایت حلال ماه مبارک ، شای

حدود بگویند که اگر شای قطع را ضیق

کرده بر این معنا که اگر از راه بین حلال

به ماه قطع کردی ، حوزة گیر و گزنی از راه

تجرب و غلب اگر قطع هم پیدا کردی روزه

تایید و معجز دیگر نه آنرا صحت نزدانند

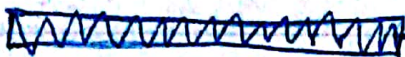
فلذا اضافه است در استیجاب منجم []

سر یک قطع ج تواند از یک حیث

طریقی باشد (بار عمل خودش)

و از یک حیث در موضوع عمل باشد

(برابر افتاد)



= استخوان : از انکه معصیت این حیث و امطرح

کرده معصوم را خود قائل اس که به این

تقسیم !

(خبریت)

قطع موضوعی : از جهت کاشفیت از جز دیگر موضوع

در آن اقد شده است

وصفی : از جهت عنوان دومین در مقابل

ظن و شک و دهم در موضوع

اقد شده است

فایده :

مصنفت : حاصلیم که در قطع طریقی ، ظن معتبر هم تواند از حدیث

کاشفیت ، حجت را برابر خبر ثابت کند و لیس در قطع موضوعی

بعضی ها اصدائل قائل به این تقسیم قائل اند که در قطع موضوعی طریقی هم چون حکم

از کاشفیت است باز راه برابر ظن معتبر باز است و لیس در

قطع موضوعی و معنی چون قطع به عنوان غیر ظن اقد

شده است ، جای برابر ظن معتبر باقی نماند .

ضمیمه تشریح

حکایت و بیداریم

هیچ جا ظن معتبر جانشین قطع نمیشود !

در چه طریقی و چه موضوعی

راه رسیدن : مصنفت : راه استناد از لیس وجود ندارد که بخصیم این

قطع موضوعی ، طریقی است یا وصفی ، بلکه از

ادراک قرآنی با آخ را و قصه رع را

بیدا کرد .

این عبارت در معنی اول و دوم

در آئین مطرح شده است که به دردت

که سوره شود . « استناد »

یقیناً در اصول اعتقادات علاوه بر التزام عملی، التزام قلبی هم شرط و لازم است.

موافقت التزامیه و آیات احکام شرعیه

التزام قلبی هم لازم است؟!

نزاع : اگر کسی واجب توصله را ترک کرد و عقاب می شود ؛ بیکه به خاطر ترک عمل و دیگر ترک التزام قلبی؟!

برای این معنا که بنویسم
این حکم قطعاً از جانب خداست!

قطعاً این بحث در واجبات تعبدی مطرح نمی شود، زیرا قصد قربت بدون اعتقاد قلبی شکل نمی گیرد

عدم نیاز به التزام قلبی

بحث بی فایده است

(امام رضا)

* مقدرت : اتصال به خاطر تقرب به خدا

انجام عمل بدون التزام محال است

زیرا التزام بعضی : ملتزم باشیم این امر مولا

است و امر مولا لازم الاجرا است ، کبریا این را

اطاعت کرده قطعاً ملتزم بوده این امر لازم الاجرا است!

سر : اگر توغر انجام داد ؟
ج : مصمت هم اتصال به خدا

مصنف : در عرف امام ائمه هدیست ، اکید مکلف نه به خاطر اینکه
مولی گفته ، بلکه به خاطر ملاء دوست داشتنی تر این کار
[به عالم حق] را انجام داد ، قطعاً التزام جبر نبوده است !

امام است ، و را

اصلاً مکلف اگر نباشد

استادنا : این مصنف هم مثل سید مکرر عمل کرده که

تظلمات را مطرح کرده و در ۲۰

جبهه آن را نقد کرده بعد معلوم شده

اصلاً تظلمات این نبوده است !

اصلاً منظور امام در تذکره این نبوده بلکه این

حکایت را امام در واجبات تعلیمی مطرح

کرده بودند ، و ترمیم گفتند

این حکایت به فایده است

منظور از این بود که در فقه

اثر عمل میدانی ندارد.

این را خدا او کرده و از آن رسیده است

چون مکتب مقیم به اصول عمده است خود

به خود التزام که هر مکتب ۳۲ آیه

چه در حرام و چه در حلال و حر اگر انجام

هم نه به خود کرده و از معصیت کرده است

حق با امام است ، اصلاً تعلیم عمل از علم به

هم نمیگفتند ، بلکه آنکه تعلیم عمل از التزام ممکن نیست

دور تر از تعلیم باشد

داشته مصنف هم

به هیچ باطل !

که به لایحه است [

و جدا عرفی : اگر مولا به به عبدالمکرر داد

عبد حمزه گفت و فاکس بفرستد و عبد زده ، اگر

عبد اعیان کند که باب میله واکس زده

عرف مولا را تقبیح کند.

کاشف الغطاء : قطع قطع حجت نیست

جمهور : در طریقی قطعاً حجت هست

* قطاع : کسی که زیاد قطع برابر او حاصل شود

از طرق غیر متعارف [راجع به آن از آن

برابر افراد معمولی قطع حاصل نمیشود]

در موضوعی میتواند حجت نباشد

کسیکه بخود قطع کند

کسی که در گور قطع او حجت نیست

یا قطع موضوعی را می نویسد [باب محققان نیز چنین است]

یا بعد از عمل به قطع آوردن قطع

توجیه

استدلال: این حرف قابل قبول است

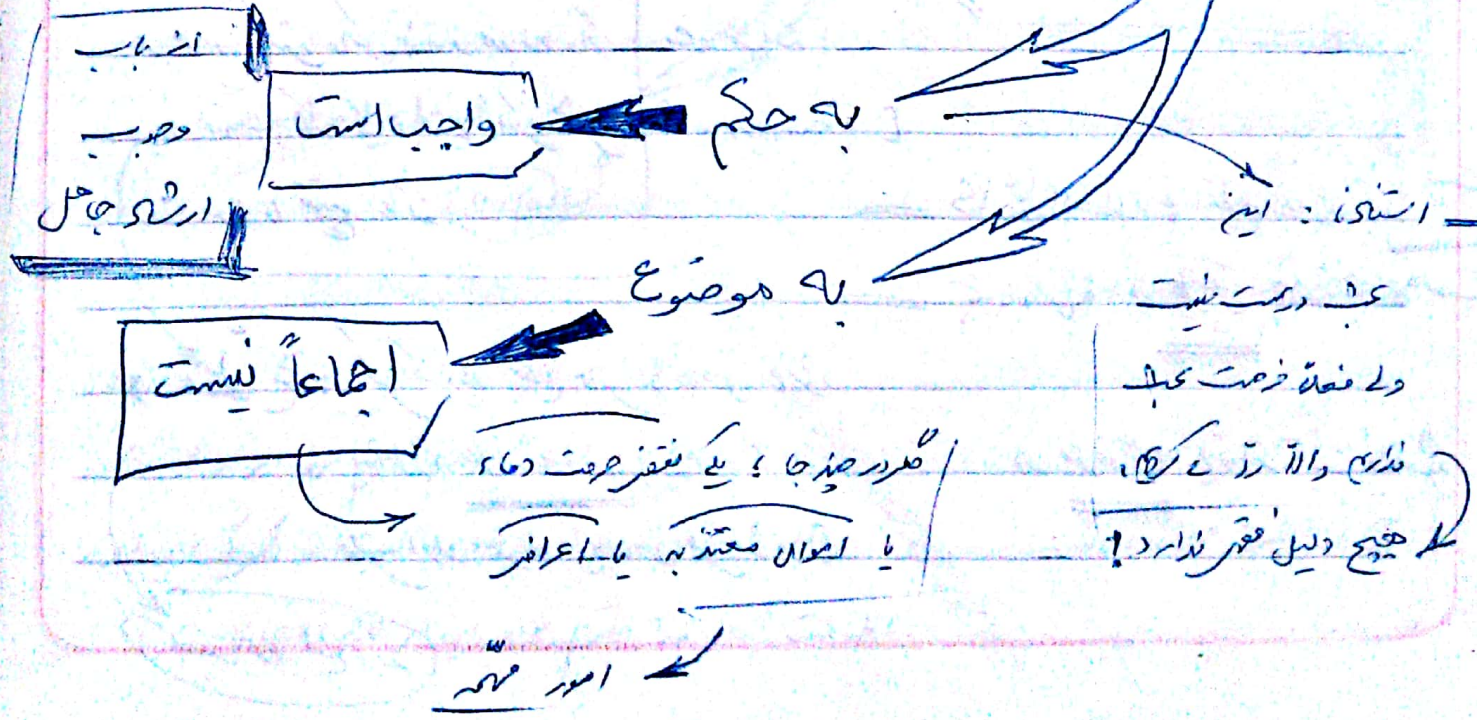
وله: < ماه قبل از عمل است >

اولاً: معارض حجت یا عدم حجت این نیست
ثانیاً: اگر معارض عدم حجت قطع قطع این باشد، پس هیچ قطع حجت نیست!

چون در محله قطع این نکته وجود دارد

آیا ارشاد قاطع فحلی قطاع

واجب است؟! ~~مستند~~



❑ قطع قطع فقط در احکامی که قطع به صورت خاص (خارج از قطع قطع)

در موضوع آنرا اقرار شده است حجت نیست، ولی همین قطع در مورد احکام دیگر حجت است.

ظن مطلق
 * ظنات : کسر که زیاد ظن بار
 اوصاف من و متحد از طرف غیر متعارف

محتمل را از آن رع گرفته است
 بر است آن رع است، و توان
ظن ظنات را حجت قرار ندهد،
«ظنات» چه طریقی چه موضوعی

«ظنات» رع ابدی
 ظن ظنات را حجت قرار ندهد است

* شکاک : کسر که زیاد شک است

شک را در بعضی مواقع نباید اعتنا کرد، و در شک غیر شکاک

در موارد دیگر
 هم شکاک
 باید هم شک
 خود اعتنا کند.
 در این موارد شکاک
 هم به طریق اولی اعتنا
 نمیزند.

علم اجمالی : متعلق علم عیناً معلوم
 است ولی مصداقش
 مردد بین چند امری باشد.

شهادت مشخصه مطهری
 ۲/۱۲
 سر : عقل مرتب و ... ؟
 ج : شرع

حکم : متعلق : نجاست ، مصداق : نجاست
 موضوع : متعلق : مرتد ، مصداق : مرتد

لا شک لک فی السد

در علم اجمالی مستقوت علم اجمال ندارد پس اجمال بودن مصداق ضرر است علم بودن
و کافیت تمام آن نرزد، زیرا علت به مستقوت است نه مصداق.

حکم علم اجمالی
از حیث وجوب
موافقه قطعیه

لکن علم اجمالی ممکن است

اگر ما در تمام اطراف علم اجمالی اصاله البراءه را
جابر کنیم، قطعاً صحیح نیست زیرا مستلزم مخالفت
قطعیه با علم اجمالی است.

(خالف قطعیه)

اینکه از اطراف علم اجمالی چون آخر م
کافر نیست چون قیاس به مطابقت قطع
ایجاد نرزد.

(موافقه احتمالی)

امثال تمام اطراف علم
اجمالی (صحیح)

به این موافقه قطعیه در علم اجمالی گویند.

سر دروغ: اخذ نیست؟
ج: احواله اخذ نیست!

در صورت امکان تحصیل
علم قطعیه اقتضای تألیف

آیا این تمام اطراف علم اجمالی را
است و یا قهراً باید تحقیق کرد و به واجب
تحقیق علم پیدا کرد؟!!

حکم علم اجمالی
از حیث کفایت
امثال اجمالی

توصیلات

تعددیات غیر مستلزم تکرار

تعددیات مستلزم تکرار

کافیت!

کافیت!

از مقدار اول

فصلی

(در وقت شام بخورند)

۱۹	بلغ	□	عضو بیج	□	شیرین	□	ساز
۱۷,۵	نمر ۱	□	عضو	□	قر	□	رنگ
۱۵,۵	نمر ۲	□	عضو	□	قر	□	رنگ
۲۰	نمر ۲	□	عضو	□	قر	□	رنگ

۱۹,۵ → ۱۷,۵

۲۰ → ۱۹,۵

۲۰ → ۱۹,۵ + ۱۷,۵ + (۲) + ۵

تجزیه و ترکیب ۱۹,۵

① در دادن مقدار پول به همکار است ؛ ولی به زنی یا به عمر !؟

قطعا اگر به هر دو پول به همکار
کامیست به زن بخانه به تحقیق !

② نمی داند کور در خانه واجب است یا نه !؟

نشان نیست خانه را نگار
کنز یعنی دو تا نماز بخانه

چون نقد وجه را معقبه داشته

③ می داند ظهر جمع نماز واجب است ؛ جمع یا ظهر !؟
خواند هر دو کفایت نمی کند
قدیمی ها

نمی داند به تکرار است

خواند هر دو کامیست

چون نقد وجه را به فرشته

ادامه در دفعوی زرد رنگ

لاجر

۲، ۱۷

در سینه

علم اچا در تنجز تکلف حیات علم تفصیل است :

- اگر به جای قطع در علم اچا بر ظن معتبر قرار گرفت
- ۱ در وجوب موافقت قطعی
- ۲ در عدم کفایت موافقت احتمالی
- ۳ در حرمت مخالفت قطعی

اندک متفاوت است که بخش در اصل است
احتمالاً به تفصیل جدا جدا آمد.

ظن معتبر
(ظن خاصه)

نبوت : قطعاً امّا دارد که شرع نبوت
ظن را محبت قرار دهد.

اصل ۸

قریب به اجماع حرمت عمل
به ظن است و در ظن یقین نداریم که حکم از

سور شرع باشد ، چگونه آن را به عهد شرع بگذاریم ، بر تشریح است :

(عدم استناع) ^{نوعی}

امکان : احتمال : كُلُّ مَا سَمِعْتُ قَدْرُهُ نِي بَعْدَ الْأَمْكَانِ

ذاتی : ممکن الوجود ذاتی < عدم واجب یا قطع >

وقوعی : از وجود او منادی پدید نمی آید.

< اختلاف و محال لازم نمی آید >

منظور ما این

قسم بوده است. « أدلّ الدلیل علی امکان السیء وقوعه »

نوعی

۲۱۴

* نص : احتمال خلاف نبود.

* ظاهر : نص نباشد و اجمال و ابهام هم نباشد.

حجت ظواهر



اولاً : ظهور قطع نیست زیرا احتمال طرف مقابلش

می رود، پس حداکثر ظن است!

[این تقریب استدلال بر

ظاهر، ضعیف است به نظر

مفسران، نه است بگویم

احتمال در طرف ورود در بحث

با قرینه که اگر نه!]

ثانیاً : حالا آیا از اصل حوصت عمل به ظن

خارج شده است؟ دلیل خاص می خواهم.

(حسن عقلا)

حسن الانحاء :

خفاصام نامار سبب نیکو

و مناسر صمیح بلبله و شنید نر

آگاهی دهند به انتو باره.

اجماعاً حجت است بدلیل سیره عقلا

سره عقلا هم از ظنون

معتبره است.

حیات سیرۂ عقلا



- ① در زمان معصوم (ع) سیرۂ عقلا باشد
- ② اگر شرع داشته باشد این سیرۂ
- ③ معصوم (ع) ممکن از ردع آن داشته باشد
- ④ " آن را رد نکرده باشد

است معصوم (ع)
با آنست
موافق بوده است

اگر ردع کرده باشد
فقط با خبر سوائه

ردع کرده و همچون در تمام امور مردم جریان دارد.

سر: این قطعاً باین

احراز شود یا عدم آن

احراز نشود

ادامه جواهر: سرقت و اخذ کلام غیر و انتساب به خود

(انتقال)

تسخیر: سرقت لفظ و معنی باین

(اغارة)

تسخیر: سرقت با تغییر

بعضی لفظ

(الامان)

تسخیر

فقط معنی را

سرقت باین

ج: فقط در تقیه صرف

احراز شد تقیه کفایت کند

در این موارد باین احراز

شود، تقیه چون اصل عدم

تقیه را دلیل اینجه است.

اقتباس: تلمیذ دیگری را به گونه ای که انگیزه از حق است در مکالمه

اقتباس

تضمین: بیاورد و بگوید که مشهور است.

تضمین

تلمیح: این را به فقه مشهور یا مشهوری

تلمیح

عقد: در متن دیگری تصرف کند، طایف را کم و زیاد نماید و نحو خود.

عقد

محسن الابتداء: ابتداء کلام را لطیف و مناسب بیاورد.

محسن الابتداء

تخلص: آهسته از موضوع به طلب مورد نظر مشتعل شود.

تخلص

حل

مصنف : اصلاً ظاهر جزا ظنون نیست بلکه قطع هستند

<خرق اجماع>

حکایت : در ظواهر ما به مراد متکلم

قطع پیدا می کنیم همانطور

که در نص قطع پیدا می کنیم

وجود احتمالات

مثل تقیه و کذب

رئس انتقام، لاف

اجماع می گویند

چون در ظواهر

تقریباً نیست پس

احتمال دارد متکلم

خلاف آن معنا

اداره کرده باشد

در فرض ۳ مورد بر تانی قطع در ظاهر نزاع باشد چون در فرض ۱

زیرا که اصلاً ظاهراً
متکلم نمی این احتمالات
نیست !

استدلال : آیا کسی می تواند این را انکار کند

که ما بعضاً از ظواهر قطع حاصل

نمی کنیم و لا ندانیم پس ظواهر از جمله

ظنون اند ، و اما آن ظواهر که قطع

آور هستند، از محل بحث خارجند

ما فقط در ظواهر ظنی آور بحث

می کنیم !

حتی اگر تمام مصداق ظواهر از جمله

خارج شود به خاطر قطع آور بودن !

چون حرف مصنف

نیست است، فرض کنیم

تمام ظواهر قطع آور باشند

خوب این قطع از جانب

قرینه است ، و الا ظاهر

نیست ندارد که ای

قطع خارج !

فتوای بی دلیل

حجت شهره فتوائیه



قطعا حجت است

(خبر واحد) به آن مستفیض گویند

شهره روایته: روایتی که از طرق مختلف نقل شده باشد (به نوات نزدیک)

عملیه: روایتی که مشهور فقها به آن عمل کردند، طبق فتوا داده اند (قریب به عمرا و غیره)
فتوائیه

[فتوای مستفیض] مشهور فقها یا مجاور

فتوا داده اند، در حالی که هیچ دلیلی بر آن نیست.

در تعرض بجهت ترجیح روایت می شود

اگر مورد اعراض اجتهاد فتوا

قرار گرفت، می نمایند که یک اشغال اساسی داشته است که طردش کرده اند پس دیگر حجت بودش زایل می شود.

کلمات زاد شهریه زاد صفحه

کلمات زاد صفحه زاد شهره خواتمه

جابر
ضعف
سند
هم هست

استدلال: هرگاه، بخانه، سید و غیره
اجاب: بله، اخبار بدین
یا اسما بدین فقط ۱۰۰ سال
است مروج شده:

مصنف

شهره فتوائیه حجت است

چون اشغال به دلیل

فتوا دادن اجتهاد فتوا
مستقیم تقریباً مستغنی

استدلال: آثار

معاذ الله نقیده نیستند یعنی بی دلیل

معلوم شد علی دایم که ایشان اصلاً مجتهد نیستند

دلیل مصنف ؟

[اگر از من پرسیدند
 به فرس قاجار من را بگو
 ایشان عجب است و قهقهه
 و ادب و سخن بجهل من که در سخن
 بایشان اعتقاد و سبب اندر ایشان
 از آن خاندان بود به قدرت و دین
 از کبر تقصیر نمیکند :]

سائل : اگر در هر دو فقط یک دفتر داشت ؟
 امام صادق (ع) : مصنف قال از دفتر است .
 زارده : خیر ، هم قال دفتر است . (با تفسیر کرد)
 سائل : امام ، اصحاب غیر این می گویند
 اخلاص صادق (ع) : بله ، حق با زارده است من به خاطر
 حفظ جان تو تفسیر کردم .

معلوم می شود بهتر فتوایید

معتبر بوده است که سائل یک

به حرف زارده عمل کرد تا دوباره

از امام (ع) پرسید ، بعضی حرف امام (ع)

را ننمود حرف !

استدلال : مشهور بهتر فتوایید

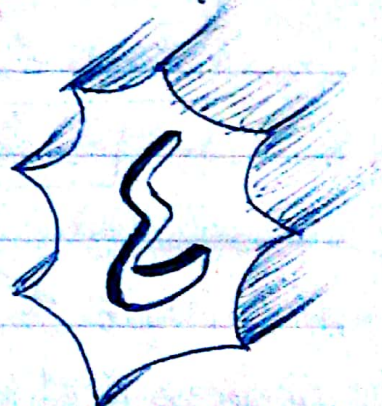
را حجت نزدانند و این روایت

هم نمی تواند حجت بر این بهتر

فتوایه اثبات کنند .

۱۹ ر ۲

حجت خبر واحد



قول

فعل

تقریر

وقتی حکام یا فعل یا مکتوب

معصوم (ع) بواسطه خبر واحد

نقل شود ، حجت پیدا می کند !!

سرا (ع) در نظر ما فقط

یک را در می بیند ، بلکه استدلال حکامان حجت دارد

که با انچه (ع) را هم در حکم این خبر بدانیم

صُورِ نَقْلِ سُنَّت

خبر متواتر

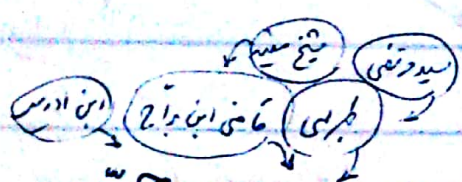
خبر واحد

خبر واحد

دستفایض : از سلسله سند که مختلفی نقل شده (به آن مشهور)
غیر : طرق مختلفی ندارد. (طرق کم داشته باشد) / گفته شود
که (به شهرت نزد)

سند این تقسیم در عجب
تفاوت ایجاد می کند.

اقوال :



عدم حجیت

حجیت (متأخرین و شیخ طوسی)

[خبر چه؟ غیر مدبر]

بنا بر آنکه وسیع تر و بیشتر پذیرفته

دیده داشته باشد و در سلسله

وَإِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ
بِنَاءٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ
تُصِيبُوا قَوْمًا
بِجَهَالَتِهِ

ما فقط در خواصم سلب مکرر شده
را نقل کنیم بیهیجیت را به حدیث
موجبه جزئیة ابدیت و کینه

ادله فحاشین با قدا

آیه نبأ

از قرآن

از روایات

از اجماع

از عقل

« ولید بن عبید را حضرت (ص) »

فرستاده طایب از بنی المصطلق

جمع کند به خاطر شیعه عدالت بین آنها از

زمان جاهلیت ، ولید از استقبال آنرا

می کردند و به حضرت (ص) می گوید آنرا زنا

نموده ، بیهیجیت (ص) تقسیم به حسب علم کرده ... »

استدلال به
مفهوم شرط

استدلال به
مفهوم وصف

الاستدلال به شرط غیر است

چون گفتیم لقب است نه وصف

مفهوم شرط ← عدم لزوم تبیین در غیر مجبئی فاسق

{ مجبئی عادل
مجبئی هیچ کس

اشکال مصنفه

= استدلال: این استدلال را چه

خط بین مفهوم وصف و شرط کرده اید!

در بند و در مصنف
بنا بر اشتغال کرده
و نیز بدین:

زیرا در مفهوم شرط، در صورت انشاء شرط حکم از موضوعی منبج می شود که اگر شرط بود، حکم بر

محکم محل می ماند < خبر فاسق >
با آمدن عادل باز هم حکم تبیین از
خبر فاسق جدا شده می شود!!



[مسئله قتلشتر به ذهن رسید؛
اگر زید آمده اگر اشتر ننگ
نیست بکشم اگر عمر آمده اگر اشتر ننگ
چرا که اگر اشتر ننگ عمر و زید را
قطعاً زید را می کُشد! مسئله دیگر:
اگر زید سلام کرد کشتشتر ننگ،
پس اگر زید سلام نکرد و عمر و سلام
کرد، آیا

۲۰۲

مفهوم وصف ← عدم لزوم تبیین در غیر فاسق

باید عمر و اشتر بنزد یا زید را؟
تقصاً زید را!!!

استدلال ضعیف و افح است و صحیح م

می باشد، کتب بار کسی که مفهوم وصف را

حجت بدانند که ما نیز دانیم، فقط وصف معتبر مفهوم دارد.

[مسئله را حل دارد، معنوع را در هر چه
بیم، تقریر خبر، چه از فاسق چه عادل
در انفعول معنوع در مفعول معنوعه است!]

[بجز گفته، استدلال جواب داد که معنوع باید محذو باشد یا حکم هر
آنها باید در دوا این حالت معنوع معنوع به شرط فاسق نه است!]

س: آیا این از باب «اذا ارزئت داری»

فاخته است (برو یا صلیق) تحقق

قرآن ۳ آیه نفر

المؤمنون

و ما كان المؤمنون لينفروا كافة

فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة

لينفقوها في الدين ولنسندروا عوهم

اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون

ج: ولبه این از باب است

[جواب افتاد به نود حاج صنف که در ذیل

مختصین نوشته جواب دارد یعنی توانیم معنیها

را خبر سلطنت بیه و منقار در فضل و کمال بیرون

این قدرت مطلقاً جواب است در ذیل نمودن

[درست بلیز که

تویم و ثبات را هم بر

سلطان است، استاد

استدلال به

اطلاق وجوب

استاد: زیاده "لعلهم يحذرون" وجوب

است در عرب و در قرآن

چون مطلقاً حذر کردن باقی قسم را از این

فرقه واجب کرده است، توانا یا

خبر و اصرار و محبت می شوند!

گفت قبل از غیر گفتند

انفال تا آنکه گفته اند [ماهی شصت]

و بعد از این هم به استاد گفته

گفته است در زبور صبرا

برود و این را هم که می افتاد

در حدیث بکینه عقب ملاک الهی است

بر سر این که این است طبع خط بند و جمله به استاد و شکی نیست که اینها اعدا

سلامت با این و این است

نموده به دستور استاد

حداقل یعنی به استاد

و راجح جابر عثمانی است

از وصف دیگر وجود ندارد

از آنجا که شرایط دیگر را گفتند

و ثبات و غیره شود به الحاق

تمکین کرد

استثنای اشکال که به این آیه شده است (قرآن) ۳۳ آیه کمان :

بسیار زیاد است - امروزه

کسر این آیه را قبول ندارد قطعا شیخ فخر

صاحب مقام و صاحب آئینه

اند و به آخ استدلال کرده اند.

ان الذين يقيمون ما اتوا

من البينات والهدى من

بعد ما بيناه للناس في

الكتاب اولئك بلعناهم الله

و بلعناهم الالاعنون

استدلال به

قبح لغویت

اگر قبول قول خبر دهنده واجب باشد

و حسب بیان او لغو خواهد شد!!

تکسیر به اطلاق

اشکال مصنف :

در مقام بیان نیست!

استثنای اشکالات زیاده

به این آیه می شود کرد

بله، اگر قبول مطلق واجب باشد لغو خواهد شد

و اگر قبول واجب باشد به شرط مؤمن به تواند

یا مواعده قرائن و در لغویت رخ نرود و

این آیه در مقام بیان آن شرائط نبوده است

در این اشکال مصنف مثل اشکال

به آخ متبایه مقبول نیست مثلا عرض کنید

عالمی دانه اگر بیان کند تو کس قطع آمد

نیت باز هم طبق آیه کمان بر او حرام است

در اینجا مستند لغویت می شود

پس این در اشکال مصنف وارد نیست

﴿قرآن﴾ یٰۤاَیُّهَا سُوۤءَالٌ ۚ ﴿وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

اِلَّا رِجَالًا نُّوحِي اِلَيْهِمْ
فَاَسْأَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ
اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿

استدلال به
تجیع لغویت
در تکلیف
فرد واحد

وجوب سوال با وجوب قبول هر دو بر یک
فرد است، پس از منخ تکلیف مقابل هم
نیست، پس قطعاً باید قبول واجب باشد.

تکلیف به اطلاق

اشکال مصنف ۛ

مقام بیان نیست!

چون اشکال سابق را گفتیم، مثلاً
مشهور شرع این بوده که پرسید و

جواب را اگر به قطع رسیدید بپذیرید، پس

نمی‌توان به اطلاق آن احتجاج کرد.

= استدلال: اشکال که به آیه قبل

در نزد این بود که اصدان

دو تکلیف برابر دو فرد است

و اگر ما داریم که تکلیف بر یک

واجب است و مقابلش فردان

مقابل واجب نیست.

سرانجام آن زمان ای نبود از که

ج: نه لازم آنهم پیغمبر است.

اشکالات دیگر هم شده است به

این آیه که اهل الذکر وارد آیه (۲)

بوده اند فلذا قبول از ایشان واجب است

از روایات ← طائفة اول: رجحان الأعدل في المعارض

۲ ← بیان عدم الفرق بین الفتوی و الروایة

۳ ← ارجاع الناس إلى الروايات الثقات

۴ ← ترغيب في كتابت الروایات

۵ ← ذم الكذب على الرواة

مستف فقط دستة كوم را
صید مورد ذکر کرده اند، آنرا
که اسم فرید از روایة به عنوان
نوعه در آن آمده است :

□ امام موسی بن جعفر (علیه السلام) : از محرمی
اطاعت کن و حرمش را
بپذیر که حرف من است.

استثنا: اگر فقط این روایت بود و به جواب داد که محبت
کل خبر واحد از حکم را ثابت نمیکند.

□ امام صادق (علیه السلام) :
ابان بن تغلب هر چه از
عن روایت کرده تو از
طرف من نقل کن.

□ امام صادق (علیه السلام) :
اگر زبانه و اسلحه او نبودند
از حدیث بدیم از بین می رفتند.

❑ امام صادق (علیه السلام) :

هر آنچه را که زبانه از
بدم نقل کرده جایز نیست
رد کند.

❑ امام صادق (علیه السلام) :

اگر من خواهی مدعی کار را بدان
به این فرد واجب کن (زبانه).

❑ ترفیع از امام عمر (علیه السلام) :

❑ امام رضا (علیه السلام) :

از یونس بن عبدالرحمن
چگونه پرسید.

« لا عذر لأحد من موالينا
في التشكيك فيما يرويه
عننا ثقافتنا. »

= استدلال : تمام نوازل که در میان
در صفوی نوازل که گفته گویا
کبری را مفروض در بهر داشته.

① زبانه نشسته است
② هر نقاره قوس مجتبه است

لفظی → نوازل
معنوی →

از طرف این استوار مفسر هستند
اگر چه نظر نیستند و عاقل پیروند.

مجموع این روایات کار را به قطع می رساند

س (طلبه) : فقه عده امام ملاک است ؟
ج : ما قول کبرا حجت و دانیم که یقین
داریم به و ما قسری لغیر احتمال نزدیم
که امام او را نداند نداند و توثیق
تکلیف برادر نیست.

مصنف : من می گویم و توثیق چه

صدور شرط است. (ظن غالب)

و باقت رادر غالب و توثیق صدور را امانه کند.

لین ۸ اثر را بر تفسیر نمود ، و آن وقت به صدور حاصل شد حجت است
 اثر بر تفسیر بود ، و آن وقت به صدور حاصل شد حجت است

استدلال : این دو مورد را
 مصنف و مفسر
 این قول رد دارد. [۲، ۲۵]
 سید مرتضی (استاد بدون واسطه)
 شیخ طوسی (ادکار اجماع)
 کرده است بر عدم حجت خبر واحد!

از (اجماع) ← شیخ طوسی (۲۸۵ - ۴۴۰ هـ)
 ادکار اجماع کرده است.

از (عمل) ← سیره عملاً این بوده است
 که حرف قیاس را می پذیرفتند
 و شرع رد نکرده است.
 منظور است از اجماع بر
 عدم حجت خبر واحد ، خبر واحد
 از عاقل است ، زیرا آن را
 کنار قیاس آورده است.

== مشکل : شرع رد کرده است در قرآن
 که از ظن تبعیت کنیم و خبر واحد
 هم ظن است
 ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخُنُّونَ﴾
 ﴿إِنْ الظَّنَّ لَا يَفِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾

بهترین
 استدلال
 همین عقل است

سیاق

آیه

این است!

— جواب: فکر که ردع شده است آن ظنی است

که هیچ اتقاد استناد نداشته باشد و

صرفاً حس و عین باشد ← زیرا:

می فرماید آنانکه ضل

می گشته ملانین زن

هستند به بختناخ عمل کرده اند.

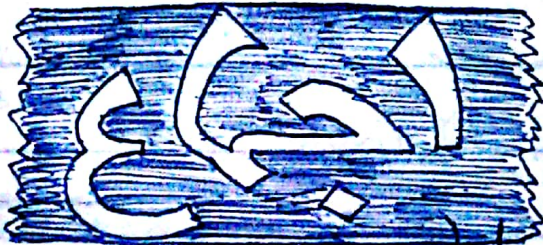
ظنی کی استناد عقلانی

فلاستة باشد.

— استناد: ظن منزه و ظن در اصول

دین و عقاید است و ظن در

احکام ردع نشده است.



سر (حائز، صاحب): این مطلق ظن نمی شود است

چه فردی و چه اصول، آن استواری

قطع است نه ظن

یا حاکمیت دارد؟

مجتهد خردمیر گفتار: محصل

در نقل می کند: منقول به خبر واحد

اجماع

ج: خوب بیق این است، بعز بیق آید =

را بینیم در مصدر اصول بوده است و سیرتقا

ظن در اصول را این غلط کرده اند!

اجماع محصل قطعی است

حجة اجماع منقول خبر واحد



حجت در اینی فقط اجماع منقول است

اجماع محصل تردد شیعہ و سنی

در قضا اجماع محصل با طرد آلبانی

حجت می کردند و مصنف هم تبعاً ذکر

می کند

فرقشان :

* اجماع : الاتفاق علی عین

در بین عامه حجت است

بما حوحو (صرف اجماع علی)

دلیل مستقلى است

اصطلاحاً : اتفاق علی یک عصر

بر یک حکم شرعی بودن

هیچ اختلافی

نسبتاً

۲، ۲۶

در تردد امامیه چون کائنات

از قول معصوم (ع) یا دلیل

معتبره حجت است

استدلال معاصر حرف عامه

< حجت ذاتی ندارد >

این نیست که دلایل

مؤید نداشته باشد و اگر

باید دلیل بر اجماع باشد

[عامه که گویند بما حوحو حجت

است نه لزوماً ذاتی باشد

بلاخره حجت آنرا عین است

بدانیم مستند جمعین این دلیل بوده یا احتمال بدین

نشد عین قضا اجماع شده باشد]

که اجماع فقط منوط آن است در اثر دلیل نقلی بود

را قطع می کند پس عامه اجماع حجت را حجت بر نداده

ولو این دلیل

یک مصحح باشد

ولو این مصحح

تغییر اشتباه کرده اند فکر کرده اند

عامه اجماع تنها را حجت دانسته

به صلاح حدی خودمان بوده باشد و مضمون نباشد

گاشفتی اجماع از قول معصوم (ع)

یا دلیل معتبر :



[خوب این برگردد به اندک]

عنه در اجتهاد مفتی وین شری

را شرط نداده ، مگر مشهور او را

مجلس داشته پس اجماع محبت

می شود چون مگر مفتی ما به

آن خوار گفته است پس معتبر

داشته است !]

① اجماع (خولی) : سید و تفرغی اگر چه

عمر عمر بر حکم اتفاق

کردن ، محبت پیدای کند

منی لود حمه علماء

را بنمایم دام

زیرا معصوم (ع) هم یکی از علماء

عمر است ! پس باید بعضی از این

علماء را بنمایم تا بتوانیم قطع بدهیم (دام)

زیرا گفته ایم حمه

= استقنا : علاوه

بر آنکه این

عمر عمر !

نوع کاشفتی

این اجماع فقط مربوط به زمان حضور است .

دخول محدود است

② قاعده لطف : اگر چه عمر عمر بر مظهر

چند احتمال هم آن دارد است

اجماع کردند در صورتیکه آن

مطلوب نبود قاعده لطف

معصوم (ع) اعتقاد می کند تا بین آن

= استقنا : چه مگر گفته معصوم (ع)

ظاهر یا باطنی بین این اختلاف بنیاد

چنین وظیفه دارد . مگر اصول

تا چه امت بر باطل جمع نشود و لطف واجب

عقاید است که مؤلف بار دارد

به فرعن قبول ، اگر یکی مخالفت رسد با اجماع

شامل حضور و غیبت می شود .

آیا قاعده لطف واجب تر کند که معصوم (ع)

این همه عالم را نجات بخشد ! قاعده لطف که

تخصیص در بار نیست ، پس یک نفر هم کراه بار دارد باید معصوم (ع) او را هدایت کند !

چند راه دیگر هم هست که (۳) روشن ما : اگر حق علیه قیام بر مظهر

ذکر آنرا لزوم ندارد همچون
اعراضه پذیرفته نیستند .

اجماع کردند بدون هیچ

اختلافی ، ما یقین میکنیم که یا

قولی از معصوم (ع) در دست

مشکل : خوب و قریح اجماع که می نماند است

دیگر از حجت و ائمه بر دیگر بر معصوم

واجب نیست آن علماء را آگاه

نکته : یقین می کنیم به بودن دلیل شرعی .

نکته : این که بر شود معصوم به

مطلوب چون شما و خواستید

با این مطلب حجت اجماع را

ثبت کنید حالا از همان در است

خودش استفاده کرده ایم !

این در عمر نزدیک ظهور و حضور

رخ می دهد ، چون در عمر آخر بعد

همی توانیم بگویم دلیل نام به ما رسیده

است ، قطع حاصل شدن به اندک

دلیل به ما رسیده است لازم اثر

این است که نزدیک عمر حضور باشد

ادله عامه

1 قرآن (ن : ۱۱۵)

و يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُوْهِنِ ... ﴿۱۱۵﴾

اتحاد را بر هر سبیل

مؤمنین خلافت است بر مؤمنین بر هر

را بر بودن بصیرت واجب است بر اجماع آنرا حجت است

جواب ما : آیه ۲ گویا مخالفت با رسول (ص) و رابر جو سبیلی مؤمنین

در رود قرینا بر اینگونه مؤمنین با رسول (ص) مخالفت

نمی کنند ، این ربط به اجماع فقها در فروع ندارد !!

دلیل حجیه اجماع

باشد باید تمام

مؤمنین اجماع کنند

نه فقط فقها !

روایت : « إِنْ أُمِّي لَا يَجْمَعُ عَلَى ضَلَالَةٍ »

حضرت رسول (ص)

جواب ما :

① سند روایت به شدت ضعیف است

بعضی کتب در سلسله این حدیث قرار دارند

که مثل ابو جریه حمزه غزنایک ملحدی

او را ملحدی نزد به خاطر جعل حدیث !

چند را در اینگونه در سندش دارد !!

② اگر هم صحیح

بود چه

در عقاید

است که

در عقاید

بر مندرج است

اجماع نمی کنند ، زیرا

در فروع فقها خطا کردند

هم مندرج نیست که

مخطی هم اجماع داهدی برد.

③ وحدانیت اجماع در

زمان حضرت

رسول (ص) را

حجت می کند .

زیرا میثاق

می نهند را گویند که

عمره اذیت

باشد و این فقط

در زمان رسول (ص)

رف می دهد .

« الْمَصِيبُ أَجْمَلٌ وَالْمَخْطُوعُ أَجْرٌ وَاحِدٌ »

این روایت نیست بلکه مشهور

بین علماء است .

④ در اینی هم تمام آیت را گفته است پس ابطال قبله وارد است

بعضی نمی کنند که فقها بر مندرج جمع نمی شوند !

دلیل امامیه :

قطع حاصل می شود به :

- وجود دلیل ← به خاطر فتاوی
- و استحکام آن ← به خاطر عدم اختلاف

باز عتد

حجت قطع دایمی است

اجماع در

حرز مانع

شیعه وجود دلیل

کنار اجماع را

لازم نمی دانند و

کافی است

بعد از زمان شیخ انصاری

= شیخ انصاری : اگر دلیلی که یا شیعه

حزب زمانه

وجود دلیل مبطل

یا احتمال دهم که مستند

هنا

اجماع است

مجمعین بوده ، اجماع باطل

ولی تردید امامیه اگرچه

می شود ، ما حجت دین دلیل

برجای نه است که

بدون اجماع باطل وجود دارد

اجماع از مستند شیخ باطل

و در باب کفایت تا صد

به آن

اجماع سندی

گویند

متأخرین امامیه

آن را حجت

نمی دانند

بین آنرا تا زمانه هذا

باید که بتوان اسکاخ

داد که دلیل بر او بود

کار سیده است !

و ما من اجماع و قد ناقض فيه

الشیخ

✓ نکته : حجت اجماع در عام مطلق قطع نیست ؟

در حکم اجماع است ؟ و گویند در ردیف

کتاب نیست است بعد از وجود خدا و پیغمبر (ص)

بعضی از شیخ انصاری رد و اجماع سندی را خارج از دایره اعتبار اجماع دانسته اند

✓ سر: خوب گفتن است خبر دادر باید
که بارها توشن زنده است
لذا صغینا است و ما قطع شده
و نه تورا بجهنم روانی می آید که
دادر این را توشن می کرده لذا
تزد آن خبر شده می شده فلذا
به آخر مترا داده اند ؟

برای کشف اجماع باید فتاوی
فهمای علمای آن عصر را از کتبشان
اخذ کنیم ، نه سکوت ، که باید
همه تایید کرده باشند ، حتی یکی
اظهار نظر نکرده باشد اجماع می شکند.

نقل قول علمی در حق فتاوی

نهاده است → یلگیر چون تفرقه از کافیت !

✓ سر: اگر گفته اجماع محض قطع آرد است
بر این وجه از صحت از تفرقه
مکروه قطع آرد است ؟

از تفرقه محض است → حسی → نهاده است
از تفرقه با تفرقه ... → حسی

استثناه :

سر: یزنگویم فتا دادر حجت علی ؟
اجماع بیسته تا زمان محقق مقرر (قرن پنجم و ششم)
ج: علمای بی حجت و مشهور وارد است .
پذیرفته است و بعد از آن چندان مقبول نیست .

سر (عادل) : علمای یک عصر به یک حجتند ؟
ج: عثمایی که اگر دادر بوده به حجتان
و توانسته به رسد بعضی گویند علی
که زمان یکدیگر را درک کرده باشند

اجماع بسیط : همی علمای به یک خبر
فتاوا دارند .

مترکب : علمای فتاوا دار کافلا

مفتاوی دارند و هر

به مطلب خاص میپردازند

فتاوا ندارند

نقلی آن مطلب

اجماع مترکب

است

معنی: نماز جمع واجب است.

محضر: ۱۱ - مستحب است.

۱ - سیم

لازم واحد متاوی محلیف

اقوال در

اجماع عربی

2. biên

خبرنامه

سر: مرقه کت قطره آه است

8. تاریخ

(2) در صورتی که

حکومت اجماع

منقول من خبر

حقیقہ مطبوعہ ①

سر: سر میر عاصم احمد

عدم حجۃ مطلقاً (۲)

حکمت اول: رابطہ طے قطع پر مشتمل؟

ج. انگریزوں نے ہم کو تختہ از قتل بنایا۔

حور و انعامہ کے مائیتیم 21 قطع و دلتو

۲. مستقل منقولہ آخری قلمیہ لکھ کر

کہ جب اچھے رسمہ اندیک میں عام

اجمعہ آرکھم آورد۔ این باب

ہر کہ تا طرح و کسب و دین ما است مرا لیک

اصحیح مکتوب آور است

واحد

قَوْلُ نَفَرٍ فَعَطَّ دَر

صَدَقَ

است نه در صورت

مدیران اخذ کنندگان

حدس : فردا باران خواهد آمد.

شرح : در روز باران آمد.

ادعای اجماع حدیث قول معصوم (ع) است نه حدیث آن

جواب: مدعی اجماع که نقل حجت شرعی (قول معصوم (ع) که نکرده است

نقل اجماع کرده است و آنرا احسن کرده است (اقوال را دیده).

لکن اجماع ثابت می شود

و از آن قول معصوم (ع) برای

ما ثابت می شود.

سر: اگر کتابی را در این راه

که دال برین است، عین

مس است یا عین حدیث؟ مس

تفصیل

فقط ادعای

ثبات در اجماع

حجت است!

استدلال: حدیث حرکت نقطه برابر خود

او معتبر است و خود متخلف

را به قطع می رساند و بر دیگری

را به قطع نمی رساند.

[بله، و اینکه ما به واسطه اثرش بر این

است که ضریقه را بپذیریم معتبر و قطع ما

ما این است که قبول کنیم اجماع حجت

در آیه این که قبول کنیم اجماع بود، پس

اجماع نقلی ما را به یقین در مورد حدود

دیده می رساند؟ آری اجماع در سانه حیوان

یقیناً آورده دیده را در این اجماع یقیناً

نموده است!]

را نمی پذیریم! = استناد ما: بهترین راه حل

همین مورد ④

یا آنقدر حکم را واضح می دانستند است!

اینکه دروغگو نیستند! ① پس یا چون

مهرت را معتبره داشت نه جابر آخر لفظ اجماع آورده اند

احتمال فرم داشته که عالم غیر این نتواند دهد (نقل مدعی نبود)

اشهاد بولی

صاحب مقام
میرزا رفیعی

اعوذ در راه ما برای علم
پیدا کردن به احصاء بر عینه

مقدمه های دلیل اشهاد

زیرا گفت تکلیف

قطب از راه ظن

مستقیم است

علمی (ظن معتبر) هم محدود

است بر مطلق ظن حجت

است

① اشهاد باب علم (علم اشهاد)

② اشهاد باب علم (علم حجت ظن)

مصنف : دیگر لازم به بحث وارد اشهادین

نیت : زیرا مقدم دوم آنرا در

همین بحث اجماع و خبر واحد رد کردیم

باب علم قطعا محدود نیست !

پس حجت بودن

مطلق ظن محدود

است

حجیه قول لغوی

۶

قول لغوی

قطع آور

نیست

دلیل قائلین : سیره عقلانی بر ملاحظه

به اهل خبره است در مع

مستشکل : بهر گز گفته است

که لغز خبره است !

ما در بیان موضوع علم الفاظ هستیم

و لغویون مستقل فیه الفاظ را متفقند

کاری : اهل لغت هم خبره

کار لغت هستند بر حجت هست

در بعضی معانی
موضوع له

لغوی خبره نیست !

بسیار قول اینها حجت هستند

بحسب: بله، و در بعضی لغویین

هستند که خبرنا تعیین موقوفه اند

بجای آنکه و آنرا از معانی مستقل

مستقیم کرده اند. در همان کتب هم که فقط مستقل نیست

استدلال: عرف به مطلق اصل

استدلال: ما مفسر موقوفه اند

را به خدا هم می توانیم

اصولاً الحقیقه را جابر

خبره و اجماع می کنند نه عقل آنرا

درهم مفسر قائل به عدالت لغوی

نشده اند که در حدیث می یابیم

را آورده اند که تکرار مفسر موقوفه اند

را تشخیص دهد. حتی اگر خود لغوی

مستقیم است یا نه باشد

ار ۱۲

حجیه عقل



نظری: ما ینبغی ان یعلم

علی: ان یفعل

چون نتیجه می شود
تکلیف خود به خود
در مسئله حاصل
می شود

نما

کلیح آور است و استدلال نایب می شود

استقراء: هرگاه ظن آور است. ناقص

قتل: هرگاه ظن می کنند.

قیاس: تقییم فقره و اصول

استدلال عقلی

استدلال: حرف معنی اصلاً علی نیست

ایم مقرر کرده ایم نتیجه نهایی هم مؤخر از مقدمات

باشد. لذا استدلال هم استدلال می ماند

من: هر جمیع و کتب شرعی
من: هر جمیع و کتب شرعی

استدلال: استدلال می شود
می دهند به
در جواب
مستقیم
در حدیث
که تکرار
به اصل خبر
را قائلند
و هرگاه در حدیث
را از حدیث
حکم بدست
آوردند
با تنقیح مناط
اعلم بودند

به اعلم را واجب
عقول می دانیم و واجب
که ما اصلاً این را
خلاف در حدیث آورده
را هم از حدیث
اعلم بودند

= استندنا: چه گفته که عقد با علم
خبره راجع است.

ص: این قدام محبت بود
ک: محبت حرام است.

شرعی

در مسائل دیگر اعم بود در
گفت واقع مؤثر است و در

و: این قدام حرام است.

فقه اعلیٰ واقع را نزد کسی گرفته

ص: عدل صغ است

عقلی

ک: صغ را باید انجام داد

و: عدل را باید انجام داد.

سر این محبت فخر است یا اعتقاد

باید از اعم به غیر اعم بودم ؟

سر آیه ای که از اعم محبت

و نیز دانسته باشد مثلا ای و در بین

جسد سلیم و دیگران از تکرار افعال ؟

ص: و صغ مقدمه واجب است

ک: مقدمه واجب واجب است

و: و صغ واجب است

شرعی

عقلی

ج: تولید از اعم تقیید نیست تخفیر

فرد است مثل خود اصل تقیید

= استندنا: شوق چه روی هم ندارد ، زیرا از خود شروع

حکم کند که معنی صدق عقل باشد

سر خود اصل تقیید عقل است ، پس اگر

آن را قبول داشت تقیید نداشت ؟

ج: قلعا عقل است کنگ در واجب عرف

به خبره که از توانه تکلیف کند

محبت در حکم عقل به معنی شرط بود و موجب صغ در واجب

یا استیلاء اجتماع آوردن محبت مغفوری بود

سر اودا عوام اعم در غیر این سراغ ندارد و آ

به اودا جوع کند از طرف قضیه برای هم نیست

چگونه محبت نه شکل دارد سراغ مقتضی تر ندارد

محبت اینجا محبت کبری است که آیا آخر

حکم که عقل کرد محبت هست یا خبره

ج: علت رجوع عقلا در غیر این به اعم به خاطر اقرب به واقع بودن است و در اجتماع اقربتی به واقع نیست ؟

مسئله عقلی

عقلی مسئله

سر، اقریت حقیقت نیست، احاسر طمانینه قیبر؟
 دلایل عقلی : حکم عقلی که ما با
 (ج) و تشریف در اقریت نیست احاسر
 به حکم شرعی می رسد.
 طمانینه حاصل نمی شود!

استدلال به دلیل عقلی

عقل با لحاظ موضوع
 فوراً حکم می کند
 متن بدین آنگه
 حکم عقل غیر از
 تصور موضوع

عقل
 با لحاظ
 معنی و مفه

[قطعاً احتمال خطا در اعم کمتر است! آید
 با مثال قصیه را در رد گفت فدر اعم آن زمان
 خفت با غیر اعم این زمان یکسان با اعم
 این زمان با غیر اعم آن زمان سیر اعمیت
 اقریت نر آورد! مثلاً ماده صدور اعمیت
 خط کرده ایم! چ]

= استدل: آنکه فاعلاً نظر نظام و حکومت
 بر آن نیست که کی رجعت داده پیچ
 نیاید که اگر خداست مبر نظام بایسته
 نرود!

(س) منصرفان از نظام و برگشت نظام که
 استعجز حقیقت نیست
 (ج) کمیت نظام - [بمنظم چ]

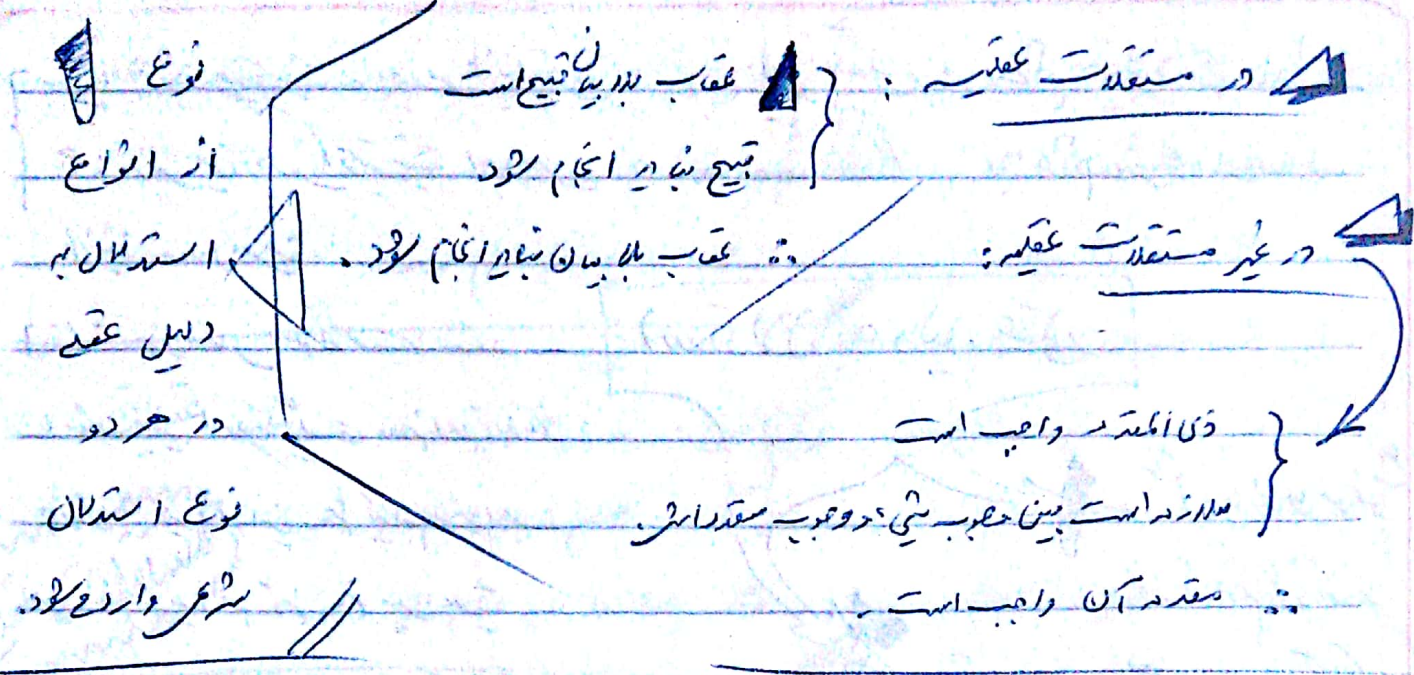
فبیح است
 مجرد تصور موضوع
 کافی نیست

عقل به
 مجرد تصور عقاب
 بلا بیان حکم می کند
 به بیج و آخر

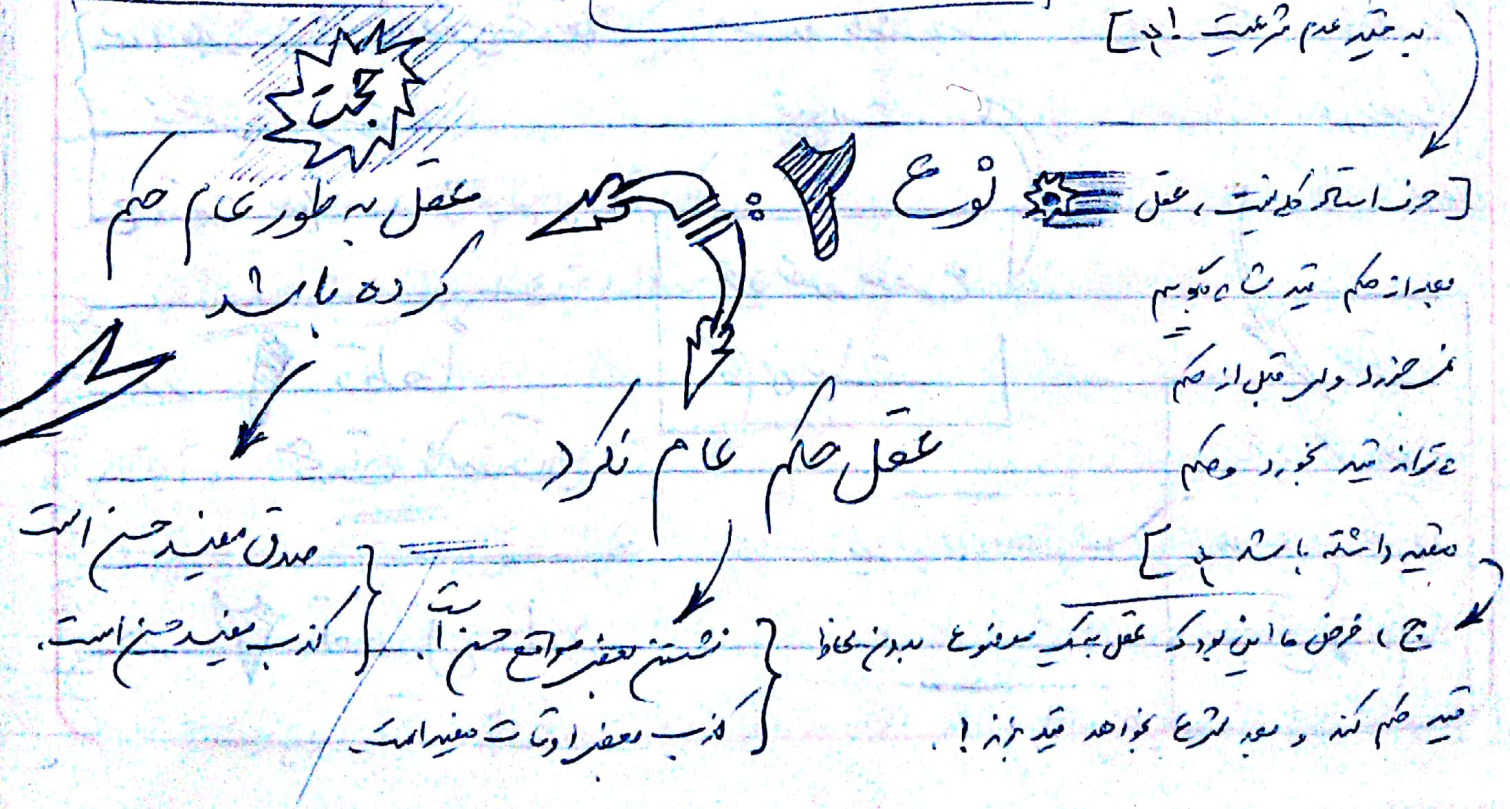
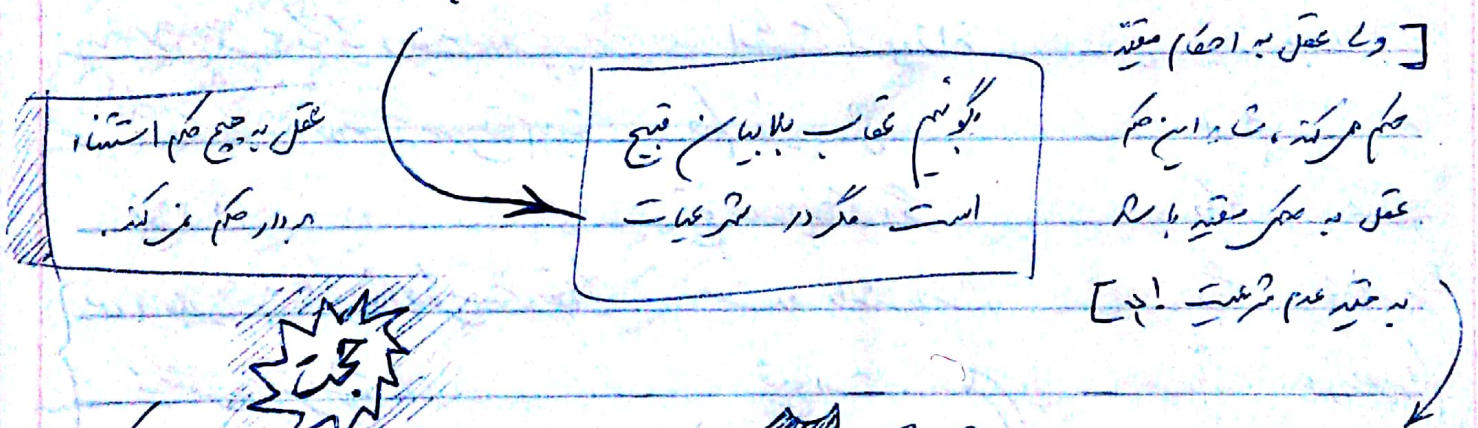
نیز به بیج و معنی
 و مفه نیست!

در قطعاً
 حجت است

در تفصیل دارد



دلیل حجیت : حکم عقل مطلق است و اگر بخاهد در شرع تخصیص بخورد، تقابلی پدید می آید.



سر: مقدمات حکمت در عقل چیست

تأیید اطلاق آخر حکم کرد؟

آیا وظیفه عقل بیان تمام موارد است؟

ج: مقدمات حکمت فقط در ادله شرعی

صراح است در ادله کتب این حد

بیان نیست زیرا عقل حکم می زند

مگر آنکه تمام موارد موضوع حکم باشد

س: از کجا معلوم وظیفه عقل بیان حکم در

تمام موارد باشد نه موارد خاصه

به شرع کرده باشد؟

ج: این حد منفرست و ادله خاص

خودش را دارد در منطق به عنوان

اصل موضوع یعنی در فقه و اصول

لحاظ اصل موضوع، مگر در منطق

اثبات فرموده است

= استخوان: این هم مثل صدر ۱

است و زیرا باز هم

هر دو جزای یک موضوع

واحد هستند و عقل در تمام

موضوع حکم کرده است

① عقل حکم کننده هم عقله آخر را می نهد

حجت است

② غیر بالا...! (بین هم عقده عموست ندارد)

حجت نیست

بیان مصنف

ادامه

دفتر قلمرو

رنگ

وَمِثْلَهُ إِنْ نَظَرْتَ وَإِنْ هِيَ أَعْرَضَتْ
وَوَقَعَ السَّهَامُ وَنَزَعْنِ أَلِيمٌ

The end the bill

Chetani

مستعملين فعلات مستعملين فعل

۱-۲

ولایت قسم

14, 10

Y

ۛ اسٲر آل الٱق ۛ

برنا در هر ملک و

① ۱۰۰ - ۱۰۰ - ۱۰۰

۵۶۔ بزرگے قنوس

1. (22) (9)

④ ۲۰۰۰

موضوع موجود در : بیت گستر صلاه است

(بقدرت) "مفید بہ ہرگز"

الحمد لله رب العالمين

۱۔ احاطہ تو نہیں بلکہ جزئی تر کرنے کے ہیں۔ سو ان میں اجتہاد اور اسد

۱۸۴۰ء اور ۱۸۴۱ء = اسی وقت : حیدرآباد میں پہلی بار

۴۱: خطوط مولیت الیمک ۲۵۵ سال جامعہ اسلامیہ بنارس

دلائل با صحت و سبب در بیان نبی اکرم ۱۵

آیا می‌تواند راسخ باشد؟ (۱) راسخ (۲) پدید
(۶) : موازنه است که در معنی لغوی و عرفی

کا قرآن مجید پڑھنا ضروری ہے۔

نیاندر این که مسئولیت پدر سه مرتبه است (مستقل) → (اسلام) → (دین) → (ایمان) ← "اجتهاد" ← منابع

مذهب الهی ← نبوت : مسئولیت مگر پدر
 امامت : رهبر است (مسئولیت گریخته)
 نماز ۱۲ رکعت است
 نماز منوم ۱۵ رکعت است
 "فرمود مؤمن (۵ رکعت) بخواند"

حلیف نبوی و وصیه، که اسلام را از اسلام جدا کرد
 نماز بیون حضرت علی قبول نیست مگر با نیت است یا نه (اولاد)

نبوت تمام می شود و پدر فقط انبیاء، اولوالعزم امام بودند
 پس تا آخر به امام نیاز دارد.

العلماء، اوصیاء، الوسل

در دین فقهی مورد از نیست معنی ندارد

ولی تطایر اگر موافق نباشد علیه زنده است، حقوق فردی
 عقاید و منکین
 تنوع و عوام اطلاق (منه)
 احکام و حقوق
 فقهی فقط مسئولیت پدر را می بیند
 تفصیل بین
 احکام و حقوق

ولایت فقهی ذاتاً تعبد بر دار نیست!
 دین فقهی ← کار دار حقان
 حقوق اجتهاد

مسئولیت اجتماع را باید از دین فقهی تفکیک کرد نه مرجع تقلید.

مسئولیت اجتماع را باید از دین فقهی تفکیک کرد نه مرجع تقلید.
 استناد به مردم از تاریخ مهم آفریده است
 خود آموز گاه را این نوشته است

پیر: روایت داریم در بعضی نسخ حدیثی
 استخوان: و من علیکم بهیچ حدیثی از این نسخه

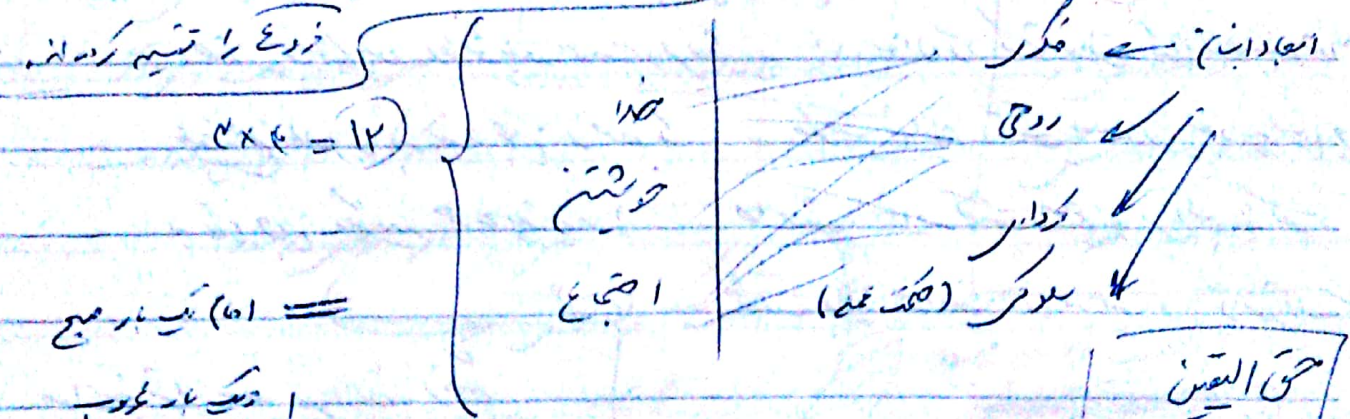
تحت السجده
 ۷ سنه طبق نسخ ابو یوسف و غیره (سنه)

رجوع از افعال فرد
 ۷ سنه در نسخ ابو یوسف و غیره (سنه)

۷ مردم با بیعت کردن ولایت نزد خدا بدیه
 معتقدند که ولایت کفر است

کتاب صدور انقلاب
 نشر آثار امام (ع)
 ۱۲، ۱۷
 (۱۴) توحید و توحید

در تمام افعال حسب تقسیم بر این سه لفظ



اصول عقاید (در رابطه با خدا)
 اصول خود تقاسم (در غیرتقاسم)
 اصول جهان شناسی (در اجتماع)

اصول دین (تکبر و عیسویت)
 آنرا از دین حق جدا کرد
 و تبیین خدا را از آن جدا کرد
 و از این جهت

ولایت قهرمانی

تعدد در ولایت

ولایت همه بالوفا است

ولایت صبر

ولایت انتصابی است

در مقاصد

عقود و عقود و باقی بالوفا و عاقل

منظایر یکدیگر

ولایت عامه

ولایت فقیه عالی رتبه است

قانون اساسی ایران است

ولایت فقیه تابع قانون می باشد

نوع الیه که در این احداث

موازی می شود

۱۶۱: هیچ کس حق قانون گذاری ندارد

در حکومت اسلام هیچ کس حق قانون گذاری ندارد

حکومت بر پایه حق وجود دارد

ولایت فقیه اگر توسط شخص خودی

یا کتبی از اوست

یعنی قابل تکلیف و امر است

حکم برادر که ولایت می باشد

دربار وزارتخانه یا شرکت

در برقراری موازنه اسلام

ایران می نمایند

از نظر عقدا

هر شخص در

دایره تخصص

ولایت دارد

در موازنه اسلام

تکلیف و ولایت

در مورد

با معصیت ولایت می رود



آنها هیچ عدم ادان را ندارند

بیب عقیدت ولایت می شود

۱۶۲: ولایت در مقصد اعطای نیست (در نهادهای)

ولایت لازمه تخصص است

تخصص است، ولایت نیست

به دو علت ولایت فقیه می شود زحمانه می شود

ولایت نیست چه در مورد

$$\frac{1}{10} < \frac{4}{10}$$

۹ برابر اقسام و در در آخر اقسام اجزاء و در

نیم

۲، ۱۲

۱۸. از اقسام
نیز از اقسام

تقسیم بندی بر این ۲۵ کت

فقه انجام زنده است

بخاری ۲۵۲۴ حدیث

در مورد اقسام

مبلغ مظنه
مقدور است

الاجزاء

الاجزاء از اقسام

الاجزاء در مورد

حدیث نقل نموده

حدیث از حضرت امیر (ع)

فقط اقسام از اقسام

نیز ۱۲ اقسام را قبول دارند از اقسام

رایتند حضرت معلوم (ع) است

در مورد ۱۵ اقسام است

الصوائق المحركة
که بخانه مظنه

در اعتقاد شیخ به اقسام اقسام

۱) اقسام و سببها است و اقسام از اقسام

۵) اقسام از اقسام بود (عمر)

حال نیز بود

همه فقه مقارن نوشته اند

است

تذکره الفقه
علوم

مقدور است در اقسام

صلاحت مبلغ طومر

که تنوع دهد فقه اول در سنن بود

مقدور است

مقدور است که تقسیم سبب فقه

مقدور است که تقسیم از فقه مستقیم از حضرت امام صادق (ع) است

از این بین علی بن حسن

امام صادق (ع) از این تعریف کرده است

از این کتاب بسیار خدجه دارد

همچنین همین کتاب را اینها دارند

آنچه چه آمده است

بیشتر

آنچه در

فلسفه اقامه ندارد

کسی در میان مردم اول و ثانیه

این است که اسلام را سوز

کنند

۱۲ روز

۱۰ ال ۱۰ ال ۱۰ ال ۱۰ ال

۱۰ ال ۱۰ ال ۱۰ ال ۱۰ ال

در هر یک از اینها را به خود متحول کرده

۱) خدا

۲) مؤمنین

آمن با اهل و آمن بقومه

مطابق

کتاب اول افلاک و سلوک را از فقه نگار داشته ایم اینها باید بیایند و اصل رساله را

کتاب اصول عقاید هم باید در رساله بیایند [در بخش اخبار را اگر خود کردند ادا]

کتاب عماد اینها را باید بیایند و اینها را در رساله بیایند

* ایام ذی : دست نشانه کمال استخوان : ظاهر و باطن بیایند و عباد

سنوات بگویند، دین را بفهمند به مردم بگویند

و اینها را از رساله جدا کرده ایم

اسلام است و کلام
دانشمندان جهان
است و کلام

[حکایت نوحه منتظر]

آنچه که امروز روزنامه اشکان

کتاب است، آنرا به حلیه و کفیه

جواب و سوالها را آورده ایم

بیکار معارف دانشگاه تدریس

کردم فقط دو تا از اینها را باقی مانده

تمام شده اند که کتاب جمع کرده اند به همراه

داشته اند

حاشیه و موازین شرعی

تکفیر (ولایت فقیه)

تفسیر قرآن

قواعد فقهیه

اصول

فقه است

امروز اسلام

در حفظ

است

تفسیر به معنی

و نه در جهان

الطاهران شرعی که علم مستند در زمان

موازین شرعی را

حکومت علم را در زمان دموکراسی

نمیست و نه هیچ که فقه در دست

تفسیر موازین شرعی به معنی و با فقه است اگر مراجع

در ارتقاء خود بخاطر سطح گفته فقه در ندارد، تفسیر

با عدم تفسیر مراجع اثر ندارد

مسئله اخلاقی و جهنم نیز تا در زمان

عملیه یا به صبر گذشت نمیگردد و اینها میماند

و مسائل حکومت و موازین شرعی

اثر و با فقه میبرد در حکومت و با فقه به یاد دارد

حکومت با فقه میماند در ارتقاء فقه است و در حکومت

ادامه ولایت فقیه به هر صورت در کشور و در اسلام از

نمیگردد!

نسخه دوم

(لؤلؤ)

اما اگر به عود خواسته اند نه گنای عود است

خواهر گفته جدیت را در دست کن که در لؤلؤ است

گفته او گفته، اگر سیاه و سیخ و گفته آن که در دست

پیر او به عود نگاه اسلام را چرا

تایید بود ایضا

لؤلؤ ایضا، هر کجای خانه

منتهی ایم، به توبه بود

حکومت را باز فقه به

از خانه هم می تواند بود گنای نیست؟

(فقه لؤلؤ)

لؤلؤ در دست هر کجای خانه

در دست هر کجای خانه

حکومت را باز فقه به

فقه لؤلؤ

ایمان رسول خدا

شمیره ابراهیم

نوروت ضریح

در کتب معتبره اسلام

غیر از زکات و غیر از خیر

یک صندوق خیرین دلیما، که

مطلب من این صندوق به

باشند (آه زانای دلیما)

و معا دنوا علی البر

من سبب که چون جمع کرد به نوا به فقر، سبب

آید با هم گفت که هم به نوا به فقر، سبب

در دوم اصول مقرر

با سبب رایج

صفا سبب

امول کافی

ج ۲ باب ملة عدد افوضین

در انرا رایج

ج ۱۱ باب ۹

از انکه اسلام

فرقه

برکت

سلسله

سلسله

اعتقاد

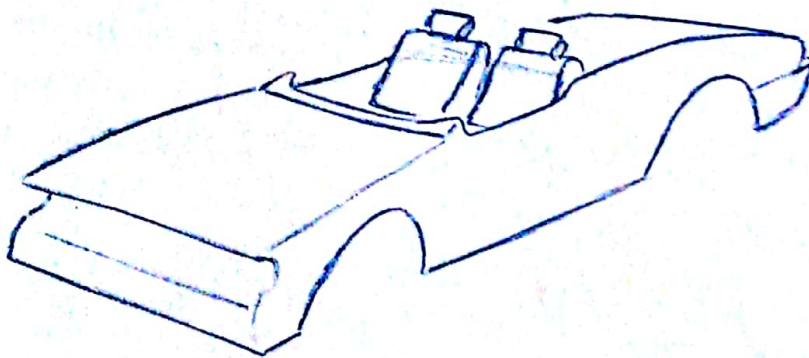
قضا

نظر

حقوق

به با سبب و به سبب

استغفر



القائمت

مُحَلِّب : هَذَا بِرِثْتِي : وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ

أَخْبَرْتُ بِرِثَتِي : الْحَسَنِينَ

أَكْثَرُ عَلَى الْأَمَلِ : لَمْ تُخْرِجْكَ يَا سَجِبَ وَالَّذِينَ آمَنُوا

عَامِلٌ عَلَى غَيْرِهِ : مُحَمَّدٌ رِبِّ الْعَالَمِينَ

بِمَعْنَى

الموجز

بِمَعْنَى

بِمَعْنَى

دليل اجتماعي

اصول عملیه

وجوب عمل

معتبر

قطع

وَمِنْهُنَّ مَكْلَفٌ خَفِيفٌ

دليل فقاهتی

اصل عملیه

غیر معتبر

ظن

بِرِثَتِي بِأَيْ حَقِّ

ثَمَرِي

هر اعتقادی جز قطع

شک اصطلاحی اصول :

و ظن معتبر را گویند

ظن غیر معتبر

شک لغوی (۵۰٪)

در شک

با لحاظ حالت مشابه

استصحاب

برائت

بدون لحاظ حالت مشابه

در تکلیف

احتمال ممکن باشد در تکلیف

تقریباً

نباشد

تجسس

حالت سابق دارد و ما می دانیم و شرع

①

هم آنگاه با لحاظ کرده است

②

حجای استصحاب

نکته در حدیث بعد از یقین به شهادت

استدلال: خبر بین خبر

حاضر و بعد از آن

مناقشه می شود کرد و چون

این دو با هم تفاوت هم می کشد

حالت سابق ندارد و ما نمی دانیم و یا دارد و ما نمی دانیم و شرع نمی تواند نکرده باشد

و در حدیثی بخندین باشد که احتیاط ممکن نیست

②

حجای تجسس

نکته در وجوب یا حرمت یا اجماع

حالت سابق ندارد و ما نمی دانیم و یا دارد و ما نمی دانیم و شرع نمی تواند نکرده است

احتیاط هم ممکن است و متعلق شد با اصل تکلیف باشد

①

②

حجای برائت

نکته در وجوب یا ایجاب یا اجماع

حالت سابق ندارد، یا دارد و معانی داریم و یا دارد و معانی نداریم و معانی ندارد
احتیاط هم ممکن است و مستثنی حکم^(۱) آمده و تکلیف به است^(۲)

عجای اشتغال (احتیاط)

عده ای فکر می کنند که احتیاط واجب است، فکر می کنند!

اشتغال یقینی فراغ یقینی می طلبد

با این تعریف و قسم
جدید، دیگر اصل تکلیف یا
تکلیف به استماع نمی شود

مصنف: ظاهر برائت و امتیاز

بدون لحاظ حالت سابق

با هم تداخل می کنند غیر در اصل تکلیف

احتیاط ممکن باشد

احتیاط جابر شود یا در تکلیف به برائت!

درین نقشه یا نقشه برعکس

مستلزم است بگویم:

بدون لحاظ حالت سابق

احتیاط ممکن باشد

استثنای اول این روش هم

درین نقشه و نقشه برعکس

باید متذکر شد دارد

برائت

شبهه

(محد)

وجوبیه: تکلیف واجب است

حریمیه: حرام است

شبهه: حکمیه: در اصل حکم نکند (معمول اجماعاً)
 موضوعیه: در اصل حکم شن نیست، فقط در موضوع است

عقل

شک در وجوب حکمیه (۱)
 به خاطر فقدان نص
 به خاطر اجمال نص
 به خاطر تعارض نصین
 موضوعیه (۲)
 اشتباه در تعیین مصداق خارجی
 حالات
 جریان
 اصالت
 البرائة

شک در حرمت حکمیه (۳)
 به خاطر فقدان نص
 به خاطر اجمال نص
 به خاطر تعارض نصین
 موضوعیه (۴)
 اشتباه در تعیین مصداق خارجی
 نص: در این در مقابل
 ظواهر شریعت و حکم آن
 رانیزت من و صوری

مثال: منظور هو دلیل اجتهادی است

- | | | |
|----|--------------------------------|----------------|
| ۱۱ | صلِّ إِذَا رَأَيْتَ الظَّلَالَ | هل واجب؟ |
| ۱۲ | اقْتُلِ الْمُرْتَدَّ | هل الزید مرتد؟ |
| ۱۳ | الْمَدْمُونِ حَرَامٌ | أمر أم لا؟ |
| ۱۴ | السلام على الخافض حرام | هل الزید كافر؟ |
- حالت رخ می دهد
 که هر کدام را بررسی
 می کند

صحیح روایت پر عزت تدریج نہ دے

مذا و عیش و آرام !

ω

کے

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى

حَتَّى يَسْأَلَ لَكُمْ مَا تَقُولُونَ. ر. ك. توبه: ۱۱۵

22

2- نیف

سید

210

حدیث رفع:

توضیح: امتداد از انتهای جدول

ضمیمہ نمبر ۱۱ کے اوپر پر مشتمل تحریر: حضرت رسول (ص): «رفع عن امتی ... ما لا یعلمون»

و حضرت کہنے لگے ہرگز خرد ناپائیدار [بقدرتِ حق این است]

حجج اہل بیت از امام محمد باقر
کہ مستطرد از این روایت = السانہ: حکم شرعی این ۹ جز

مردا شتم شده

فکر کن صد سالگی چه میخوای برادرم این کلاس ۳ که ۱۱ سال است

مساحت ۱۸۰۰ متر

ایمان و توحید سے زیادہ وقت صرف کسکیم انھیں دامت برکاتہما

دانشگاه تهران

مذکورہ بالا کے لئے جو رقم لکھی ہے اس پر عمل کرنا ہے۔

ضمیمہ ۱۰۰ / صفحہ ۱۰۱ / [کونسل : کونسل نمبر ۱۰۱] / (۱۰۱ / شعر)

استثنای: چون روایت اطلاق دارد / بعضی: عدم توانایی، اخطای روحانی، فقرات

مالا معلولون هم مثل صم

همی شود هم موضوع

آن هم موضوعی وارد باشد

جواب: لزوم وحدت

سبب از کی آمده است؟ = استکفا: مانعی نیست که خدا صم

هر نفس با خودش تیسین می شود

موصول با صم و در فتح نزاع پیر

این دلیل نرسد!

خلاصه شبهه حکمیه

تحریمیه عند فقهاء

نص، مالا معلولون

است

لایق بعضی افتقار آن

فقط در زمان حکمیه باشد پس املا

وحدت سبب مدعی نیست مثل

حد که اگر به فعل می رسد

است، پس منظور صرفت (ص)

فقط حکمیه است

[احمد بن حنبل که مشهور است و خدا عجز کرده، و کثرت لایق است و تعریف حکم و منظور از این غایت در ملاحظه

تیسین شد، پس در حد لایق شبهه اکل و صغر علی حد فاعله و منظور در اصول و در حد غلط است]

چیز کرده است که برداشته شده

عقاب (مواضع)

اثر مناسب حرفه (در کتب و کلام)

جمع آثار (اول آثار باشد)

مصنف

ادله مصنف:

① به خاطر اطلاق روایت (آثار باشد که روایت گفته خود نیست)

② گفته شده است رفع بر وجه آثار نادر رفع شده باشد.

مگر جایی دلیل خاص

داشته باشیم که اثری

رفع نشده است.

این روایت لطف و حسن

خداست پس اگر

جایی دیدیم حکم به رفع

خلاف لطف است دیگر

رفع نیست!

[تا اینجا قبول که لطف است در جلاله]

حکم دیگر که از جایی اشتباه خلاف

لطف بود که آنرا تفصیل بزنیم، حق

لطف حکم این لطف جانا را در پی شاه

مثال: از روی

مثال: از روی

خط، مال غیر را فدا می نمود

خلاف لطف است اگر ضامن نبود!

[مثال ۳ جالب نیست، مثلاً در اطاعت چه بود شده، این اگر ضامن

است به خاطر نفس شارع است که ضامن نیست!]

آثار متعلق آنجا برداشته شده



نه خود آنجا!

مذله خط در تیر انداز، اَمْ قَتَلَ که اَقصا می است

برداشته شده و بر اَمْ خط را به قتل برداشته شده

که (تیر) است

مذله خطی است

مذله تقیم خطی در تیر، اَمْ تقیم که متعلق خطی

است برداشته شده است که بطلان تیر دارد

و اَمْ خط را آن برداشته شده که سجدت سهواست

کرد و طی به شنبه

حکم دخول به اجنبی

مذله جهل تنصیری است به حرام بدین در اب و حد

نذار و بر حکم جهل تنصیری که معصیت است برداشته

شده است. (حکمی طالعین)

و خود و طی به شنبه

آنها خطی جزو

را دارد که برداشته

(موضعه ملا عیون) نه است

این از روایت اول



15

۱۱ کل سہی، مطلق حق سہی

مخاطبہ سوانح

اَسْتَ يَا مَعْبُوْدِي اَللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُہٗ سِنَةٌ وَّ نَوْمٌ وَلَا يَکُوْنُ لَہٗ کَفٌّ وَّ یَدٌ یَّوْمَ تَقُومُ السَّاعَۃُ ۚ یَسْتَبِیْہُ السَّجْدُ وَ یَسْتَبِیْہُ السُّجُودُ ۚ یَسْتَبِیْہُ السُّجُودُ وَ یَسْتَبِیْہُ السُّجُودُ ۚ

1118 کتب کا نام

== استخوان البه صلب

مصنف: ظاهر فیہ ابن ابی اسد نہ ہنر جانی . دستِ ناصرِ قدس

متکمل : بن " کی نہیں " مطلق حتیٰ پر درجہ یعنی "۔"

« كل السمعة تجب فيه الاصلية » تعارف است

== محمد بن حنفیہ: درم وایت اول یسین (اریم) نهی نرسع وایت

ولر دوی قبل از محض است نزدانیم هر آمده باز = استخوان و کل مفتوح

براحتی در آن به سفیر فقیر از مذهبش است. — حامی و نیز

اولے اسے

ممنون!

خلاصہ اگر صرف اخباروں کی روایت

واهم قبول کنیم باز خوف وارد نمی شود.

عقل

۵

عقل می گوید خدا زمانی می تواند به ما

احتیاج نماید که بیانی به ما رسیده

باشد و عقاب هم بدون

احتیاج قبیح است

پس بدون

بیان

عقاب

قبیح می شود

فصل عقاب بلا بیان

ص : العقاب علی محمل التکلیف ، عقاب بلا بیان

ک : عقاب بلا بیان قبیح

و العقاب علی محمل التکلیف قبیح (ای محال)

فر اقصی عظمی

است و عقل صم

نکته در اصل

فر عظیم اقصی طاهر !

در قبیح عقاب بلا بیان ، اصلاً احتمال ضرر نیست

پس تعاقب نیست !

تعاقب از آن عقاب و لغز

احتمال عقاب است باریک اندیش

فکر در تکلیف است نه تشییع

و آنوقت ضرر تشییع می باشد نه تکلیف !

ادامه دفتر زرد صوم

مهدی ← ۴۲۲ (۵) ح. ۱
 محمد ← ۴۹ (۵) ق. ۱
 علی ← ۹۱ (۵) ط. ۱

«لَسْنَا لِلَّهِ»

الموجز

کتابچه ۷، ۸

دلیل منکرین
 (خبرین قاتل با صیاط هستند نه برائت)

در شبهه حکمیه تحریم مع فقدان النص

﴿ مَا آمَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ... ﴾
 (قرآن ۱۱)

خدا امر به اتقا کرده
 امر ظهور در وجوب دارد
 اجتناب در شبهات حکمیه تحریم قطعاً اتوا است.
 ۵۵ اجتناب واجب است

جواب : تقوی استولی لفظی است ← مقابل فحش < قطعاً واجب است >

ما لم یصلها فحشاً و تشاها لـ

مقابل هر معنی مطلوب

< همیشه واجب نیست >

ن مل مکرات و مباحات هم می شود.

سر به صرف اندک

اصتب از شهادت حکم

تقوا به صابر آه نرسیدن

گنت واجب است.

منت

۲

دسته اول :

امام صادق (ع) : « حتی الله علی خلقه ان یقولوا

ما یعلمون و یقولوا عن ما لا

یعلمون ... »

مصنف : قائل به برائت نرسیده

حکم الله و اقرار برائت

است ، و گوید وظیفه ظاهر

برائت است !

شبهه : حکم مع فقدان نفس عزیز من نرسد !

پس باید هیچ قائل نوسم بنای قائل به

برائت نوسم .

اگر این باشد قائل به اصیاط م

قائل به ما لا یعلمون رسیده است

و تو فرحیم با هم که میر انجام

دارند ، کفایتش چگونه است ؟

دسته دوم : حضرت امام موسی بن جعفر (ع) : « هر کلام جدی که کفره کامل به چندی

اگر چیزی را الله ببرد فعلیکم بالاحیاط حتی ... »

مصنف : این اصیاط قبل از محض است چون حضرت فرموده ما سوال نراند !

دستة سوم : (۱۴) صدق : « لو أنَّ العباد إذا جهلوا
وقطعوا لم يجدوا ، لم تكفروا »

== مصنف : بقرينة كثر

این احادیث در عقاید است !

دستة چهارم : (۱۵) امیرالمؤمنین (ع) : « ... تَمَّا أَشْبَهَ عَلَيْهِ مَا لَفِظَهُ ... »

* مقصود : لغو (الترداده) == مصنف : این روایت محل بر استنباط می شود چون

* اللفظ : واضح تر کن در مورد شبهات موضوعیه است و در آنجا

اجماع هست (اخباریین و اصولیین) که اجتناب

واجب نیست .

= المتن : در این آن را در شبهات

حکیم می بینیم !

دستة پنجم : (۱۶) امیرالمؤمنین (ع) : « ... مَنْ تَرَىٰ مَا أَشْبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ ... »

فهموها استبان له آثارن ... »

ترک شده مشبهات بشرع تواند حجت در آنرا کند

= مصنف : روایت قطعا در مورد

استنباط است !

← مصنف : استنباط است

دستة ششم : (۱۷) امیرالمؤمنین (ع) : « لا ورع كالوقوف عند الشبهة »

مورد ثانی: بر دو عقد واجب هم بحث = استثنای: چون لا درج یقف در غیر این
استجاب و آی ۱

ج: اولاً مقدم واجب را واجب ندانستیم بهترین درج است. (درج مقدمه است)

ثانیاً بحث این واجب را دانستیم

یقف آورده در روایت و حمزه در وجوب = استثنای: آورده خبر یقف اگر در وقف کنیز باشد
ذات را اثبات کند. چون گفته است حداکثر بر عدم وقف حداکثر نیست

دستگاه هفتم: معصوم علیه السلام: لا الوقف عندا النجاسات حیو من الاقحام فی المملوکه

= مصنف: موضوع غیر است و محل بر استجاب می شود.

دستگاه هشتم: امام صادق علیه السلام: «در روایات متعارضین می روی از لحاظ
رجحان را رجحاناً تا احاطت بر اینها ...»

= مصنف: این در صدر است

است که تمکن از عدم واقع باشد!

دستگاه نهم: (امام موسس بن جعفر علیه السلام): «تا یقین نکردی به مغرب افطار
نکن ... در روایت مختلط باشد ...»

= مصنف: شبهه موضوع غیر است.

مورد استجاب است نه برائت!

از بحث خارج است.

در بیان دهم : حدیث ثلث

رسول الله (صلی الله علیه و آله) :

«... فمن ترك النجاسات

نجس من المحرمات ...»

* رشد : هدایت

= مصنف : ظهور در ثبوت موضوعیه دارد

بجای ترک در کتاب است.



ص : در شریعت حرمت کثیره ای هست.

ک : تا از همه محتمل الحرام با احتراز کنیم موافقت قطعی حاصل نگردانیم.

و : باید از همه محتمل الحرام با احتراز کنیم.

چون موافقت قطعی واجب است بر این یقین بدانیم که

به تمام حرمت که ترک شده باشد.

علم اجمالی داریم به

وجود حریمات کثیره

و علم اجمالی مقتضی

احتیاط است !

= مصنف : بغیر مواقع عم ایجاب عقلی شود دیگر

عم تفصیلی و یک شک بدی که در احتیاط

واجب نیست.

مثال : ده ظرف داریم یقین داریم

چندتا از آنها نجس هستند، یکی را

به یقین رسیده نجس است در مورد

۹ نفر دیگر شک بدی داریم چون

از تحت عم ایجاب خارج شده اند.

پس لزوم احتیاط نیست !

اللیل : ما چون بعضی از حریمات را شناختیم

و نمی دانیم باز هم هست یا خیر !

پس در مورد سایر افعال شبهه دار

شک بدی داریم، که اینجا شما هم

قابل به برائت هستید !

شبهه حکیمیه تحریمیه مع اجمال الفتن :

فتن : غدا حرام است .
 غدا : ترجیع است .
 غدا : توجیع همراه طرب است .
 ترجیع همراه طرب حرام است .
 اگر قدر متیقن
 دارد حرام و ملزوم
 بر آن برافت است .

شبهه حکیمیه تحریمیه

مع تعارض الفتن :

اگر قدر متیقن
 ندانست : محذور
 بعداً خواهد آمد .

روایت ۱ : عینیت نیست بر فتن در
 منق ظاهر حرام است .
 روایت ۲ : فقط در منق
 باطن حرام است .

در تعارض ابتدا
 باید به مرجحات مراجعه کرد
 خبر مرجوح ساقط می شود ، در صورت شک ...
 قیل : تساقط
 قیل : تحقیر
 قیل : احتیاط
 قول معتبر است
 شکی نیست
 در این مورد
 روایت دارد از امامان و علما
 و در کتب معتبره

فقط دو قولی طاهر
 که یکی از این دو روش
 را باید پذیرفت .

شبهه موضوعیه تحریمیه :

همه می گویند حرام است

این غرام است یا نه ؟

روایات کثیره داریم .

باین اثبات حرامت

یک صغری نیاز است

دک کبری ؛ صغری

مشکوک است بر استدلال

تمام نیست .

دلیل عقلمانی و تلخیص آن در کرد

مشکوک

ص : این بول نجس العین است .

ک : بول نجس العین نجس است .

و : این نجس است .

[این دلیل دوم که در

عبد حکیم دارد

می شود !]

شبهات و جوابیه :

حاشیه شبهات تحریمیه

هستند

دفن سنی واجب است یا غیر با فقدان نفس

روایت داریم جواب سلام را بهتر بدیم و شک داریم واجب است یا مستحب

افزاد سلام واجب است ؛ افزود واجب نیست ، تعارض فنین

منی داریم این مختصر سلام کرد یا نه ، در موضوع شک داریم

موضوعیه

جوابیه

حکمی

۱ موضوع برائت شک است.

با رفع آن برائت رفع می شود

در این باره در سراسر

عرب گرفته ، آنچه در آن

نوشته شده است ، عین آن

است و باید ، در این صورت

اطلاعی به شما است ، و من

غداً بخونم ، با این قاعده

حقیقتاً و بعد نوشته شود

و بعد در صحت بحث و نقد کردن

مطالعه کردن جزو مطلب می

باشد که حقیقت شود ، در غیر این صورت

ردول می کند ، تعلیم یا محروم

بالای آورد و در سراسر آن

با به دور پایش می راند و بعد خام

خام را به سبب دفعی می شود و به لرزه

بار می آید ، قتل و قتل است که

است و می کند که اطلاع در فکرم است که چون

است نه از آن را می دانم در این باره به تفهیم احکامات

در حکم تعلیم حقیقت شده و به حکم شده است یا نه ؟ و صفت قتل حرام که در این بود که اولاً در این باره حجتی

حقیقت ندارد با این که باید به اطلاع و فکرم کرده شد در این باره به تفهیم احکامات را به کاربندید نه وجود آنرا و بعد بعد

کردیم و این بار کثیرترین در حدیث حقیقت بوده است اما به تفهیم و در این باره به تفهیم احکامات

حقیقتاً شک بود

تبعیلاً شک زود بود

چون مقبره می

که حکم شک را معلوم کند

اصل موضوعی :

اصل که شک را

واقع می کند

اصل حکمی :

اصل که حکم مردود در شک (برائت)

اصل موضوعی بر اصل حکمی

حکومت دارد

اگر چنین سابق بود

خریت استقامت جاری

شک در حریت ← حکم : عدم حریت

می شود یعنی اصل معلوم است استقامت بر اصل حکم حریت ...

✓ سر: آیا عقد برائت برقرار

اصل مستفوع شود

✓ عقد در ترکیه ← برائت: عدم حرمت

اصل استصحاب عدم ترکیه حکومت دارد

اصطلاحاً:

لغة حرمت

اصل سببی حاکم بر اصل

سببی است

تمسک موضوع به اقرار حکم است

تا مستفوع حاصل شود حکم اقرار نشود

چشم بین دختر

تازه بود ترکیه

نشد بود ترکیه

دارد ترکیه

اصل موضوعی = اصل سببی

اصل حکمی = اصل مستببی

✓ بزرگان از فقو (شیخ نصیرالدین)

تقدیر در سجا اگر چه مجاز برائت

است در اصیقا ۴ کرده

= استخوان و شب ۲۱ است حدیث

از صبح به سحر در سر نشاند

نقوس (مقلش)

عقد ابر و نه نیست یا است

و بقیه اش را از این صدها

اعراض (آبر و ناموس)

منه دانه خرامت نیست یا نه

میر به رستم، عدم به سحر اگر

اموال (وسایل)

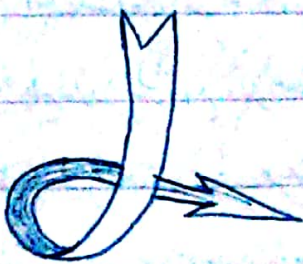
نمی تواند نقاد کند

دارم

نمی داند مان تو هست یا نه

نزد تر نشاند

مصنف: حر جزی که



طبیعت آخر اصیقا می طلعه بغیر

[فرد اینهم استصحابی]

معدنیم شراع آن را هم می دانند

است

اثبات استنباطی می کند (چون شرح
دهن قطعی می خواند و دلیل و وجوب و حرمت)

تساجح در ادله سنن

موضوع درایت محکم بود و عدم البیان
اگر روایت ضعیف داشته باشیم باز هم عدم البیان

اختلاف است در مستحب بودن یا نبودن

مگر این محکم این روشن می شود که
تذکره کند مستحب انجام دهد و اگر
به این روایات تنفیح عمل کرد به تذکره عمل
کرده است ۱۴

است
در ادله سنن هم عدم
البیان است، صرفاً رجاء
در تراخ عمل کرد!

أصالة التخيير

یا مثلاً به خاطر روایت ضعیف دال بر استحباب
دفن عند رجل مسجد، دفن در خانه داخل مسجد
نموده آیا این مضمون مستحب بوده است که
رفع حدیث گفته تا بتواند با آن مخالفت کند

موضوع آن: دوران بین مخدومین

سر: روایت قطعی که به عمل به ادله تنفیج چون
استحب اخذ گفته:
ج: تلح و التمس با آن مضمون مستحب از خود عمل
کردیم به روایت مستحب می شود
[جنب عمل کنیم به روایت ضعیف مضمون مستحب]

- ۱) بی فایده ققاع نفس
- ۲) اجمال نفس
- ۳) تعارض ضعیف
- ۴) در موضوع

دوران بین محدودین لعقدان الفصحه معشیت و نگوینا نگوینا هم که
به یک طرف عمل کنیم

[1]

= معفر: وظیفه ظاهر برائت از حدود است

هم و عجب هم حرام، به خاطر اینست

مرد بر عین ابرو: عقد معفر قبیح عقاب بلا بیان است

ج: جریان ندارد: مقام عمل نادر است از انجام یک طرف

اطراف هم ابرو

افک لبر ندارد: معفر: حکم ظاهر برائت عقد

به هر طرف که ختم جابر: و برائت نادر است

کردن اصل مانع: رفع عاصیه

نداشته باشد: به دلیل برائت

از خود این که در یقین: فرق برائت و

نجاسه یک از دو میوه: اباحه

آدم هم بر سر میوه: (مصلحت افزه)

زوم صرافت قصیده دارد: اباحه نفی استحباب و کراهت هم می کند

برائت نقطه نفی حکم الزامی می کند

معشیت: بدلول مطابق اباحه

عزت در طرفین بر قول آیه اول اشکال دارد

چون در محدوده جمع یقین داریم انجام و ترک یک نیستند

قول [2] رای پذیرد

بعض: تخیر شرعی حکم خاصی است

۱- بیانت عقد

۲- عقد دُرعی

۳- اباحه

۴- تخیر شرعی

۵- اخذ صحت

۶- توقف شرعی (تخیر عقد)

مصنف: تخیر زوایات در عقار منقضی است نه در فندان
فقیر!

مسئله: تنقیه من و کتب
ج: با حق عقار با...

تا بود در...

بعض: در کتب مرام است، چون دفع مندره

اولاً از جلب منفعات است. مصنف: به کتب دفع مندره

اول است. دایره

بعض: ترک مکروه مستحب است. بعض: نقل حکم کند

ج: ترک مکروه مستحب است. بعض: ترک واجب مستحب است

در ترک مستحب هم مستحب است!

و طبعی است! ج

۵- دوران بین محذورین لا یمال الف

۵- دوران بین محذورین لعراض بعض

دقیقاً محکم: مباحث نگارشی خود.

چون روایت خاص داریم آنجا مباحث پس می آید

پس تخیر شرعی دارد

اعمال و عیال: «...» فوئع عیال بائها اخذت

دقیقاً مانند یک نقاش نفس

نموده این محقق بود ؟

استونی: (P) ۶:۳۰ تا ۷:۰۰

(۲) دفع اجتناب تخمیر و استنکاف این معدن برآنت است ← مثله زعفران است

۱۱ اجرای برابرت در طر من می افت قطعیه با علم ابرسیه ؟

== قطعاً شیت چرخ فی لفت قطعید در مقام عمل رخ می دهد ، اینجا حاد در مقام

عمل یا فضل را انجام دهیم یا ترک کنیم بر قطعاً فایده ندارد.

السبب، موافقة التراجع عليه بعد نزاعه معي في لفات الترابية في الحدود

== مصنف : موافقت الترامیہ مغربہ ؟ اگر منظور موافقت با حضرت رسول (صلی اللہ علیہ وسلم) (نام)

باید که علم واجب است و هر انبی ^م حجت

اما اگر منظور اعتقاد جامع بین دجوب و حرمت است ، علم از بین

فی رد و حر واجب نیست. (نقد عدم التزام به حکم الزام واجب نیست)

۱۱. بیعت با جمعی بر دفعه قطعاً حرام است (چون با بیعت با یک یا دو نفر با هم محفوظ است بخیر)

در "تذکره" (تذکره)

صنف : در فی الفہ علم اہل الفرق بین دفعی و تدریجی۔

تغییر استمراری است؟ (در بعضی حقیقتها و مکانها مانند جمع و تفرق)

و در بعضی حقیقتها بعد از تمام شدن

یا ابتدائی؟ (در بعضی آثار و حقیقتها و اشیاء و غیره)

و اشیاء و احوال و غیره

معنیست: تغییر فقط ابتدائی است و استمراری

در بعضی موارد

زیرا اگر استمراری باشد از زمانه تا زمانه قطعیه است

و در بعضی حقیقتها یقین می کند که با عدم اجبار مخالفت

کرده، از بعضیها قبول دارند و استمراری را

روایات در ادیان بین محدودین به خلاف تعارض هیچ اشکال ندارد و موجب درستی ندارد

هر نوع تعارض را حکم به تغییر می کنند.

شکاک، دولتیه، قدرت

بیعت، عاری

مردم را به: معلوم

مفسر

شکل ۱ و ۲

شکاک تغییر عدم امکان موافقت قطعیه بگویم

یا عدم امکان مخالفت قطعیه با

فقط ۱

تغییر که در وجه دارد، قسم خورده و در زمانه متعلق قسم و کلی بوده یا ترک و کلی

موافقت قطعیه و مخالفت قطعیه هیچ کدام ممکن نیست. (متعلق موجب درستی یک است)

تغییر دو وجه دارد قسم خورده و در یک وجه و کلی و در زمانه کدام به کدام:

موافقت قطعیه ممکن نیست و مخالفت قطعیه ممکن است. (مکمل یا محدود)

متعلق موجب درستی در چهره است

عجای تجزیه جایی است که موافقت قطعیه ممکن نباشد و

با امکان مخالفت

هیچ کاری ضلالت

سرچشمه حق و جود در دست واحد باشد

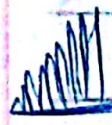
و چه متناهی باشد تجزیه است



سر در امکان مخالفت قطعیه نباید

مخالفت قطعیه نمی باشد باید موافقت

احتمال کند



در اینجا بایستی بدانیم که
تفاوت اصلی در این است که
در این مورد، ما با یک
موضوع مواجه هستیم
که در آن، ما با یک
موضوع مواجه هستیم
که در آن، ما با یک
موضوع مواجه هستیم

سوره نوح آیه ۱۵۷

و اختلفوا فيه لئلا تعلم انهم لا يتبعون الحق

و اختلفوا فيه لئلا تعلم انهم لا يتبعون الحق

و اختلفوا فيه لئلا تعلم انهم لا يتبعون الحق

